

کوموزان بورچالیلاری (۲)

ویژه نامه جغرافیا، تکتنگاری، آداب و رسوم، ادبیات شفاهی
(نمونه های نظم و نثر) برچالوهای کمیجان



آذربایجان اٲل بیلیمی ۱۰۰

گولن آی (اردیبهشت ماه) ۱۳۹۷

یوسف عبدالحسینی



۱۳۳۸-جی ایلده بورچالی بۆلگه سینین میله گیرد شهرینده آنادان اولموشدور. اوشاقلیغینی ۶-۷ یاشینا قدر میله گیرده کئچیرمیش، سونرا عائله سیله بیرلیکده تهرانا کۆچوب. تحصیلاتینی اوشاکن مکتب خانادا قرآن اوخوماقلا باشلامیش، سونرا مدرسه یه گئدرک دیپلم آلمیشدیر. تهراندا یاشاماق یوسف یگی اؤز کیملیگیندن اوزاق سالا بیللمه میش، غربته اولسا دا داییم وطن سئوگیسینی اؤزویله داشیمیش و بو سئوگیسینی آنا یوردو میله گیردین فولکور و دلی اوزرینده دگرلی چالیشملارلا یاشادا بیلیمیشدیر. توپلامیش اولدوغو آغیر حجملی کولتورل ماتریاللاری ایندی اؤزل بیر آرشیوده ساخلانماقدادیر.

توپلادیقی کولتورل ماتریاللار:

- واژگان عامه میلاجرد
- فهرست واژگان متشابه و متضاد رایج در میلاجرد
- فرهنگ نام‌های رایج در میلاجرد
- آیین‌های میلاجرد
- بایاتی‌های میلاجرد
- اشعار کودکانه میلاجرد
- اوخشاماها یا اشعار سوگ میلاجرد
- ضرب المثل‌های میلاجرد
- تاپماجا‌های میلاجرد
- نفرین‌های رایج در میلاجرد
- نغیل‌های میلاجرد
- گیاهان دارویی میلاجرد



- | | | | |
|---------------------|----------------------|-----------------------------------|----------------------|
| ■ یوسف عبدالحسینی | ■ احسان قاسمخانی | ■ محمد کامیجانی (جاوید راد) | ■ ابراهیم فریس آبادی |
| ■ روح انگیز محوی | ■ حاج مسیب جاوید راد | ■ ولی الله خسروییگی (عاشیق درویش) | ■ فاطمه سلطانی |
| ■ محمد امین مهرپرور | ■ حسن شهبازی | ■ غلامرضا گلابی (عاشیق پاشا) | ■ جواد قاسمخانی |
| ■ افسانه رادان | ■ احمد امره‌ای | ■ شیر کامیجانی | ■ زهرا اکرمی |
| ■ غلامرضا کامیجانی | ■ اعظم رسولی | ■ مجید رسولی | |
| ■ قاسم جاوید راد | ■ محمود جبازی | ■ علی ینگی ملکی | |

ساتیلماز
غیرقابل فروش



آذربایجان ائل بیلیمی درنگی نین آیلیق ایچ بولتنی

Azərbaycan Elbilimi 100

۱۰۰- جو سای

گولن آی (اردیبهشت‌ماه) ۱۳۹۷

۲

بر چلوهای کمیجان کوموزان بور چالیلاری

باش یازار: احسان قاسمخانی

یازارلار هئیتی: علیرضا صرافی، سوسن نواده‌رضی، کاظم عباسی، علی برازنده، دکتر منیره اکبرپوران

صفحه، جلد تنظیمی:

مهدی میمندی

تصویر روی جلد:

مراسم "مونجوق سالماق" در برچلو که در هنگام عید قربان برگزار می‌شود.
توضیح درباره قالی‌ها: بالایی: نقشه بالوخ بافت کمیجان، متعلق به خانواده اسکندری
پایینی: طرح بالوخ بافت تبریز

تصویر پشت جلد:

جیلد اوزو شکیل: قوربان بایرامی بورچالیدا کئچیریلن "مونجوق سالماق" مراسمی.
(خالچالار حاقد ایشاح: یوخاری: اسکندری عایله‌سینین اولان کوموزان توخوشلو بالوخ خالچاسی
آشاغی: تبریز توخوشلو بالوخ خالچاسی
عکاس: یول چو



E_mail. info@azelbilimi. Com

۱۰۰- جی سای. گولن آی (اردیبهشت ماه) ۱۳۹۷ برچلوهای کمیجان • کوموزان بورچالیلاری (۲)

جغرافیا، مونوگرافی

روح‌انگیز محوی ۷	جغرافیای طبیعی شهرستان کمیجان
محمود جباری ۲۳	بازتاب محیط در زندگی انسانی مردم شهرستان کمیجان (بزچلوی سابق)
محمود جباری ۳۳	روستای وفس، زیبا اما ناشناخته
اعظم رسولی ۳۹	خمار باغی و برخی آداب و رسوم و باورهای آن
حسن شهبازی ۴۷	خنجین و نمونه‌هایی از فولکلور اهالی خنجین
احمد آمرهای ۵۵	تک‌نگاری (مونوگرافی) روستای آمره

مقاله، باورها، آداب و رسوم، اساطیر، جادوها... اینانجلار، مراسیملر، دبلر، میتولوژی، اووسونلار و...

محمد کمیجانی (جاوید راد) ۶۱	بابرام
محمد کمیجانی (جاوید راد) ۶۵	آداب و رسوم ازدواج کمیجان
یوسف عبدالحسینی ۸۵	مراسم چۆمچه خاتون در میلاجرد و جلفای آذربایجان
احسان قاسمخانی ۸۸	مقایسه مراسم مونجوق سالماق در برچلو با مراسم مشابه در آذربایجان
یوسف عبدالحسینی ۱۰۰	مراسم کوسا گلین در میلاجرد و اردبیل
مجید رسولی ۱۰۵	افسانه‌های پیرامون شب عید قربان در روستای فامرین
حاج مسیب جاوید راد ۱۰۷	تعزیه و تعزیه‌خوانی در کمیجان
جواد قاسمخانی ۱۲۰	علم‌گردانی / طوق‌گردانی در روستای فضل‌آباد
فاطمه سلطانی ۱۲۶	باورهای عامه رایج در کمیجان (اینانجلار)
احسان قاسمخانی ۱۲۸	ساغساغان (زاغچه) در فولکلور برچلو
مجید رسولی ۱۳۱	سنت جالب و زیبای یشم‌چینی گوسفندان در روستای فامرین
غلامرضا کمیجانی ۱۳۴	باطل‌لاما (باطولاما)
مجید رسولی ۱۳۶	سنت «وارا اولماق» در روستای فامرین
ابراهیم فریس آبادی ۱۳۹	مراسم سوت آشی (آش شیر) در فریس‌آباد

نمونه‌های منظوم

نظم اُورنکلری

بایاتی‌های میل‌اجرد	یوسف عبدالحسینی ۱۴۳
بایاتی‌های کمیجان	شیذر کمیجانی ۱۴۷
بایاتیلار و بیر نئچه باشقا فولکلوریک شعر	احسان قاسمخانی ۱۵۳
بایاتی‌هایی از کمیجان	افسانه رادان ۱۵۸
چند بایاتی از کمیجان	محمد امین مهرپرور ۱۶۲
نوحه ادبیات‌بیندان	غلامرضا کمیجانی ۱۶۳
چاوش خوانی مخصوص عروس‌بران در عیسی آباد	ولی‌الله خسروبیگی (عاشیق درویش) ۱۶۵

فولکونوشته، فولکوشعر

فولکلو یازی، فولکوشعر

مارال (۱) یا روایت داستانی نقش زنان در زندگی روستایی کمیجان، قاسم جاوید راد، زهرا اکرمی ۱۶۵

نمونه‌های نثر / نثر اُورنکلری

داستان‌ها، لطیفه‌ها و روایت‌ها / ناغیل لار، لطیفه‌لر، روایتلر

آدامجیل قورد ناغیلی	غلامرضا کمیجانی ۱۹۵
علی ماناگیر (بهانه‌گیر)	محمد امین مهرپرور ۱۹۷
حضرت موسی (ع) نَغیلی	علی ینگلی ملکی ۱۹۸
طمع‌کاری	محمد امین مهرپرور ۲۰۱
روایت‌هایی از داداشعلی کلوانی	محمد کمیجانی (جاوید راد) ۲۰۴
خاطراتی از بداهه‌گویی کمیجانی‌ها	غلامرضا گلایی (عاشیق پاشا)، غلامرضا کمیجانی ۲۱۲

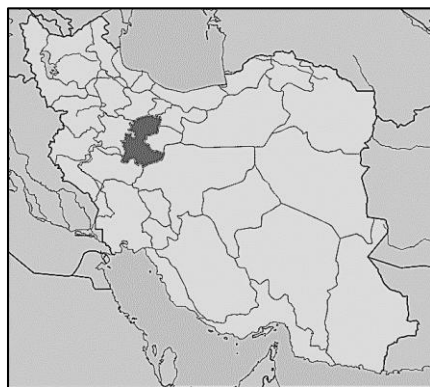
جغرافیا، مونوگرافی

- جغرافیای طبیعی شهرستان کمیجان. روح‌انگیز محوی
- بازتاب محیط در زندگی انسانی مردم شهرستان کمیجان (بزچلوی سابق). محمود جباری
- روستای وفس، زیبا اما ناشناخته. محمود جباری
- خمار باغی و برخی آداب‌ورسوم و باورهای آن. اعظم رسولی
- خنجین و نمونه‌هایی از فولکلور اهالی خنجین. حسن شهبازی
- تک‌نگاری (مونوگرافی) روستای آمره. احمد آمره‌ای

جغرافیای طبیعی شهرستان کمیجان روح‌انگیز محوی^۱



تقسیمات استان مرکزی



موقعیت جغرافیایی استان مرکزی

■ موقعیت جغرافیایی استان مرکزی

استان مرکزی با مساحت ۲۹,۵۳۰ کیلومترمربع پهنه در بین ۳۳ درجه و ۳۰ دقیقه تا ۳۵ درجه و ۳۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۵۷ دقیقه تا ۵۱ درجه طول شرقی قرار دارد، استان مرکزی حدود ۱,۸۲٪ از پهنه‌ی کشور را در برگرفته است. استان مرکزی در قلمرو شرقی به هم پیوستن دو رشته‌کوه البرز و ابرسن (زاگرس) واقع شده است. بلندی‌های استان از حدود ۱۵۰۰ متر تا ۳۰۰۰ متر متغیر است. پست‌ترین

۱- روح‌انگیز محوی متولد ۱۳۳۹ در تهران دارای مدرک کارشناسی برنامه‌ریزی شهری و کارشناسی ارشد جغرافیای طبیعی (ژئومورفولوژی) است. ایشان مدرس ضمن خدمت و سرگروه درسی، مؤلف کتاب‌های درسی و کمک‌آموزشی و دبیر دبیرستان‌های منطقه ۴ شهر تهران می‌باشند.

نقطه‌ی استان دشت جنوب ساوه با حدود ۱۲۰۰ متر ارتفاع و بلندترین نقطه‌ی آن قله‌ی شهباز با ارتفاع ۳۳۸۸ متر در رشته‌کوه‌های راسوند قرار دارد. حدود ۳۳,۹٪ محدوده‌ی استان مرکزی را کوه‌ها، ۱۴,۹٪ را تپه‌ها، ۱۳,۸٪ را فلات‌ها و بقیه را دشت‌هایی با ویژگی‌های مختلف تشکیل داده است که تنوع اقلیمی جالب توجهی را پدید آورده است.

♦ آب‌وهوا

ایستگاه سینوپتیک شهر اراک از سال ۱۳۳۴ تأسیس شده ارتفاع ایستگاه مذکور ۱۷۵۹ و معدل میزان بارندگی سالانه آن ۳۷۶ میلی‌متر و تعداد روزهای یخبندان ۸۲ روز در سال بوده است. حداکثر بارندگی ۲۴ ساعته ۶۳ میلی‌متر و حداقل و حداکثر رطوبت نسبی اراک به ترتیب ۳۴ و ۵۶ درصد اندازه‌گیری شده است وضعیت درجه حرارت با معدل ۲۱/۱ و میانگین حداقل ۷/۴ مطلق و حداکثر مطلق ۴۴ و حداقل مطلق ۲۸- و متوسط درجه حرارت ۱۴/۳ درجه سانتی‌گراد بوده است.

استان مرکزی دارای آب‌وهوای نیمه‌بیابانی، معتدل کوهستانی و سرد کوهستانی است. این استان تحت تأثیر جریان فشار زیاد آسیای مرکزی، برف و سرمای زیاد، جریان فشارهای اقیانوس هند همراه با طوفان‌های گردوخاک، جریان اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه همراه با رطوبت و باران قرار دارد. به علت تنوع آب‌وهوایی، میزان رطوبت هوا و باران نیز در شهرستان‌های استان متفاوت است. ریزش‌های جوی در مناطق کوهستانی، اغلب به‌صورت برف و در مناطق کم ارتفاع بیشتر به‌صورت باران ظاهر می‌شود. شمال استان در ناحیه‌ی سربند جزء کم‌باران‌ترین نواحی و بلندی‌های شازند در جنوب غرب، از پرباران‌ترین مناطق استان به شمار می‌آیند.

استان مرکزی از اردیبهشت تا شهریور دمای مناسبی برای سفر و جهانگردی دارد.

■ موقعیت جغرافیایی کميجان

کميجان در ۸۵ کیلومتری شرق همدان و ۸۵ کیلومتری شمال غرب شهرستان اراک در مختصات جغرافیایی ۲۰ و ۴۹ طول شرقی و ۴۰ و ۳۴ عرض شمالی قرار داشته و از نظر تقسیمات کشوری در محدوده استان مرکزی قرار دارد.

بخش وفس به مرکزیت کميجان با وسعت ۲۵۹۵ کیلومترمربع در شمال غربی شهرستان اراک و استان مرکزی واقع و از طرف شمال به شهرستان ساوه و از غرب به شهرستان

همدان و از مشرق به شهرستان تفرش و بخش مرکزی اراک و از جنوب به بخش خنداب محدود است.

فاصله روستاهای چهرقان، وفس، سیجان و طرلان، دورترین روستاهای بخش تا مرکز استان ۱۲۰ کیلومتر است.

♦ اوضاع طبیعی

این مرکز بخش در موقعیتی دشتی واقع شده و اطراف آن را کاریزها و رودخانه‌های فصلی متعددی فراگرفته است. همچنین کوه قلینجه داغی با ۲۶۸۴ متر ارتفاع در ۱۱ کیلومتری شمال و شمال باختری این مرکز بخش واقع است.

♦ آب و هوا

کميجان از نظر آب و هوایی به طور کلی متأثر از توده‌های هوایی مدیترانه است که از غرب وارد کشور می‌شود و پس از آن جریانات واصله از سوی شمال غرب را که از دریای سیاه و مناطق شمالی اروپا سرچشمه می‌گیرد نام برد.

آب و هوای کميجان نسبتاً سرد و خشک بوده و بیشترین درجه حرارت در تابستان به ۳۰ درجه بالای صفر و کمترین آن در زمستان‌ها به ۳۲ درجه زیر صفر می‌رسد و متوسط دمای آن برابر ۱۰/۵ درجه سانتی‌گراد است.

میزان باران سالانه کميجان به طور متوسط حدود ۳۸۰ میلی‌متر می‌باشد.

به طور کلی منطقه کميجان دارای زمستان‌های سرد و نیمه‌خشک و تابستان‌های تقریباً گرم و خشک می‌باشد، طبق تقسیمات اقلیمی ایران بر اساس طبقه‌بندی سیستم کوپن آب و هوا و اقلیم از نوع مدیترانه‌ای با باران بهاره در نواحی دشتی و کوهستانی سرد در ارتفاعات می‌باشد. طبق طبقه‌بندی دوما رتن جزء اقلیم نیمه‌خشک است و از نظر آمبرژه نشان‌دهنده اقلیم نیمه‌خشک سرد است. بارندگی‌ها عمدتاً ناشی از توده‌های مدیترانه‌ای است که از سمت غرب و همدان وارد می‌شود. توزیع فصلی بارش حدود ۲۵ درصد بهاره و ۴ درصد تابستانه و ۳۰ درصد پاییزه و ۴۱ درصد زمستانی است.

♦ بادها

متوسط سالانه فراوانی هوای آرام در ایستگاه همدان ۶۷ درصد است و تنها در ۳۳ درصد موارد وزش باد مشاهده شده است. جهت وزش باد غالب در مقیاس سالانه جنوب غربی بوده

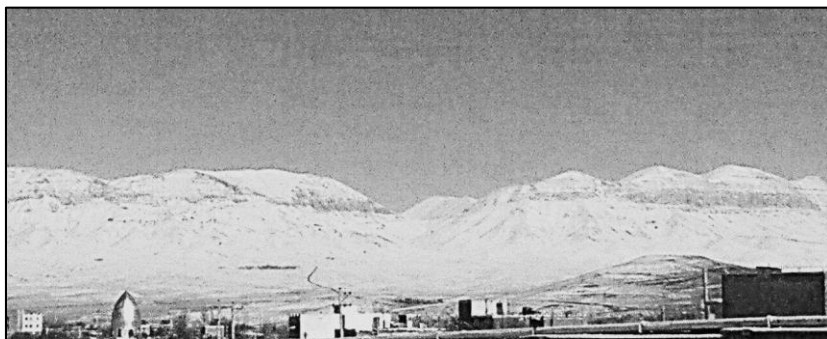
و ۹/۹ درصد بادهای مشاهده شده را شامل می شود. میانگین سرعت باد از ۷/۳ گره تا حداکثر ۱۲/۶ گره در اوایل بهار متفاوت بوده و میانگین سالانه آن ۱۰/۴ گره می باشد.

◆ ناهمواری ها (پستی و بلندی های منطقه)

استان مرکزی در زاویه برخورد دو رشته کوه اصلی البرز و زاگرس واقع شده است و ناهمواری های این استان را قسمت هایی از کوه های مرکزی و پیشکوه های داخلی زاگرس تشکیل می دهد.

این استان منطقه ای کوهستانی و دارای ارتفاعات مهم محلی و منطقه ای است که در نحوه شکل گیری مراکز انسانی و اقتصادی نقش بسزایی داشته و همچنین از تأثیرات مثبت ارتفاعات در تعدیل درجه حرارت و دگرگونی های جوی بی بهره نبوده است.

ارتفاعات بلند شمالی کمیجان به نام کوه سفید ۲۷۰۳ و کوه هرسائلول (حاج رضوان) ۲۶۹۲ و کوه قلینجه با ۲۶۸۴ متر ارتفاع برجستگی بیشتری دارند.



نمای برفی کوه قلینجه واقع در شمال کمیجان در زمستان

مجموعه ناهمواری های بزچلو با توجه به دخالت علل ساختمانی زمین شناختی و شکل ظاهری به دو بخش بزرگ قابل تقسیم است:

• نواحی کوهستانی

این نواحی در ارتباط با پراکندگی حوضه های رسوبی و نقش عوامل ساختمانی در ارتباط با جهت و میزان فشار و تحمل رسوبات به زیرواحدهای گوناگونی تقسیم می شود که هر یک از این زیرواحدها، دارای ویژگی های خاص خود می باشند.

● پهنه‌های هموار

هم‌زمان با بالا آمدن ارتفاعات و کوه‌ها و تپه‌ها و برحسب کیفیت حرکات زمین‌ساخت در فواصل بین آن ارتفاعات، پهنه‌های همواری مانند پهنه چال میان در تراز ۱۸۵۰، فرک در تراز ۱۹۵۰ و آمره و ولازجرد^۱ در تراز ۲۰۰۰ و ۱۹۵۰ به‌طور پراکنده شکل گرفته‌اند. بسیاری از این پهنه‌ها، حوضه انتهایی خشک‌رودهایی است که از کوهستان‌های حاشیه‌ای به آن سرازیر شده و در طول دوران چهارم بسته به قدرت فرسایش از آبرفت‌های ضخیم سیلابی انباشته شده است. مانند دشت خسرو بیگ و فامرین با ارتفاع ۱۶۵۰ متر.

نام ^۲ و ارتفاع و موقعیت کوه‌های برچلو (با ارتفاع بیش از ۲۱۰۰ متر از سطح دریا)			
ردیف	نام ارتفاعات	ارتفاع از سطح دریا برحسب متر	موقعیت
۱	کوه گل دره‌سی (GÜL DƏRƏSƏ)	۲۱۱۰	جنوب راستگویان و مزرعه قارخود
۲	کوه قزلر دره‌سی (QEZLƏR DƏRƏSƏ)	۲۱۲۷	شمال راستگویان
۳	صرف	۲۱۲۴	در شمال مزرعه عبدالآباد و گچی‌قالان و غرب طرلان و شمال غرب سیجان
۴	سئيجان میدانی (SEYCAN MEYDANƏ)	۲۱۸۳	در شمال طرلان ^۳ (TƏRLAN)
۵	کوه گچلر دره (GƏÇLƏR DƏRƏ)	۲۲۸۸	در جنوب شرقی قلعه‌جوق
۶	کوه میدان داغی (MEYDAN DAĞƏ)	۲۲۹۰	در شمال چهرقان
۷	کوه قلعه	۲۲۰۷	در شمال چهرقان

۱- اهالی نام این روستا را وله‌زیگار (VƏLƏZİGAR) تلفظ می‌نمایند.

۲- در سرتاسر این مقاله توپونیم‌ها یا جای نام‌ها مطابق با نامهای ثبت شده در اسناد رسمی آورده شده و داخل پارانترز نیز تلفظ محلی آن با حروف لاتین نوشته شده است.

۳- ترلان نام روستایی در برچلو است.

۸	کوه سیه کلان	۲۲۵۵	در جنوب چهرقان
۹	کوه قار یاتان (QAR YATAN)	۲۳۴۸	در جنوب شرقی چهرقان
۱۰	کوه سفید (آمره)	۲۵۰۴	دامنه‌های شمال شرقی روستای آمره
۱۱	کوه داشدان (DAŞDAN)	۲۳۴۲	در شمال آمره
۱۲	کوه یوسف کهریزی	۲۲۷۵	در شرق آمره
۱۳	کوه چخماقلو (ÇAXMAQLE)	۲۲۵	در شمال آمره و در شرق چهرقان
۱۴	کوه دولاخی	۲۴۰۲	در شمال شرقی چهرقان
۱۵	کوه شاه نمیران	۲۳۲۵	در جنوب روستای آغاچ و وزندان
۱۶	کوه دوزلی (DUZLİ)	۲۵۰۳	جنوب غربی وفس
۱۷	کوه قلینجه (QOLENCƏ)	۲۶۸۴	شمال تکیه و شمال کمیجان چشمه و مزرعه بیدستان
۱۸	کوه هرسائول (حاج رضوان) (HƏRSAUL)	۲۶۹۲	(که در نقشه‌های ۱/۵۰۰۰ ارتفاع آن را اشتباهاً ۲۹۶۲ نوشته است)
۱۹	کوه سفید	۲۷۰۲	در شمال سمقاور و شمال غربی عود آغاجی و غرب میدانک با چشمه گل ایدر
۲۰	کوه قلنجه	۲۱۶۵	در شمال شرقی چال میان
۲۱	کوه چراغچی	۲۱۰۵	شمال سوسن آباد و شمال شرقی یساول (YASAVUL) که روستای دره گرک (QURD DƏLİĞƏ)
۲۲	کوه ایستهری (چال گداز)	۲۳۴۴	ایستهری (İSEYRƏ)
۲۳	توکُلن قیه (TÖKÜLƏN QƏYƏ)	۲۱۷۶	توکُلن قیه (صخره ریخته شده) در جنوب شرقی آغ دره (AĞ DƏRƏ) و غرب سیجان
۲۴	کوه تله‌وار	۲۱۶۹	و قلعه شرقی آن ۲۲۲۷
۲۵	کوه انجیلی	۲۲۱۱	شرق طرلان
۲۶	کوه جمال آوا	۲۱۱۵	در جنوب روشنایی
۲۷	بؤیوک بایور (BÖYÜK BAYUR)	۲۲۰۷	تپه بلند سیاه‌رنگ شیلی دوران سوم زمین‌شناسی در شمال شرقی کمیجان

● دشت‌ها

آبرفت‌های عمیق حاصل از فرسایش ارتفاعات شمالی کميجان که به صورت رشته کوه طولانی مرز شمالی بلوک بزچلو را تشکیل می‌دهد در پایاب این رشته کوه‌ها پهنه نسبتاً صاف و همواری را به وجود آورده است که می‌توان به نام دشت‌های بزچلو از آن‌ها یاد کرد. این دشت‌ها به نسبت واقع شدن در محدوده عمل هر روستا بنام آن روستا نام‌گذاری شده‌اند. مانند دشت کميجان، دشت میلاجرد، دشت اسفندان و غیره، و تمام آن دشت‌ها در اثر تغذیه از آب‌های سطحی و نزولات جوی آبخوان مناسبی را تشکیل داده‌اند.

آب زیرزمینی در جریان حرکت بطئی خود به سمت پایین دشت و با توجه به شیب هیدرولیکی و در محل کنتاکت و برخورد با طبقات نفوذناپذیر و شیل‌های آئوسن و مارن‌های رنگی، که به زبان محلی به گلیشگان (GELİŞKAN) معروف است، چشمه‌های بزرگ و کوچکی را به وجود آورده است.

همچنین گسترش یک لایه وسیع نفوذناپذیر شیل سخت و متراکم که در زیر آبرفت قرار گرفته به عنوان سنگ‌بستر عمل نموده و در قسمت‌هایی از دشت کميجان در حدفاصل قلعه تا ذادق آباد باعث بالا آمدن سطح آب زیرزمینی و زهدار شدن اراضی گردیده است، به نحوی که چمنزارهای جنوب قلعه و غرب انار و شمال ذادق آباد معرف این وضعیت بوده است. البته در سالیان اخیر با گسترش بهره‌برداری و به دلیل برداشت اضافی از آبخوان، تمامی این چمنزارها رو به خشکی گذاشته است.

کميجان دارای چند دشت محلی است که عبارت از دشت‌های حسن آباد، سراب عیسی آباد، نی‌نی جرد یا نیلگرد، کوموزان و زراآباد یا ظهیرآباد می‌باشند و این دشت‌ها به وسیله آب چندین رشته قنات آبیاری می‌شود.

● زمین‌شناسی ناحیه‌ای

از نظر زمین‌شناسی ناحیه‌ای، منطقه بزچلو یا بزچلو و کميجان در زون ایران مرکزی و در زیر زون ارومیه - دختر واقع شده است.

ایران مرکزی درواقع به شکل مثلثی است که از شمال به کوه‌های البرز و از جنوب به زون سنندج - سیرجان ختم می‌گردد. همچنین بلوک لوت محدوده شرقی این مثلث را ترسیم می‌نماید. لازم به ذکر است زیر زون ارومیه - دختر در کناره شمال باختری این مثلث قرار دارد.

در دوران پالئوزوئیک، ایران مرکزی به همراه سایر مناطق ایران حوضه‌ای پلاتفرمی را تشکیل می‌داده است.

تا اوایل دوران سوم دریای کم‌عمق تیتیس این منطقه را در برمی‌گرفت و عملیات رسوب‌گذاری از قدیمی‌ترین رسوبات دوره کرت است، آهک‌های قهوه‌ای و خاکستری‌رنگ را می‌توان یافت.

در دوران مزوزوئیک و سنوزوئیک، ایران مرکزی از نظر تکتونیکی، منطقه پرتحرکی بوده است، چنانچه علاوه بر چندین دگرشیبی، فعالیت‌های آتشفشانی و توده‌های نفوذی گرانیتی نیز در آن دیده می‌شوند. عملیات کوهزایی اوایل دوران سوم زمین‌شناسی هم‌زمان با سیستم کوهزایی آلپین و در اثر فشارهای جانبی پلاتفرم عربستان و در فاز کوهزایی آوسترین انجام گردیده است.

در دوره کواترنری علاوه بر گسل‌های فعال، فعالیت‌های آتش‌فشانی نیز در این زون شناخته شده است. به عقیده اشتوکلین (۱۹۶۸) چین‌خوردگی اصلی در ایران مرکزی مربوط به فاز کوهزایی آلپی است. یکی از ویژگی‌های مهم ایران مرکزی، فعالیت‌های آتشفشانی اتوسن است که خصوصاً در حاشیه از شدت قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار بوده به‌طوری‌که موجب تشکیل کمربند ارومیه- دختر در این بخش از ایران مرکزی شده که به‌صورت رشته‌کوه‌های آتشفشانی از ارومیه تا بزمان دیده می‌شود.

محدوده مورد مطالعه از نظر ریخت‌شناسی شامل ارتفاعات و کوه‌هایی است که دشت کمیجان را احاطه کرده‌اند. ارتفاعات قلینجه و آغ‌داغ در شمال دشت کمیجان و کوه‌های قراولخانه و زردکوه در جنوب شرقی کمیجان قرار گرفته‌اند.

امتداد کلی این کوه‌ها شمال غربی- جنوب شرقی است و تراز متوسط آن در حدود ۲۹۰۰ تا ۲۶۰۰ متر است.

بلندترین این کوه‌ها به نام کوه قلینجه^۱ (QOLENCƏ) بوده که بلندی آن در حدود ۲۶۸۴ متر است و در شمال شهر کمیجان قرار دارد.

دشت کمیجان دشت نسبتاً مرتفعی است که از سمت شمال توسط ارتفاعات احاطه شده است. تراز متوسط دشت در حدود ۱۵۰۰ متر از سطح دریای آزاد بالاتر می‌باشد. دشت مزبور در امتداد شمالی شرقی- جنوب غربی تشکیل شده است. رودخانه دائمی در این ناحیه وجود ندارد. ولی مسیل‌ها و خشک‌رودهایی از کوه‌های شمالی کمیجان سرچشمه

۱- قالینجا در زبان ترکی به معنای پرنده فاخته است.

گرفته، پس از دریافت شاخه‌های فرعی و متعدد از ارتفاعات اطراف، با عبور از شهر کمیجان و دشت‌های شرقی و غربی و زهکشی آب‌های سطحی و تغذیه سفره آب زیرزمینی در ناحیه کمیجان، پس از طی مسیر شمال شرقی به جنوب غربی از دشت کمیجان خارج می‌شود و خود را به رودخانه بزرگ قره‌چای می‌رساند.

این رودخانه از کوه‌های جنوب غربی اراک سرچشمه گرفته و از منتهی الیه مرز غربی بزچلو عبور کرده و از سمت جنوب به شمال جریان دارد و پس از دور زدن هورست و فس-آمره در دشت ساوه به مخزن سد ساوه می‌ریزد.

از نظر چینه‌شناسی در محدوده موردبررسی، نهشته‌های مزوزوئیک با سنگ‌های رسوبی، پیروکلاستیک و آذرین ترشیری و همچنین رسوبات کواترنری مشاهده می‌شوند که سنگ‌های پیروکلاستیک و ولکانیکی ترشیری به دلیل گسترش فراوان، مهم‌ترین واحدهای سنگی محسوب می‌شوند، رسوبات مزوزوئیک نیز در هسته طاقدیس‌ها و یا در مجاورت گسل‌ها رخنمون شده‌اند.

• نهشته‌های کواترنری

رسوبات کواترنری که جوان‌ترین نهشته‌ها در محدوده مورد مطالعه را تشکیل می‌دهند شامل پادگانه‌های آبرفتی، آبرفت‌های دشت کمیجان، نهشته‌های آبرفت‌های بستر آبراهه‌ها و رودخانه‌های فصلی هستند. پادگانه‌های آبرفتی در حاشیه رودخانه و آبراهه‌ها مشاهده می‌شوند و از موادی مانند شن، قلوه‌سنگ و ماسه به همراه درصدهای سیلت تشکیل شده است.

آبرفت‌های دشت کمیجان در واقع متعلق به مخروط افکنه و آبراهه‌هایی است که از ارتفاعات اطراف وارد دشت شده و موجب برجای گذاشتن ضخامتی از مواد تخریبی گرد نشده و گرد شده، در حد قلوه‌سنگ و شن و ماسه و به همراه مواد دانه‌ریز مانند سیلت و رس شده است.

• زمین‌ساخت

زون ایران مرکزی از شمال به رشته‌کوه‌های البرز و از خاور به بلوک لوت و از جنوب باختر به زون سنندج- سیرجان محدود می‌شود. ایران مرکزی در دوران اول به حالت یک پلاتفرم (سکوی قاره‌ای) مشابه با سایر نقاط ایران بوده است. اما در دوران دوم و سوم از نظر زمین‌ساختی منطقه پرتحرکی شده، به‌طوری‌که چندین دگرشیبی در آن دیده می‌شود.

همچنین فعالیت ماگمائی به صورت سنگ‌های آذرین خروجی بازالتی دوران چهارم در آن دیده می‌شود. همچنین فعالیت ماگمائی به صورت سنگ‌های آذرین خروجی بازالتی دوران چهارم در آن دیده می‌شود (خسرو تهرانی ۱۳۶۷).

ناحیه کمیجان، بخشی از حوضه ترشیر ایران مرکزی است که از سوی شمال خاور به رشته‌کوه‌های البرز و از سوی جنوب باختر به رشته‌کوه‌های همدان - اراک ختم می‌شود. بخش جنوب غربی ایران مرکزی، عمدتاً از سنگ‌های آتشفشانی و پیروکلاستیک‌های وابسته به آن تشکیل یافته است، که در امتداد نوار طولی از سهند تا بزمان و با پهنای تقریبی ۱۵۰ کیلومتر، به موازات زون دگرگون‌شده سنندج - سیرجان قرار دارد و به نام زون آتشفشانی سهند - بزمان یا ارومیه - دختر نیز نامیده می‌شود، این آتشفشان‌ها عموماً به ترشیری تعلق دارند. در داخل این زون آتشفشانی، توده‌های نفوذی متعددی بیرون زده‌اند. سن و ترکیب این توده‌های نفوذی متفاوت است و اکثراً به ترشیری تعلق دارند. (درویش‌زاده، ۱۳۷۰).

• خاک‌ها

در تشکیل خاک‌ها عوامل مختلفی از قبیل آب‌وهوا، سنگ مادر، ناهمواری‌ها، پوشش گیاهی خاک و موجودات خاکزی و آب زیرزمینی و آب ذخیره فصلی و فعالیت‌های انسان و دام و زمان تأثیر می‌گذارند، خاک‌های قسمت‌های مختلف و مسائل بهره‌برداری از آن‌ها نیز متفاوت است.

خاک‌های منطقه به دو گروه قابل تقسیم هستند که شامل خاک همندها و دشتک‌های بین ارتفاعات است که معمولاً بین ارتفاعات و تپه‌ها و تپه‌ماهورها دشت‌های رسوبی کوچکی (اراضی عودآغاج^۱ (İYDƏ AĞAC)، فرک (FƏRK) و چال میان، و فس و آمره و محمود بولاغی (MƏHMOOD BULAĞĖ)، بولاق (BULAQ)، قره گول (QƏRƏ GÖL)، ایستهری (İSEYRĖ) و شیخ‌دیل (ŞİXDİL)) تشکیل شده‌اند که مستعد کشاورزی است. در بسیاری از این زمین‌ها، کم‌عمق بودن خاک و دانه‌درشت بودن و سنگلاخی بودن زمین از مشکلات کشاورزی و موجبات تلفات آب است.

در قسمت‌های هموار اراضی بیابانی که به دلیل محدودیت منابع آبی، امکان آبیاری وجود نداشت، مانند دشت‌های شمالی و غربی و جنوبی و شرقی کمیجان (اراضی جنوبی تکیه؛ ارجینک (ƏRCİNƏK)، آغایازلاخ (AĞAYAZLAX)، یوخاری چول (YUXARƏ ÇÖL)،

۱- نام اصلی روستا ایده آغاج است.

آشاغی چول (AŞŞAĞE ÇÖL)، قوجوخ (QUCUX)، قیرج (QƏYRƏC)، ابراهیم آباد، شاه تپه (ŞAH TƏPPƏ)، جلیل آباد و سبزآباد و... معمولاً به کشت و زراعت دیم می پرداختند. شیب عمومی زمین‌ها از شمال و شمال شرقی به جنوب و جنوب غربی است و هرچه که از ارتفاعات دورتر می‌شویم از شیب عمومی زمین‌ها کاسته شده و دانه‌بندی خاک‌ها نیز ریزتر می‌شود. زهکشی عمومی دشت به سمت آبراهه اصلی منطقه یعنی خشک‌رود قره چای است که به سمت دریاچه مسیله قم جاری می‌شود.

• منابع آبی

دشت کمیجان از نظر وسعت و کیفیت خاک بعد از دشت‌های اراک و ساوه سومین دشت بزرگ استان مرکزی است، ولی متأسفانه کمیجان منطقه پرآبی نیست و فاقد هرگونه جریان آب سطحی دائمی است و از نظر آب زراعی وابسته به آب چندین رشته قنات با آبدهی محدود بوده است.

میزان کلی تخلیه سالیانه از آب‌های زیرزمینی در دشت کمیجان ۲۷۴ میلیون مترمکعب است که از این میزان بخشی به‌وسیله چشمه‌ها و بخشی نیز توسط قنات دایر و بخش عمده آن از طریق چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق تخلیه می‌گردند.

آب‌های سطحی و زیرزمینی حاصل از نزولات جوی، وارد دشت کمیجان شده و توسط آبراهه‌ها و رودخانه‌های فصلی زهکش می‌شوند. تنوع لیتولوژیکی در منطقه و شرایط تکتونیکی موجود و وجود گسل‌ها و شکستگی‌های فراوان در کوه‌های ذکرشده، موجب ظهور چشمه‌هایی در این منطقه شده است که به‌صورت چشمه‌های کوچک درامتداد گسل‌ها و شکستگی‌ها ظاهر شده‌اند (چشمه بیدستان و داش دان (DAŞDAN) آمره)، به دلیل آن‌که سنگ‌های تشکیل‌دهنده کوه‌ها و ارتفاعات غالباً آذرآواری، ولکانیکی و آواری هستند، این واحدهای لیتواستراتیگرافی از نفوذپذیری بالائی برخوردار نبود. و به همین دلیل دبی چشمه‌ها نیز غالباً در حد ناچیز می‌باشد و درواقع چشمه‌ها محل ظهور سفره‌های آب زیرزمینی محلی (Local) بوده که گسل‌ها و شکستگی‌ها تشکیل شده است (چشمه‌های شیخ دیل، محمود بلاغی).

وجود لایه‌های آهکی قم نیز علیرغم آنکه در برخی مناطق دارای عوارض کارستیک مانند غار می‌باشند، به دلیل جابجائی‌های تکتونیکی و دارا بودن مارن‌ها، مانع توسعه

هیدروژئولوژی کارست شده و بر همین اساس چشمه‌های کارستیک نسبتاً مهم در گسترده طرح مشاهده نمی‌شود.

در دامنه‌های جنوبی رشته‌کوه‌هایی که به‌منزله دیواره شمالی دشت کمیجان محسوب می‌شوند، منابع آبی و چشمه‌های متعدد کنتاکتی و گسلی زیادی ظاهر شده‌اند که اسامی تعدادی از آن‌ها عبارت‌اند از: بهروز بولاغی (BEHRUZ BULAĞĖ)، شفا بولاغی (ŞƏFA BULAĞĖ)، ایده لی (İYDƏLƏ)، آلمالی (ALMALƏ)، محمود بولاغی (MƏHMUD BULAĞĖ)، سولی دره (SULƏ DƏRƏ)، بابا بولاغی (BABA BULAĞĖ)، شیخ‌دیل (ŞİXDİL)، بیدستان، سیل بولاغی (SEL BULAĞĖ)، بولاغ دره (BULAQ DƏRƏ)، ایدی، گل ایدر، آلما آغاجی (ALMA AĞACƏ) و به‌طور کلی تعداد ۶۶ دهنه چشمه طبیعی شناسایی شده است که سالانه ۲۳ میلیون مترمکعب از آب زیرزمینی را تخلیه می‌کند.

قنوات و چاه‌های موجود در دشت کمیجان که در نهشته‌های آبرفتی دشت حفر شده‌اند، از دبی نسبتاً مناسبی برخوردار هستند. در بررسی و مشاهده این چاه‌ها و قنوات، مشخص شده است که این آبرفت‌ها دارای مواد متوسط دانه و شنی هستند.

● قنوات

از گذشته‌های دور با توجه به غنی بودن آبخوان دشت کمیجان که دارای سوابق تاریخی می‌باشد، تعداد ۱۱۰ رشته قنات بزرگ و کوچک که دارای طول‌های متفاوتی بوده و هریک به سمت یکی از دره‌ها و خشک‌رودهای شمالی در دشت کمیجان و سایر روستاهای تابعه حفر و مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود و میزان تخلیه سالیانه آن‌ها ۶۸ میلیون مترمکعب بوده است.

قنوات اختصاصی دشت کمیجان به شرح زیر بوده‌اند:

حسن آباد، عیسی آباد، نیلیگرد (NİLİGİRD)، کوموزان (KUMUZAN) و زراآباد و علیقلی بیگ (ƏLEQULE BƏG) و آبدهی آن‌ها تا زمانی که سطح آب زیرزمینی بالا بود نسبتاً مناسب و به میزان نیاز کشاورزی محلی بود، ولی از زمانی که با حفر چاه‌های مختلف شرب و خدمات و صنعت در قسمت‌های شمالی دشت آبخوان را دچار افت سطح آب نمودند، از آبدهی قنوات به‌مرور کاسته و در مواردی کاملاً خشک گردید و مالکین ناگزیر اقدام به اخذ پروانه چاه به‌جای قنات و حفر چاه گردیدند.

لازم به ذکر می‌دانم که کمیجانی‌ها از گذشته‌های دور به امر تغذیه مصنوعی آشنا بودند و از دو آبراهه قوش دره (QUŞ DƏRƏ) و آغایازلاخ (AGYAZLAX) در فصول سیلابی و برفابی، شق نهر نموده و آب را به استخرهای رسوب‌گیری و تغذیه هدایت نموده و به‌این ترتیب نفوذ آب در این استخرها که در مجاورت مادر چاه دو رشته از قنات‌های اصلی کمیجان (حسن‌آباد و کوموزان) قرارداشت موجب ازدیاد آبدهی آنان می‌گردید. این پروژه سابقه تاریخی بسیار زیادی دارد و جا دارد که مسئولین محترم موزه آب وزارت نیرو به آن توجه نمایند.

● چاه‌ها

اغلب خانه‌های مسکونی برای تأمین آب موردنیاز شرب دام و شستشو و آبیاری باغچه و گلخانه مبادرت به حفر چاه‌های کم‌عمق دهانه‌گشاد دستی کرده بودند و آب آن را غالباً با دلو و طناب و یا تلمبه دستی و ندرتاً پمپ برقی برداشت می‌کردند.

در مواردی که چاه‌های دستی دهانه‌گشاد در منازل حفاری می‌شد، یک سنگ‌بستر گسترده و وسیع و چکل سختی در اعماق حدود ۱۰ تا ۲۰ متری قرار داشت که به زبان محلی آن را قیه (QƏYƏ) یا سیرره (SİRRƏ) می‌گفتند و معمولاً شکستن این لایه برای مقنی‌ها ممکن نبود و باوجودی که معتقد بودند در زیر این لایه دریای آب وجود دارد، ولی امکانات حفاری سنتی قادر به شکستن آن لایه نبود.

پرآب‌ترین چاه دستی دهانه‌گشاد متعلق به منزل ابراهیم بهادری بود که می‌گفتند آن لایه را شکسته و به دریا وصل شده است. در مواردی که به دلایلی از قبیل سیل افتادن و شولاتی بودن و ریزش قنات و به‌اصطلاح خوابیدن آب قنات، مردم دچار بی‌آبی می‌شدند، از آب چاه منزل ابراهیم بهادری استفاده می‌کردند.

وجود آن لایه سنگ کف باعث شده بود تا عمق این چاه‌ها اغلب بین ۱۰ تا ۲۹ متر متغیر باشد و در برخی موارد هم، مردم تعریف می‌کردند که از چاه خانه مرحوم مشهدی قیه محمد (ابوی حاج شیخ علی‌اصغر) با ملاقه یا سطل مستقیماً آب برمی‌داشته‌اند که نشان‌دهنده بالآمدگی شدید آب در سال‌های پرآبی بوده است.

در ایامی که هنوز پای دستگاه‌های حفاری به این منطقه نرسیده بود، تنها چاه عمیق مکینه‌ای در مزرعه جلیل‌آباد به‌وسیله عباس خان حفاری‌شده بود و همین آب قنات، دشت‌های سرسبزی را در چهارسوی کمیجان ایجاد کرده بود و از هر طرف که به آنجا نزدیک می‌شد سرسبزی آن چشم‌ها را می‌نواخت.

پس از پیروزی انقلاب، وقتی تب تقسیم اراضی موات بالا گرفت و حفاری چاه‌های عمیق نیز شدت گرفت، به مرور از میزان آبدهی قنات کاسته شد و یکی پس از دیگری قنات‌ها خشکیدند و به موازات توسعه کشاورزی در اراضی واگذار شده، فاتحه کشاورزی دشت‌های آبخور قنات کمیجان نیز یکی پس از دیگری خوانده شد.

به‌طور کلی ۱۸۳ میلیون مترمکعب از آب زیرزمینی توسط چاه‌ها تخلیه می‌شود که از بین آن‌ها ۴۳۳ حلقه چاه عمیق و ۱۴۳۷ حلقه چاه دستی و نیمه عمیق هستند.

آخرین آمار و اطلاعات در زمینه منابع آبی محدوده امور بررسی منابع آب کمیجان به شرح زیر بوده است.

نوع چاه	تعداد حلقه	دبی لحظه‌ای لیتر در ثانیه	تخلیه سالیانه مترمکعب
کشاورزی	۷۶۰	۹۵۳۹	۱۲۰۱۹۱۴۰۰
صنعتی	۴	۱۷	۲۷۸۴۰۰
شرب شهری	۳	۳۵	۶۹۳۰۰
شرب روستایی	۳۵	۳۰۱	۵۹۵۹۸۰۰
ماده پنج	۵	۱۴	۲۹۶۲۶۷
خدمات	۳	—	۳۲۶۳۳

توضیح اینکه آمارها قدیمی است و به‌روز نشده است.

• منابع طبیعی استان

• مراتع و پوشش گیاهی

ارتفاعاتی را که به دلیل زیاد بودن شیب و یا فراوانی سنگ امکان زراعت دیم و آبی میسر نبود، از زمین‌ها به‌صورت مرتع استفاده می‌شد و دام‌های خود را به‌صورت گله‌ای بر روی این مراتع می‌چراندند. پوشش گیاهی این مراتع عمدتاً مرتعی است و از انواع: گون، درمنه، خوشک، فرفیون، ورک، کما، کلامیرحسن، شیرین‌بیان، آجی بیان، ریش‌بزی، میخک، پنیرک (حامام کومه‌جی) (HAMAM KÜMƏCE)، کنگر، اسفند (اوزلیک) (ÜZƏLLİK)، خارزرد (ساری تیکان) (SARE TIKAN)، خارشتر (یانناخ) (YANNAX)، خاکشیر، چاودار، نسترن وحشی (ایت بورنی) (İT BURNÉ)، شقایق (چاناخ سیندیرن) (CANAX SİNDİRƏN)، بورغا تیکانی

(BURĞA TIKANÉ)، گل ختمی (خئیری گولی) (XEYRİ GÜLE)، قَیق (QƏYƏQ)، ترشک، (خوروز دومموگی) (XORUX DÜMMÜGE) و دم اسب و... بوده‌اند.

این مراتع در طول تاریخ از تخریب و نابودی مصون نبوده‌اند و به علل مختلف تخریب و ترکیب پوشش گیاهی آن‌ها تغییر کرده است.

خارکنی و بوته‌کنی مهم‌ترین اشتغال افراد و جوانان بیکار و خوش‌نشین روستایی بود و آن‌ها با کندن این بوته‌ها ضمن تأمین سوخت مصرفی منازل، نسل ورک و خارشتر و کنگرزا از صحرا و بیابان برمی‌چیدند.

این بوته‌ها که به نام محلی ورک معروف است، در زمان کندن سبز بود و دارای برگ‌های سبز و ریزی بود که در اواخر بهار گل‌های زرد و کوچکی می‌داد و بوته‌ای پاکوتاه بود که پس از مدتی گل‌های آن به میوه کوچکی به‌اندازه نخودچی تبدیل می‌شد.

این میوه‌های کوچک در ابتدا سبزرنگ بود و به‌مرور رنگ پوسته آن به قهوه‌ای تغییر می‌یافت و میوه به‌اصطلاح می‌رسید و ما آن‌ها را که طعم شیرین و دل‌چسبی داشتند، چیده و می‌خوردیم، البته فقط پوستش شیرین و خوراکی بود و داخل میوه پر از دانه‌های سفتی بود که به کار خوردن نمی‌آمد.

● زندگی جانوری (حیات‌وحش)

انواع حیوانات وحشی که در صحراهای کميجان دیده می‌شد عبارت از: کل، بزکوهی، آهو، قوچ، میش، خرگوش خاکستری، خرگوش سفید، روباه، گرگ، کفتار، شغال، جیران مارال که در گذشته به‌وفور وجود داشت و به‌مرور از جمعیت آن‌ها کاسته شد و به جمعیت انسان‌ها اضافه گردید.

در سال‌های بسیار سرد و پربرف در برخی موارد دیده‌شده بود که تعدادی از حیوانات وحشی از قبیل آهو و کل و میش کوهی و قوچ کوهی به داخل روستا پناه برده بودند تا بلکه به مواد خوراکی علوفه‌ای دست پیدا کنند که بعضی را افرادی گرفتار کرده و مدت‌ها از آن در طویله نگهداری می‌کردند. در شب‌های سرد زمستان هم احتمال ورود حیوانات درنده‌ای مثل گرگ و شغال به داخل روستا می‌رفت و لانه‌های مرغان هم از یورش‌های شبانه روباه و شغال بی‌نصیب نمی‌ماند، حتی گرگ نیز چندین بار به داخل روستا حمله کرده و به درون طویله (مرحوم امامعلی) نفوذ کرده و تعدادی از گوسفندان پرواری‌اش را خفه کرده بود.

از انواع پرندگان نیز، کبوتر سفید و چاهی (گؤگرچین)، کلاغ سفید و سیاه، زاغ (ساخساققان)، گنجشک سار، پرندۀ آبی (سو چیلیگی) بلدرچین (بیلدرچین)، باغری قارا، شانه بسر (بابابوک)، دارکوب (دمیر دومموک)، قازالاخ (چکاوک)، عقاب، شاهین، کرکس (لشخور) و... را می‌توان نام برد.

• آفات و حشرات

انواع حشراتی که در زندگی مردم حضور داشت و مزاحم و مراحم آنان بود: زنبور زرد زنبور قرمز، زنبور سیاه، ساققورقا (کنه) (SAQQURQA)، کک (بیرره) (BİRRƏ)، شپش (بیت) (BİT)، موریانه (مورگانا) (MURGANA)، قارونچا (مورچه) (QARUNÇA)، پشه، میلچک (مگس) (MİLÇƏK)، سوسک سیاه (چوسدانا) (ÇOSDANA)، تاپپول توپپول^۱ (TAPPUL TOPPUL)، مارمولک (مورملیک) (MƏRMƏLİK)، عقرب (عرقی) (ƏRQƏB)، مار (ایلان) (İLƏN) و موش (سیچان) (SIÇAN).

• شکار و شکارچی و تاکسیدرمی

بر بالای سردر بعضی از خانه‌های بزرگ، مجموعه خشک‌شده و یا شاخ‌های حیواناتی را نصب کرده بودند که ما بچه‌ها را می‌ترساند. ما بچه‌ها، این حیوان‌ها را هرگز در صورت زنده ندیده بودیم، ولی بزرگ‌ترها تعریف می‌کردند که درگذشته‌ها انواع حیوانات وحشی حلال‌گوشت، از قبیل: بز کوهی، میش و قوچ و کل در صحرا یافت می‌شده است ولی به‌مرور تعداد آن‌ها کمتر و کمتر شد. ازجمله حیوانات وحشی و خزندگان ریزودرشت، می‌توان از گرگ (QURT) و روباه (TÜLKƏ) و شغال (ÇAQQAL) و خرگوش (DOVŞAN) و لاک‌پشت (TUSBAĞA) و مار (İLƏN) و سوسمار و مارمولک و موش (SIÇAN) و سگ آبی (SU İTƏ) (که در گالری قنوت زندگی می‌کرد) نام برد.

۱- نوعی سوسک بزرگ و هفت‌رنگ زیبا.



بازتاب محیط در زندگی انسانی مردم شهرستان کمیجان (بزچلوی سابق) محمود جباری^۱

هدف:

هدف از نگارش این مقاله بررسی تأثیر طبیعت و محیط در زندگی انسانی مردم شهرستان کمیجان و چگونگی سازگاری مردم منطقه با طبیعت و نیز رفع مشکلات عدیده طبیعی با بهره‌گیری از تفکر است که در این راستا از طبیعت و محیط در رفع مشکلات بهره‌جسته و در نهایت منجر به سازگاری با طبیعت و خلق آثار هنری و دست ساخته شده است. همچنین سعی شده است که بازتاب محیط را در ادامه روند محرومیت منطقه مورد بررسی قرار دهیم.

۱- محمود جباری متولد ۱۳۴۵/۱/۱۶ در روستای فضل آباد برچلو است که تحصیلات ابتدایی خود را در همین روستا و مقطع راهنمایی را در روستای مجاور (سمقاور - سوموور) به پایان رسانده است. وی که به دلیل شرایط خاص زندگی مجبور می‌شود چندسالی را به صورت غیر حضوری به ادامه تحصیل بپردازد، در سال ۶۷ از طریق کنکور سراسری در رشته علوم اجتماعی مقطع کاردانی مرکز تربیت معلم خرم آباد پذیرفته می‌شود و بعد از فارغ التحصیلی و دو سال تدریس در روستاهای کمیجان، در سال ۷۱ در رشته دبیری جغرافیا مقطع کارشناسی دانشگاه خوارزمی تهران پذیرفته شده و پس از اتمام تحصیل مجدداً به منطقه بزچلو برمی‌گردد. وی هم اکنون دبیر دبیرستان‌های ناحیه ۲ اراک است و به مدت سه سال سرگروه درس جغرافیا در آموزش و پرورش ناحیه ۲ اراک بوده است. ایشان در مورد علاقه خویش به زادگاهشان چنین می‌گویند: علاقه حقیر نسبت به زادگاه و مردم و فرهنگ منطقه سرزمین پر افتخار نیاکان و مردان و زنان قهرمان، هنرمند و سرنوشت‌سازی بوده است. به طوری که در سال ۶۲ که دانش‌آموز مقطع راهنمایی بودم، گزارشی از من راجع به زادگاه خود با عنوان روستای من (فضل آباد) در هفته‌نامه جهاد سازندگی که یک نشریه سراسری بود، چاپ شد. ایشان تاکنون سه بار به عنوان معلم و پژوهنده برتر استانی انتخاب شده‌اند.

◆ شهرستان کمیجان کجاست؟

شهرستان کمیجان در طول جغرافیایی ۴۹ درجه و ۸ دقیقه تا ۴۹ درجه و ۳۸ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۴ درجه و ۳۱ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۵۶ دقیقه قرار دارد. این شهرستان از لحاظ موقعیت مکانی در غرب استان مرکزی قرار دارد که از ناحیه جنوب به شهرستان اراک و خنداب، از شمال به شهرستان ساوه و از مشرق به شهرستان‌های فراهان و تفرش و از مغرب به استان همدان محدود شده است. این شهرستان با وسعتی معادل ۷۰۰ کیلومتر مربع نهمین شهرستان استان است که حدود ۵/۶ درصد مساحت استان را به خود اختصاص داده است.

بر اساس تقسیمات کشوری این شهرستان دارای ۲ شهر (کمیجان و میلajرد)، ۲ بخش (مرکزی و میلajرد)، ۴ دهستان (اسفندان، وفس، خسروبیگ و میلajرد) و ۷۴ آبادی است. عمده مردم این شهرستان به زبان ترکی صحبت می‌کنند و بیشتر اصطلاحات به کار رفته در این مقاله به زبان ترکی می‌باشد.

◆ محیط طبیعی و محیط انسانی کمیجان

در مطالعات جغرافیایی با دو دسته پدیده مکانی روبرو هستیم: پدیده‌های طبیعی و پدیده‌های انسانی (فرهنگی). پس دو محیط مطرح می‌گردد: محیط طبیعی و محیط انسانی (فرهنگی). محیط طبیعی و پدیده‌های آن بر زندگی انسانی تأثیر می‌گذارد و محیط انسانی نیز مجموعه محیط طبیعی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. پس محیط انسانی و طبیعی با یکدیگر رابطه متقابل دارند. به عنوان مثال چشم‌انداز کوهستانی روستاهای وفس، تکیه، چهرقان، آمره، عود آغاج، میدانک، فرک و کسرآصف آب و هوای خاصی را نشان می‌دهند که در این روستاها بارش نسبت به بقیه روستاها بیشتر است، به ویژه در روستای وفس که بارش برف بیشتر باعث شده‌است تا چشمه‌های پر آب، باغ‌های زیبا با درختان و میوه‌های متنوعی در آنجا داشته باشیم و علیرغم سختی راه به علت کوهستانی بودن، به صورت یکی از روستاهای تفریحی درآید که مردم شهر کمیجان و روستاهای اطراف در تعطیلات و فرصت‌های مناسب راهی کوه‌ها و روستای وفس می‌گردند. آب و هوای خاص روستاهای مذکور بر شکل خانه‌ها و نوع فعالیت اقتصادی ساکنان آن‌ها تأثیر می‌گذارد. مثلاً در روستاهای با طبیعت کوهستانی که ذکر شد به علت ناهموار بودن زمین‌ها اکثر مردم شغل دامپروری و باغداری را پیشه کرده‌اند و با استفاده از چوب درختان و سنگ کوه‌ها در ساختن منازل مسکونی بهره جسته‌اند. ناهمواری و شیب زیاد در این گونه

روستاها در شکل‌گیری روستاها مؤثر بوده به‌طوری‌که ترکیب فیزیکی ساختمان‌ها از نوع پلکانی می‌باشد.

غیر از باغداری و دامپروری در محیط این روستاها به ویژه روستای وفس که با ارتفاع ۲۱۰۰ متر از سطح دریاهای آزاد قرار دارد، در صنایع‌دستی فعالیت چشمگیری دیده می‌شود و بقیه روستاها و شهرهای این شهرستان در موقعیت کوهپایه‌ای و دشتی قرار دارند. شهر کمیجان یک شهر کوهپایه‌ای و شهر میلajرد که در ارتفاع ۱۶۵۰ متر از سطح دریاهای آزاد قرار دارد با موقعیت دشتی می‌باشد که استعداد و توان بالای کشاورزی را به دلیل داشتن آب فراوان و زمین‌های هموار دارا است و در صورت سرمایه‌گذاری می‌تواند از محیط خود بهره بیشتری ببرد. بقیه روستاها نیز دارای موقعیت کوهپایه‌ای یا دشتی هستند. بر اساس مبحث فوق به دو نظریه کلی اشاره مختصر خواهد شد:

۱- بنیان‌گذار مکتب جبر محیطی که معتقد است شرایط محیط طبیعی تأثیری تعیین‌کننده بر زندگی انسانی دارد و نظریات وی را جبری و جهان‌بینی‌اش را جبرگرایی یا متکی بر جبر محیطی می‌دانند. در این مکتب عقیده بر این است که محیط طبیعی به نحو بارزی، تعیین‌کننده زندگی و حتی امکانات و توانایی‌های گروه انسانی است.

۲- بنیان‌گذار مکتب امکان‌گرایی در برابر تفکر مبتنی بر جبر محیطی معتقد است که در مقابل این جهان‌بینی باید از جاذبه طبیعت سخن گفت و بشر در برابر محیط طبیعی از خود واکنش نشان می‌دهد و پیوسته می‌کوشد تا از امکاناتی که طبیعت در اختیارش قرار داده بهره گیرد.

قصد ما از بیان نظریه‌ها، رد یا قبول آن‌ها نیست، ولی آنچه مسلم است مکتب جبر محیطی را در خصوص محیط شهرستان کمیجان بدان صورت که مورد تأکید پیروان آن است، نمی‌توان تعیین‌کننده دانست و همیشه در خطه شهرستان کمیجان (بزچلوی سابق) مانند سایر محیط‌های جغرافیایی بین انسان و طبیعت رابطه متقابل وجود داشته است که گاه در این کشاکش طبیعت بر انسان غلبه نموده‌است. به‌عنوان مثال کوه‌های وفس در شمال شهرستان کمیجان و در امتداد شرقی-غربی به‌عنوان یک پدیده طبیعی که باعث انزوای جغرافیایی و در نتیجه عدم توسعه منطقه شده‌است. طبیعت بازتابی فراوان در آثار هنرمندان داشته و اگر کار آنان را از نظر بگذرانیم، متوجه می‌شویم که محیط طبیعی نه تنها بر روی آثارشان بلکه در ساخت مساکن آن‌ها نیز مؤثر بوده‌است. بعضی از اقدام‌ها و امور انسانی این دیار که گاه در جهت سازگاری با طبیعت و گاه نشأت گرفته از آن بوده‌است را متعاقباً به اختصار بیان خواهیم کرد.

♦ تاثیر بارز طبیعت در زندگی انسان‌های منطقه

با نگاهی دقیق می‌توان رابطه آب و هوا با فعالیت‌های انسانی را درک نمود. درجه حرارت در حوادث کار دخیل بوده و آب و هواهای خاص کانون‌های جدید فرهنگی می‌آفرینند. درجه حرارت بر زیست انسان، مرگ و میر و زاد و ولد وی مؤثر بوده‌است. محیط طبیعی، با استقرار تمدن‌های باستانی و حتی نوع موسیقی رایج ارتباط تنگاتنگی دارد. حتی از رابطه انسان و موقع سرآغازی، میان کوهی و کوهپایه و دشتی می‌توان کیفیت مناسبات را درک کرد. نوع خاک و وسعت آن، دشت‌ها، فلات‌ها، کوهستان‌ها و علفزارها همگی در زندگی انسان و خلق آثار هنری او در این سرزمین دخیل می‌باشد. انسان هنرمندی که در این مقوله مورد بحث است دارای موقعیت کوهستانی، میان کوهی و کوهپایه‌ای است و در بعضی مکان‌ها موقعیت دشتی دارد. نباید در معرض انعکاس اثرات محیط در خلق آثار هنرمندان این دیار و انسان ساکن این سرزمین به زمان حال بسنده کرد و گذشته‌های دور را به بوته فراموشی سپرد و بعضی از امور فراموش‌شده را از اذهان شست.

از نخستین لحظات آغازین زندگی که کودک این سرزمین چشم باز می‌کند، گهواره تنها مأوایش پس از آغوش گرم مادر است و دست‌ساخته پدرش را می‌بیند، گهواره را که از طناب دست بافت تشکیل شده است و از دو طرف به چهارچوب درب یا نردبان وصل شده و کودک در آن قرار می‌گیرد. و از لحظه‌های آغازین می‌داند که باید از سختی و تنگنا رهایی یابد و با محیط خویش و طبیعت خشن مبارزه کند یا ناسازگار شود و با دست و پا بر روی گلیم و قالی دست بافت خواهرش می‌خزد و در خارج از خانه از گل، اسباب بازی اش را می‌سازد همان طور که بزرگانش خشت و آجر می‌ساختند و هنرمندان صنایع دستی با ساختن کوزه برای خنک نگه‌داشتن آب آشامیدنی به مبارزه با گرمای طاقت‌فرسای تابستان برخاستند و باز هنرمندان این دیار با استفاده از خاک رس کنئی (KƏNNĖ) را ساختند تا در روزهای سخت ذخیره غلات به ویژه گندم را داشته باشند.

زمانی که چشم باز می‌کند به تولوخ (TULUX)، کۆله‌جه (KÖLƏCƏ) و یونگ (YÜNG) نظاره می‌کند که هر کدام استفاده به‌خصوصی در گذشته‌های دور برای انسان این سرزمین داشته است. از تولوخ برای به دست آوردن فرآورده‌های شیری مثل کره و دوغ استفاده می‌کند و کۆله‌جه را از پشم گوسفندان و هورمه جوراب (HÖRMƏ CORAB) و یونگ آجک را از پشم گوسفندان تهیه می‌کنند تا یاور دست‌ها و پاهایشان در شب‌ها و روزهای سرد زمستان باشد. به دور کمر شالی با عنوان هورمه شال (HÖRMƏ ŞAL) می‌بندد و گیوه‌ای بانام کلش (KƏLƏŞ) به پا دارد که بازتاب محیط زندگی‌اش می‌باشند. پوست گوسفندان ذبح شده که در حین پوست کندن و جدا کردن از گوشت سالم به دست می‌آمد و سوراخ و پاره نشده بود، پس از دبای و

در محلول از بین برنده پشم خواباندن (آشا یا توردماق) به دو شکل استفاده می‌کردند، پوست سالم و بزرگ را خیلی هنرمندانه دوخته و یک پالتو بلند آستین‌دار درست می‌کردند که پشم پوست به سمت داخل بود و در فصل زمستان و سرما مورد استفاده قرار می‌گرفت و پوستین‌هایی که پارگی داشت به‌عنوان زیرانداز استفاده می‌کردند.

از گل خشت برای ساختن خانه استفاده کرد، سقف خانه را به‌صورت گنبدی ساخت تا در گرمای تابستان همیشه یک طرف سقف که به‌صورت گنبدی است سایه باشد و همچنین آب باران در سقف به علت شیب زیاد به‌صورت کامل خارج شود که این هم نوعی از بازتاب محیط زندگی‌اش می‌باشد.

از خاکستر آتش برای شستن ظروف و از بین بردن برف زمستان بهره جست به این صورت که با پاشیدن خاکستر آتش بر روی برف زمستان باعث آب شدن و از بین رفتن برف شد. از گل رُس پس از نیش زدن حشرات برای التیام درد استفاده کرده است. هنر دیگر انسان این دیار کهن ساخت کوزه از گل و ایجاد سوراخ ریزی در کوزه گلی بود برای سنجش زمان که به‌جای ساعت در آبیاری استفاده می‌کرد. به این صورت که کوزه را پر از آب می‌کردند و این کوزه که دارای سوراخ ریزی بود با خالی شدن آب کوزه به اندازه توافق دو طرف به‌عنوان ساعت استفاده می‌کردند.

یکی از محدودیت‌های منابع آب شهرستان کميجان که ناشی از موقعیت جغرافیایی است، توزیع نامناسب زمانی بارش می‌باشد که بیشترین بارش در اغلب سال‌ها در پاییز و زمستان بود که با آب شدن برف‌ها تبدیل به سیل می‌شد. کشاورزان زحمت کش این سرزمین با ذخیره‌سازی آب علاوه بر کاهش خطرات سیل، کمکی نیز به رفع نیاز خودشان در اواخر بهار می‌نمودند تا محصولات کشاورزی و باغی را از تشنگی نجات دهند و آن گؤل (GÖL) نمودن آب به‌منظور تغذیه چاه‌های قنات بود که امروزه همان تغذیه مصنوعی آب‌های زیرزمینی نامیده می‌شود.

استفاده از آغ تورپاق (AG TURPAQ) در تهیه شیره انگور است و آن به این صورت است که بعد از له کردن دانه انگور در چئل‌ویس مقدار یک کاسه معمولی آغ تورپاق نرم و الک شده را به دانه‌های انگور له شده اضافه می‌کنند تا از پف کردن و ترش شدن جلوگیری کند و سپس دانه‌های له شده انگور که با آغ تورپاق مخلوط شده به کیسه‌های ریزبافت ریخته شده تا صاف شود و خاک و سایر املاح اضافی مثل هسته‌های دانه‌های انگور و... در داخل کیسه مانده و مایع زلالی به‌دست می‌آید که شیره نامیده می‌شود و غذای بسیار مقوی و خوشمزه و کاملاً طبیعی است که حتی یک درصد نیز مواد شیمیایی به آن اضافه نشده است.

بازتاب دیگر محیط زندگی‌اش در هنر انسان این سرزمین در استفاده از آغ تورپاق برای سفید کردن داخل منزل به‌جای گچ می‌باشد. همچنین تنور رسی را با اضافه کردن موی حیوانات با گل محکم ساخته است. البته مراحل تهیه شیره انگور با زحمت زیادی همراه است که مجال توضیح در این مقاله نمی‌باشد.

روستاهای دهستان خنجین از گوگ تورپاق (GÖG TORPAQ) برای مقاوم ساختن پشت بام خانه‌ها در مقابل جلوگیری از چکه آب باران بهره جسته‌اند. انسان دیروز این دیار در کوهستان و دشت و دره تولد یافت و فهمید که امرار معاش در صورت سازگاری و گاه مقاومت و تلاش در طبیعت میسر خواهد بود و این است تفکر انسان این سامان که برای تنور رسی هواکشی بنام کولبه (KÜLBƏ) تعبیه کرده و اطراف تنور را با شن و خاکستر پر کرده تا اکسیژن لازم به آتش رسیده و از رطوبت و نم نیز در امان بماند و از این تنورها برای پختن نان استفاده کرده است و برای گرم کردن منازل در زمستان تنورهای کوچکی بنام تنور کرسی در وسط اتاق ایجاد نموده و از چوب و تپاله گاو و گوسفندان به مقابله سرمای زمستان رفته و برای جلوگیری از مسمومیت در مقابل گاز باجا (BACA) را در سقف اتاق تعبیه نموده است تا تهویه صورت بگیرد. در ساخت مسکن برای استفاده از گرمای آفتاب در زمستان و مقابله با گرمای آفتاب در تابستان اکثر خانه‌های مسکونی را تقریباً به‌صورتی ساخته است که اتاق‌های نشیمن زمستانی رو به آفتاب و اتاق نشیمن تابستانی تقریباً بیشتر اوقات روز سایه بودند و از کاه گندم و جو برای ایجاد چسبندگی و مقاومت کاهگل در مقابل باران و سقف و بدنه ساختمان‌ها استفاده کرده‌است.

انسان هنرمند روستاهای وفس، چهرقان، کسر آصف و دیگر روستاهای کوهستانی، سنگ‌های منطقه را تراشیده و در خانه‌سازی به کار بسته، آن‌ها را صاف و هموار کرده و در آسیاب‌های آبی مورد استفاده قرار داده است. دستار سنگی (آسیاب دستی) را جهت آسیاب گندم و غلات به کار بسته است و زمانی برای رهایی از تاریکی از سنگ (چاخماق) برای ایجاد جرقه و از پنبه رشته‌ای بافته به‌صورت فتیله و از روغن گیاه کرچک به‌عنوان یک مایع چرب کننده رشته پنبه را در وسیله‌ای بنام موشی (MUŞƏ) قرار داده و با ایجاد جرقه خود را از تاریکی نجات داده است.

زمانی که با گوسفندان برای چرا به صحرا رفته برای استفاده از شیر گوسفندان به‌عنوان تغذیه و برای داغ کردن شیر دوباره به فکر استفاده از سنگ و آتش می‌افتد که به این غذای خوشمزه سئیناق (SEYNAQ) گفته می‌شود و آن به این صورت است که بعد از شستن چند تکه سنگ آن‌ها را در آتش قرار داده و پس از داغ شدن کامل سنگ آن‌ها را

در ظرف شیر می‌اندازند و شیر در عرض چند ثانیه به جوش می‌آید. همان کاری که دستگاه‌های برقی امروز انجام می‌دهند.

در ریسندگی و بافندگی از پنبه‌ای که در منطقه کشت می‌شد استفاده کرده، برای پوشش خود با استفاده از پنبه بتز (BEZ) را با هنرمندی زنان و مردان این خطه تولید کرده است. برای رنگ کردن بتز از پوشش گیاهان محلی مثل ورک (VƏRƏK) برای رنگ سبز و از کاه برای رنگ زرد و از زرده تخم‌مرغ برای ایجاد چسبندگی و مقاومت بیشتر بهره جسته‌است. و همچنین از پوست گردو برای رنگ قهوه‌ای استفاده کرده به این صورت که پس از جوشاندن رنگی را که پس می‌داد بتز یا هر بافتی دیگر را در آن قرار داده تا رنگی شود و جاجیم و فرش بافته که هر کدام از طبیعت الهام گرفته‌اند و در نقشه قالی، دوزر (DOZƏR)، بالوق (BALUQ)، کناره، آرشین یاروم، خرک (XƏRƏK) و... که همگی نشأت گرفته از محیط طبیعی، اجتماعی، فرهنگی وی هستند.

از گیاهان برای بهبود امراض دارو به دست آورده یا به صورت خوراک مصرف کرده است و از پونه و بارهنگ برای تسکین درد دل پیچه و از ککلیک اوتی (KƏKLİK OTE) یا همان آویشن و برگ مو به عنوان خوراک مصرف کرده است. برای نگهداری و ذخیره خیلی از میوه‌ها و گیاهان را خشک نموده و از آنها را در فصل زمستان استفاده کرده است. مثل خشک کردن گوجه فرنگی و استفاده در غذاهای محلی به جای رب گوجه و غذاهای گوشتی را بنام قوورما (QOVURMA) سرخ کرده و در فصل سرما از آن بهره می‌برد. برای نگهداری میوه سبدهای مختلف از شاخه‌های نازک و باریک درخت چنار بافته است. زن این خطه در آشپزی رشته از خمیر ساخته پلو و غذاهای محلی دیگر را زینت داده‌است. زن هنرمند این سرزمین در هنر آشپزی از قازیاغی (QAZYAGƏ)، و رکئواز (VƏRKEVAZ) و ککلیک اوتی در ساخت غذاهای فصل بهار بهره جسته است.

دست هنرمندان از درخت گردو، درب و پنجره ساخته و با دنبه چرب نموده تا مانع از ترک آن در اثر رطوبت گردد. روستای وفس مظهر روستاهای فعال است که هنرمندان وفس در ساخت درب و پنجره‌های چوبی و گیوه در منطقه زبازد عام و خاص بودند. برای خرمنکوبی، از چوب ماشینی ساخته به نام چان (ÇAN) که دارای چرخ‌های چوبی و صندلی چوبی است که به چارپایان متصل بود و چارپایان با کشیدن چان باعث خرد شدن ساقه‌های غلات شده و هنر دیگر استفاده از چوب لاواشون (LAVAŞUN) و استفاده از جهت باد در تفکیک غلات از کاه در ساعات و موقع خاصی از تابستان است. برای خرد کردن غلات به ویژه گندم و جو دستار (DƏSTAR) را از سنگ‌های محیط اطراف خود ساخت تا بتواند نان و سایر مواد غذایی مورد نیاز خود را تأمین کند.

دست‌بافت زن این منطقه توربا (TORBA) و جووال (CUVAL) بود که برای حمل وسایل لازم در مزرعه استفاده می‌شود و هورمه جوراب و... برای مقابله با سرما می‌پوشیدند. زیباترین چیرگی انسان که در محیط کوهستانی به یادگار مانده است، در بعد فرهنگی می‌باشد و آن در بلندترین نقطه منطقه در قله قالینجا (QALINCA) امامزاده شاهزاده حسین (ع) می‌باشد که باوجود صعب‌العبور بودن مسیر امامزاده سالها است که عاشقان اهل بیت با پای پیاده از سینه کوه که دارای شیب زیاد است برای عرض ارادت با زحمت فراوان خود را به آنجا می‌رسانند. آری دست انسان هنرمند گنبدی زیبا را در ارتفاع بلندترین قله منطقه به نمایش گذاشته است. وقتی انسان در فصل تابستان خود را با زحمت زیاد به آنجا می‌رساند از خود می‌پرسد که انسان چگونه بر محیط سخت کوهستان چیره شده و مصالح ساختمانی را به اینجا رسانده است؟! آنجاست که با خود می‌گوید شاید عشق و اراده می‌تواند بر سختی محیط چیره شود.

بارزترین بازتاب محیط که بیشترین تأثیر را در ادامه روند محرومیت منطقه داشته است، موقعیت جغرافیایی شهرستان کمیجان است که در مواردی چند می‌توان به تأثیرات محیط در زندگی انسان اشاره کرد.

۱- نقش کوه‌های وفس به‌عنوان یک پدیده طبیعی باعث انزوای منطقه شده و مانع از ارتباط آسان با مناطق توسعه‌یافته مثل تهران می‌شود. به‌عنوان نمونه باید برای سفر به تهران از مسیر کمیجان- اراک- قم که به طول ۳۷۰ KM می‌باشد استفاده گردد درحالی‌که کمیجان مرکز شهرستان از طریق روستای خنجین- غرق‌آباد- ساوه می‌توانست مسیر کنونی پنج و نیم ساعت را به سه و نیم ساعت کاهش دهد ولی محیط کوهستانی مانع از این امر شده‌است. محیط جغرافیایی به ویژه کوه‌های وفس باعث شده منطقه در موقعیت حاشیه‌ای قرار گیرد. این وضعیت باعث فرار سرمایه از منطقه، دوری از راه‌های ارتباطی، دوری از سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی و... شده‌است و لذا خارج ساختن منطقه از انزوای جغرافیایی و توسعه راه‌های ارتباطی بسیار ضروری و مطمئناً باعث توسعه منطقه خواهد شد.

۲- نبود رودخانه دائمی، کمی بارش، خشک‌سالی‌های پی در پی و خشک شدن قنات و در نتیجه قلت و بی‌ثباتی درآمد، روستاییان را مجبور به ترک روستاهایی می‌کند که اکثر روستاها دارای برق سراسری، آب لوله‌کشی، تلفن، جاده آسفالت، حمام بهداشتی و مدرسه نو ساخت می‌باشد و با مهاجرت روستائیان به شهر، بسیاری از روستاها خالی از سکنه شده و مدارس نوساخت و حمام بهداشتی و... بلا استفاده مانده است.

تمام آنچه ذکر شد شمه‌ای از تأثیر محیط در آثار مردان و زنان هنرمند این سرزمین بود که زیباترین هنر آن را در امامزاده شاهزاده حسین (ع) در بلندترین قله منطقه به یادگار گذاشته‌است و تلخ‌ترین بازتاب محیط را در مهاجرت روستائیان به شهرها می‌توان دید که دلایل آن همان‌طور که ذکر شد محیطی هستند. انسان امروزی با استفاده از عقل و تفکر و برنامه‌ریزی علمی می‌تواند تلخ‌ترین آن را به بهترین تبدیل کند (ان شاء الله).

● معانی بعضی از اصطلاحات و واژه‌های به کار رفته در این مقاله

کننی: انبار ذخیره گندم و جو در منزل که از گل خاک ساخته می‌شود.
تولوخ: همان مشک که از پوست گاو ساخته می‌شود و از آن برای به دست آوردن دوغ و کره استفاده می‌شود.

کوله‌جه: پوست گوسفندان ذبح شده که خیلی هنرمندانه دوخته و یک پالتو بلند آستین‌دار درست می‌کردند که پشم پوست به سمت داخل بود و در فصل سرما مورداستفاده قرار می‌گرفت.

یونگ: پشم گوسفندان که از آن می‌توان به‌عنوان ماده اولیه برای تهیه خامه فرش و لباس‌های گرم، دستکش و... استفاده کرد.

هؤرمه جوراب: جوراب دست‌بافت از پشم گوسفند.

یونگ الجک: دستکش دست‌بافت از پشم گوسفند.

هؤرمه شال: شال دست‌بافت از پشم گوسفند.

کلش: گیوه، تمام مواد اولیه در محل زندگی به‌دست می‌آمد و روستای وفس در این زمینه نمونه است.

آق تورپاق: خاک سفید که برای سفید کردن اتاق‌های نشیمن به‌جای گچ و همچنین برای تهیه شیر انگور از خاک الک شده آغ تورپاق استفاده می‌کردند.

یاشول تورپاق (YAŞUL TURPAQ): خاک سبز رنگ که برای مقاوم‌سازی پشت بام منازل در مقابل برف و باران استفاده می‌شود، این خاک بیشتر در اطراف خنجن یافت می‌شود.

کولبه: هواکش تنور به‌منظور تأمین اکسیژن موردنیاز کف تنور هنگام روشن بودن.

باجا: منفذی بنام باجا در وسط سقف اتاق، محل پخت نان به‌منظور تهویه هوا.

سئیناق: در بیابان سنگ سیاه را پس از شستن به وسیله آتش داغ کرده برای جوشاندن شیر گوسفندان استفاده می‌نمودند تا به‌عنوان غذای ظهر یا همان نهار استفاده می‌کردند.

بئز: یک نوع بافتنی که با رشته‌کردن پنبه به وسیله چرخ‌های دستی محلی بافته می‌شد و

از آن به عنوان پوشش برای بدن استفاده می کردند.

ورک: یک نوع گیاه خاردار با برگ های ریز.

دو زر، بالوق، ارشین یاروم، و...: فرش های دست بافت محلی در اندازه های مختلف.

ککلیک اوتئ، پوینا (یارپوز) و...: سبزی های بهاری محلی که در تهیه غذاهای محلی مورد استفاده قرار می گیرد.

قوورما: گوشت گوسفند را به منظور نگهداری طولانی در فصل زمستان به صورت سرخ کرده نگهداری می کردند.

لاواشون: یک چنگک چوبی که با آن پس از خرمکوبی زمانی که وزش باد ملایم بود غلات را از کاه جدا می کردند.

دستار: نوعی آسیاب دستی کوچک متشکل از دو قطعه سنگ به صورت دایره ای شکل و گرد که برای خرد کردن غلات از آن استفاده می کردند که سنگ زیرین را روی زمین می خوابانند و سنگ رویی که در مرکز سوراخی با قطر بیش از دسته بیل داشت روی آن قرار می دادند و این سنگ را بر روی سنگ زیرین حرکت می دادند و یک سوراخ دیگر هم بر روی سنگ رویی نزدیک محیطش قرار داشت یک دسته چوبی در آن قرار می دادند و برای چرخاندن سنگ رویی از آن استفاده می کردند. غلات را نیز از سوراخی که در مرکز قرار داشت می ریختند و سپس با استفاده از دسته چوبی سنگ رویی را می چرخانند.

توربا، جووال: بافتنی های محلی که از تکه پارچه و... می بافتند و برای حمل و نقل علوفه و غلات از آن استفاده می شد.

منابع و مآخذ:

۱. شکوئی حسین، فلسفه جغرافیا- چاپ سوم- انتشارات گیتاشناسی ۱۳۶۴
۲. شکویی حسین، جغرافیای کاربردی و مکتب های جغرافیایی، انتشارات آستان قدس رضوی- ۱۳۶۴
۳. فرید یداله- سیر و اندیشه در قلمرو جغرافیای انسانی، انتشارات دانشگاه تبریز، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۴
۴. جباری محمود، جغرافیای روستای فضل آباد توابع منطقه وفس، شهرستان اراک، پایان نامه لیسانس دانشگاه تربیت معلم تهران، ۱۳۷۴
۵. جباری محمود، نقش موقعیت جغرافیایی شهرستان کمیجان در ادامه روند محرومیت منطقه هفته نامه شمس به شماره ی ۹۷ سال دوم، استان مرکزی
۶. وب سایت [HTTP:WWW.KOMIJAN.PERSIANBLOG.COM](http://WWW.KOMIJAN.PERSIANBLOG.COM)

روستای وفس، زیبا اما ناشناخته

محمود جباری

روستای وفس در شمال غربی استان مرکزی و شمال شهرستان کمیجان در طول جغرافیایی ۲۲:۴۹ درجه شرقی و در عرض جغرافیایی ۳۴:۵۰ درجه شمالی با ارتفاع ۲۲۰۰ متر از سطح دریا قرار دارد. فاصله روستا تا شهر اراک ۱۲۰ و تا شهر کمیجان ۱۸ کیلومتر می‌باشد و گویش اهالی وفس از لهجه‌های قدیمی ایرانیک و شاخه‌ای از تاتی محسوب می‌شود. به دلیل کوهستان‌های مرتفع دارای آب‌وهوای معتدل و نسبتاً سرد است و شغل مردم کشاورزی، باغداری، گیوه‌چینی، تخت‌کشی و نجاری می‌باشد.

برای رفتن به وفس بهترین و مطمئن‌ترین مسیر عبور از شهر کمیجان است که در جنوب روستای وفس قرار دارد، باید گذر کرد. جاده آسفالت روستای تکیه را که با شیب ملایمی شروع می‌شود، حرکت می‌کنیم. تکیه روستایی کوچک ولی با مردمی مهمان‌نواز است که به کارهای زراعت، دامداری و باغداری مشغول‌اند. بعد از تکیه باید جاده‌ای را ادامه دهیم که دارای چندین پیچ و شیب تندی می‌باشد. اما عظمت و سرسبزی کوهستان و وجود گل‌های بهاری نظیر نسترن، لاله، گل بنفشه و گیاهان دارویی گل‌گاوزبان، کاسنی و مومیایی و سبزی‌هایی چون پیاز کوهی (داغ سوغانی) جعفری، تره کوهی (وَرکیواز)، صدای پرندگان مثل کبک (KƏKLİK) قرقاول (QİRQEYLİK)، بلبل و مشاهده پرواز عقاب‌ها باعث می‌شود تا خستگی از جسم و روح انسان دور شده و پیچ‌وخم و شیب جاده زیاد احساس نشود و اگر اهل تحقیق مطالعه گذشته زمین نیز باشیم، می‌توان با قدم زدن و دقت کافی فسیلهایی را پیدا کنیم، چون این کوهستان از نوع رسوبی آهکی بوده که در نتیجه ته‌نشین شدن املاح دریا در دوران (ترشیاری) تشکیل شده‌اند. به‌طور کلی این منطقه بخشی از یک

حوزه رسوبی وسیع می‌باشد که در دوره زمین‌شناسی الیگومیوسن و ائوسن به‌طور آرام و گسترده بر روی پی سنگی از دوره زمانی ژوراسیک رسوب کرده‌اند. در کوه‌های وفس به علت سازه‌های آهکی و دولومیتی غارهای طبیعی وجود دارد. از جمله غارهای وئردلیگی (VERDƏLİĞE)، باغ مراد در کوه قلعه کهنه و... این کوهستان دارای حیوانات وحشی و جانورانی مثل بز کوهی، آهو و... است که البته به علت شکار بی‌رویه در حال انقراض می‌باشد و حیوانات دیگر مثل گرگ، شغال، روباه و... را می‌توان دید.

پس از طی مسافتی کم از روستای تکیه به محلی می‌رسیم که چشمه بسیار کوچک کم‌آبی در آنجا روان است، به زبان محلی این چشمه را زگیل بولاغی^۱ (ZƏGİL BULAĞI) می‌گویند.

این چشمه کوچک به دلیل خاصیت طبی از اهمیت خاصی برخوردار است. خواص طبی چشمه نام‌برده بر طرف کردن زگیل‌های دست و صورت و بدن است. اهالی روستای تکیه آب این چشمه را در زمستان ذخیره و در تابستان برای کشاورزی استفاده می‌کنند. اهالی محل دور تا دور چشمه را با کندن به‌صورت سد خاکی کوچک درآورده‌اند که در زبان محلی گؤل (GÖL) نامیده می‌شود. گؤل محل جمع شدن آب می‌باشد که کشاورزان آب ذخیره شده و جمع شده را با نوبت مورد استفاده کشاورزی قرار می‌دهند و داخل گؤل نی‌های بسیاری روئیده و دور تا دورش را درختان سخت و بادام فراگرفته که منظره زیبایی ایجاد می‌کند و اهالی کمیجان و روستاها در تابستان برای تفریح به این محل و قسمت‌های زیبای دیگر کوه می‌روند.

بعد از گذشتن از این محل راه به‌صورت سرازیری و تپه‌های پر پیچ‌وخم است که تمام کوه را صخره‌های کوچک و بزرگ فراگرفته است. نرسیده به کوه راه کج‌مانندی به‌طرف ویستان می‌رود. ویستان در سینه کوه همچون دره‌ای است به‌صورت چین‌خوردگی پهن و فرورفتگی که چشمه آب زلال سرد گوارا در آن روان است. هوا در آنجا حتی در تابستان هم بسیار خنک می‌باشد. در زمان‌های قدیم که یخچالی موجود نبوده، مردم در تابستان‌ها از ویستان برف یخی می‌آوردند و البته این کار بیشتر برای اربابان صورت می‌گرفته است. آب محل نام‌برده (ویستان) به‌وسیله لوله‌کشی توسط اهالی روستای تکیه جهت آشامیدن مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد که باوجود این آب، روستائیان تکیه احتیاجی به آب یخچال ندارند و دور تا دور ویستان را درختان بادام و چنار فراگرفته و راه باریکی که توسط

۱- سگیل به زبان ترکی یعنی زگیل و بلاغ یعنی چشمه کوچک و کم آب و روان که خودجوش است.

عاصم السلطنه حاکم وقت منطقه به شکل پله پله روی صخره‌ها ایجاد شده به این محل منتهی می‌شود. در هر نقطه کوه درختان بادام موجود است که درختان بادام در کوه در زمان رضاخان توسط بانو قدس السلطنه (واقف زمین بیمارستان قدس اراک) حدود ۵۰۰ کیلوگرم بادام به‌طور پراکنده کاشته شده و سالها است که این درختان به‌صورت رایگان مورد استفاده عموم مردم قرار می‌گیرد.

خصوصیات دیگر کوه قلنجه این است که در کوهپایه و دامنه کوه سبزه‌ها، علف‌ها و گل‌های زیادی می‌روید. گل‌هایی چون لاله، نسترن، گل بنفشه و... گیاهان دارویی چون بنفشه، گل‌گاوزبان، کاسنی و مومیایی هم در روی صخره‌های مخصوص می‌روید و سبزی‌های کوهی مثل پیاز کوهی، جعفری، تره کوهی و بسیاری سبزه‌ها و گل‌ها و گیاهان دارویی گران‌قیمت که اهالی محل بیشتر روی آن‌ها شناخت دارند و در این کوه یافت می‌شوند. در کوه قلنجه حیوانات و جانوران بسیاری مانند: بز کوهی، آهو، جوجه تیغی، عقاب، بلبل، خرگوش و... زندگی می‌کنند.

در بلندترین نقطه قله قلنجه مقبره گنبدی شکل حاج رضوان (شاهزاده حسین (ع)) قرار گرفته است. این مقبره از هر نقطه منطقه دیده می‌شود. حال در کنار مقبره قرار گرفته‌ایم. مقبره بر روی صخره‌های بسیار بزرگ بنانه‌ای شده است که سقف گنبدی آن چون نگینی در مرتفع‌ترین نقطه‌ی قله نمایان است. مسیر رفتن حاج رضوان تا سال‌ها علاوه بر صعب‌العبور بودن فاقد هر نوع امکانات بود، ولی به همت جهاد سازندگی وقت (دهه هفتاد) و افراد خیر علاوه بر احداث مسیر ماشین‌رو، حجره‌هایی جهت اسکان در بلندترین قله منطقه در کنار امام‌زاده شاهزاده حسین (حاج رضوان) احداث شده است که دارای آب آشامیدنی، سرویس‌های بهداشتی، برق سراسری و وسایل بازی کودکان است که علاوه بر زیارت، امکان اسکان شبانه در حجره‌ها به‌صورت خانوادگی یا گروهی را نیز فراهم نموده است. در این مکان می‌توان علاوه بر تماشای ستارگان و زیبایی آسمان شب از هوای دلپذیر و محیط آرام به‌دوراز هیاهوی شهرها در محیط کوهستان خاطره‌ای دل‌انگیز تجربه کرد. در سمت چپ کوه قلنجه در ارتفاع بالا غار شگفت‌انگیزی به نام وِردَلِیْگِی (VERDƏLİĞİ) وجود دارد که اطلاعاتی از چگونگی بنا یا به وجود آمدن آن در دست نیست. دیدن این غار هر بیننده‌ای را به شگفتی وامی‌دارد که آیا بشر قادر به حفر چنین غاری هست یا نه؟ این غار در ارتفاع بالایی قرار دارد و تاکنون کسی از داخل آن اطلاعاتی به دست نیاورده. از بیرون فقط مدخل ورودی غار به عرض ۳ متر مشخص است. در پایین این

غار دره‌های به عمق بسیار زیاد قرار گرفته که تاکنون چند تن از افرادی که به این دره پرتاب شده‌اند جان خود را ازدست داده‌اند. در ته این دره دو درخت تنومند و سرسبز وجود دارد که چشمه کوچک روانی در دور این درختان روان است. این محل به نام محل خرره آغاجی (خریره آغاجی) معروف است. خریره به زبان ترکی یعنی خشن، آغاج هم به معنی درخت و این درختان فاقد میوه می‌باشند. از این محل که بگذریم، در ادامه راه به وسط دو کوه چهرقان و وفس می‌رسیم. گردنه بسیار خطرناکی است گذرگاه (گدیک) نام دارد، گدیک یعنی سردترین نقطه محل نامبرده که در تابستان و چه در زمستان همیشه سرد می‌باشد. بعد از پشت سر گذاشتن این محل به طرف وفس سرازیر می‌شویم. وفس، سرزمین محروم و دورافتاده وفس سرزمین سرسبزی، وفس سرزمین باغداری، وفس سرزمین میوه‌هایی چون سیب‌های معطر قرمز، گلایی، خرمالو، آلو، سیبری، امرو، گردو و بادام‌های کاغذی. وفس سرزمین چشمه آغ سو (Ağ su)، وفس، سرزمین احیاء سنت‌های مذهبی، وفس سرزمین مردمان باصفا و بی‌آلایش. هنوز گیوه‌دوزان وفس می‌دوزند، هنوز تعزیه‌خوانان وفس می‌خوانند. هنوز مردمان لباس‌های سنتی را به تن می‌کنند. هنوز زنان وفس جاجیم و قالی می‌بافند و هنوز وفس شاهد محرومیت‌ها است.

به وفس می‌رسیم وفس سرزمین آیت‌الله‌العظمی شیخ عبدالنبی وفسی، سرزمین اولین شهید مشروطه شهید سید عبدالحمید سجادی وفسی و هنوز انزوای جغرافیایی شهرستان کمیجان باعث ادامه روند محرومیت وفس و شهرستان کمیجان و هنوز مردم وفس و شهرستان کمیجان منتظر تسریع در اجرای مصوبه سفر اول استانی هیئت محترم دولت نهم مبنی بر احداث جاده وفس و جاده همدان و ساوه هستند تا با خروج وفس و شهرستان کمیجان از انزوای جغرافیایی بتوان بخشی از محرومیت شهرستان را جبران کرد.

وفس روستایی کوهستانی است که کوه‌هایش مناطق مسکونی و باغات روستا را احاطه کرده‌اند. کوه قلنجه در ۶ کیلومتری جنوب وفس مرتفع‌ترین قله منطقه با ارتفاع ۲۷۴۵ متر از سطح دریاهای آزاد و دشت انجمن با ارتفاع ۱۵۵۰ متری در ۱۶ کیلومتری شمال وفس قرار دارد. بین قله قلنجه و دشت انجمن دره‌هایی با طول بیش از ۱۰ کیلومتر وجود دارد که مناطق مسکونی و باغات وفس در این دره سرسبز زیبا با چشمه‌های متعددی واقع شده است.

اختلاف ارتفاع بین قلنجه و دشت انجمن ۱۲۰۰ متر است که باعث تنوع آب‌وهوایی و پوشش گیاهی شده و با توجه به اینکه بلندترین قله منطقه (قلنجه) در نزدیکی وفس

واقع شده است، بیشترین بارش و کاهش دما در منطقه مربوط به وفس است. به همین علت دارای چشمه‌های پرآبی مثل چشمه آغ سو، کهریز و... است. همچنین به علت ارتفاع، سردترین زمستان و خنک‌ترین تابستان منطقه نیز در وفس می‌باشد.

شرایط مناسب آب‌وهوایی به حدی باعث رشد درختان تنومندی (به‌خصوص گردو، زردآلو) شده است که در بعضی از بخش‌های دره تراکم درختان مانع تابش مستقیم نور خورشید شده و در روزهای گرم تابستان کل روز سایه بوده و محلی زیبا و دلپذیر برای استراحت می‌باشد (محل کهریز) و استقرار خانه‌های روستایی به‌صورت پلکانی که در محاصره درختان و باغات زیبایی قرار گرفته‌اند، از دیگر زیبایی‌های این روستا است.

اما پاییز وفس بارنگ ارغوانی برگ درختان و باغ‌های انگور و جمع‌آوری محصولات باغی توسط زنان و مردان پیر که در تلاش‌اند تا از بین رفتن نعمت‌های خداوندی جلوگیری کنند، با توجه به فراوانی محصولات باغی و نبود صنایع تبدیلی، نبود انبارهای استاندارد و دوری از بازار مصرف، مقدار زیادی از محصولات از بین می‌رود و وفسی تلاشگر همچنان از درآمد پایین رنج می‌برد که نتیجه آن مهاجرت جوانان از روستا است که در کنار آن همه زیبایی باعث رنجش انسان می‌شود. زیبایی‌های وفس در این چند سطر مثل قطره‌ای از دریا است. مردم زحمتکش و مهمان‌نواز این روستا انتظاراتی از مسئولین و میهمانان و مسافران دارند. اول اینکه مسئولین به‌خصوص در رابطه با اجرای سریع‌تر مصوبات سفر استانی دولت نهم درباره توسعه وفس به‌خصوص تسریع در احداث جاده وفس به همدان- ساوه ایجاد اشتغال برای جوانان توجه بیشتری داشته باشند.

و اما انتظار دوم وفسی‌های میهمان‌نواز که پذیرای میهمانان و مسافرانی هستند این است که در استفاده از طبیعت از روشن کردن آتش در زیر درختان و باغات و... خودداری نموده و در صورت استفاده از آتش حتماً موقع ترک محل آتش را خاموش کنند. از شکستن درختان و ریختن زباله دوری کنند، چراکه معتقدند که انسان خلیفه خداست و خداوند انسان را طوری آفریده که همه نیازهای آدمی را برآورده سازد و به انسان ویژگی‌هایی بخشیده که بتواند از این مواهب بهره‌برد و در جسم و جان خود نشاط و شادابی پدید آورد.

خداوند در قرآن کریم ۸۰۰ آیه به نحو مستقیم یا غیرمستقیم به موضوع طبیعت و پدیده‌های طبیعی اشاره کرده و استفاده صحیح از آن متوجه می‌سازد.

از نظر فقهی جنگل‌ها و مراتع از انفال محسوب می‌شوند و قرآن کریم آشکارا انفال را از آن خدا و رسولش می‌داند. سوره انفال آیه یک می‌فرماید، ای پیامبر از تو درباره انفال می‌پرسند بگو: انفال (کوه‌ها، جنگل‌ها، مراتع، رودخانه‌ها و...) از آن خدا و رسول خدا می‌باشد. قطع درختان و تخریب جنگل‌ها از مصادیق روشن «فساد در زمین» است. قرآن کسانی را که در پی نابود کردن جنگل‌ها، مزرعه‌ها و نسل حیوانات و انسان‌ها بپایند مفسد فی الارض می‌داند (سوره بقره آیه ۲۵۰).

به امید روزی که با ارتقای دانش و بینش مردم نسبت به اهمیت حفاظت محیط‌زیست، وفس برای همیشه زیبا و سالم بماند. به امید آن روز.

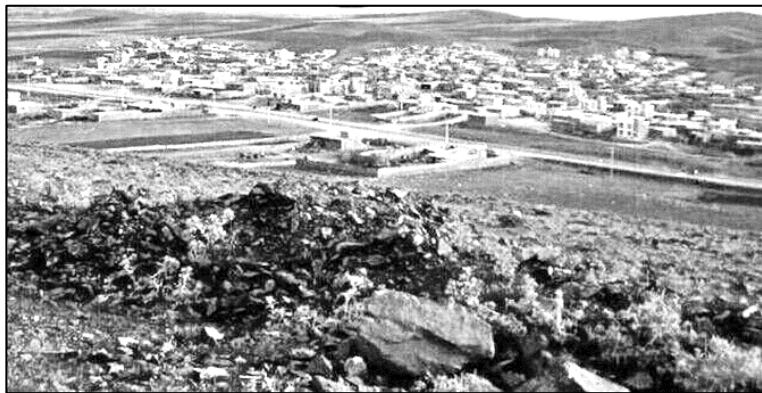
منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- تفسیر المیزان علامه طباطبایی
- ۳- فرهنگ آبادی‌های ایران دکتر پاپلی یزدی
- ۴- تحقیقات میدانی نگارنده
- ۵- پایان‌نامه کارشناسی دانشگاه خوارزمی: جغرافیای روستاهای بخش وفس (بزچلوی سابق) با مرکزیت شهر کمیجان. استان مرکزی (مطالعه موردی روستای فضل‌آباد). محمود جباری دانشجوی رشته جغرافیا.

۶- www.googleearth.com

خمار باغی و برخی آداب و رسوم و باورهای آن^۱ اعظم رسولی

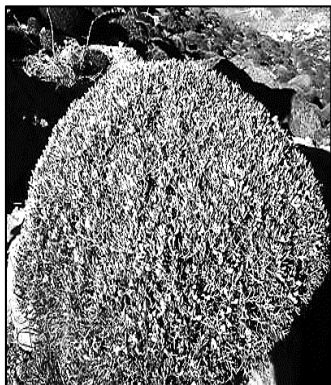
وظیفه‌ی معرفی روستای خمارباغی (کهنه دگیرمان) در این آیین احیا و رسم نکوداشت، به عهده بنده نهاده شده است. کل پلاک روستا: ۲۵۱۵,۶۸ هکتار شامل (مراعات: ۴/۸ هکتار و مستثنیات: ۲۱۱۳/۸۴ هکتار) و جمعیت آن طبق سرشماری سال ۱۳۹۵، ۸۵۹ نفر بوده است.



شکل ۱ روستای خمار باغی

گونه‌های مرتعی این منطقه عبارت‌اند از گون (آغ قویروق)، جارو (سوپورگه)، فرفیون (سوتلوجه) و ورک (گیاهی از خانواده رز ایرانی).

۱- تشکوار ائلیرم عزیزلریمینن (آتام آقای رسولی و آنام خانوم راستگردانی و بؤیوک آنام صدیقه ارکیا) * با تشکر از همسر عزیزم که دراین راه همراهم بود.



• چالش برانگیزترین مؤلفه‌ی تاریخ زیست محیطی روستای خمارباغی

قنات‌ها و چاه‌های خمارباغی

این روستا به تعداد زیادی چاه و قنات داشته است و گودی و عمق اکثر چاه‌ها حالت دیزی داشته (چؤلّمک قويی). یعنی آب در نزدیکی سطح بوده است. نحوه احداث و مسیریابی قنات این گونه بوده است که بین دو قنات میله می‌گذاشتند و ریسمان آویزان می‌کردند. هر دو ریسمان را اندازه کرده و بعد چراغ فتیله‌ای را به گونه‌ای حرکت داده که ریسمان اول روی ریسمان دوم سایه اندازد. که مسیر حفر بین دو قنات دقیق باشد. یکبار در اثر ریزش تنوره یک قنات مهم آب‌رسانی روستا مختل می‌شود و یک فرد کاربلد برای رفع مشکل خطرناک داوطلب شده و از مسیر یک قنات وارد شده و پس از بررسی مسیرهای ۲۰ قنات مشکل را پیدا کرده و حل می‌کند. به نوعی آب شدید جاری می‌گردد که این فرد

با آب به خارج پرتاب شده ولی سالم می ماند. یادآوری می کنم که چاره اصلی مشکل کم آبی زیست بوم کویری ایران حفر قنات است؛ نه احداث سدهای متعدد و بدون کاربرد.

● کهنه دگیرمان

آسیاب آبی خمارباغی مابین این روستا و فامرین در جاده مالرو قرار داشته است که الآن متروکه شده است. قدمت آسیاب مربوط به زمان قاجار و ورود روس ها به ایران بوده است که حدوداً به ۱۰۰ سال پیش بازمی گردد. مردم در نیمه دوم سال به آسیاب مراجعه می کردند که زمان پرآبی و امکان حرکت مناسب پره های آسیاب و آرد کردن گندم ها بود. ارتفاع آب رود فصلی به سمت آسیاب حدود ۴ متر بوده است!!! که نشان از پرآبی آن دوره بوده است.

مردم مراجعه کننده از روستاهای کلوان، اسفندان، چلبی، راستگردان، فامرین و... به این آسیاب مهم و کارساز مراجعه می کردند که نشان از اهمیت آن در منطقه بوده است. آسیاب ۶ دانگ بوده و درآمد آن در روستا صرف امور لایروبی قنات می شده است.

دلیل ازکارافتادن آسیاب و متروکه شدن آن پایین آمدن سطح آب و کم آبی بوده که یک آسیاب جدید با ۵۰۰ متر تغییر به سمت فامرین فعال می شود اما طی ۲۰ سال آن نیز در اثر کم آبی از کار می افتد. به مرور با ورود صنعت به روستاها، آسیاب های برقی جای این شغل سنتی و زیبا را می گیرند. زمانی که روس ها وارد منطقه بزچلو شدند، جهت دیده بانی از جاده ورودی کمیجان در دو تا از کوه های خمارباغی سنگر گرفته تا از ورود یاران میرزا کوچک خان به کمیجان خودداری کنند. کوه های که آن ها سنگر می گرفتند روبه روی هم قرار داشته چون روستا در گودی بوده است آن ها راحت می توانستند دوتا از ورودی های کمیجان را زیر نظر بگیرند یکی از کوه ها کنار جاده فعلی روستا قرار دارد که آن ها می توانستند هم این جاده را زیر نظر داشته باشند هم با کوه روبه رو در ارتباط باشند. کوه دوم در آن طرف روستا قرار داشت که معروف به (سنگر تپه) است که از آنجا جاده مالرو را زیر نظر داشتند.

● نام خمارباغی

مکان فعلی روستا سابق بر این روستا نبوده است و چند بار روستا با فواصل ۵۰۰ متری در موازات جابجایی آسیاب، جاده جابجا شده است. آب این منطقه زیاد بوده و به شرف آباد

معروف بوده است چون فردی به نام شرف با کمک مقنی‌های یزدی قنوت این روستا را حدود ۲۰۰ سال پیش احداث کرده است و پس از سال‌ها خانمی به نام خمار اولین باغ را در مکان روستای فعلی احداث می‌کند که باغ وی به باغ خمار (خمارباغی) معروف گشته و این نام بر روستا باقی می‌ماند.

■ گوشه‌هایی از آداب و رسوم محلی

● تولد:

در خمارباغی رسم بوده که پس از تولد کودک مادر بزرگ مادری تکه پارچه‌هایی تهیه کرده در بقچه نوزاد قرار می‌داده و طی مراسمی داخل سینی ناهار گذاشته و این سینی که حاوی خوراکی‌هایی مثل کاجی، تخم مرغ، شیر، قووت (QOVUT) و فتیر پایی بود، برای مادر کودک می‌بردند. پارچه‌های اهدایی برش داده می‌شده و برای کودک لباس‌هایی تهیه می‌کردند. این پارچه‌ها از نوع: چیت، نجمه، مخمل و اطلس بوده است که خانواده مادری کودک هدیه می‌دادند.

اسم این رسم «پالتار آپارماک» بوده است. پارچه‌ها برای نوزاد اندازه گرفته شده و برش می‌دادند و با آن‌ها پیراهن و شلوار (ائینینگ)، کلاه (بۆرک)، قنداق و بند قنداق درست کرده و می‌دوختند. کلاهی بوده معروف به «شود کله بۆرک» که این کلاه را با پارچه اطلس دوخته و با مهره و پول و منجوق تزیین می‌کردند.

قووت (QOVUT) شامل آرد جو، کنجد، تخم پنبه، شاهدانه، آرد ذرت، چهارمغز آجیل و شیره انگور است.

● عزا:

تا روز سوم غذای آماده به منزل متوفی می‌بردند و با اهالی خانه مصرف می‌کردند و خانواده متوفی از پخت و پز و خرج اضافی معاف بودند. در پایان روز سوم اهل عزا را به حمام می‌بردند و برای مراسم هفت آماده می‌کردند. رسمی قدیمی و عمومی که در سایر نقاط هم بوده که بهتر است بازیابی شود.

● عروسی:

رسم حمام یثرائ: داماد به همراه ساقدوش‌ها به حمام رفته و داماد انگشت کوچک دست خود را به آب حوض حمام می‌زده است (احتمالاً از رسوم آب باستانی ایران) و از مسیری

به سمت خانه دامادی برمی‌گشته است که از محل منزل پدرزن بگذرد و در آنجا پدر عروس به او و همراهانش شال کمر و دست‌کش و تنقلات می‌داده است. در این مراسم فامیل و کسانی که به عروسی دعوت بودند با ساز و دهل داماد را همراهی و شادی می‌کردند.

● عید غدیر:

مردم در بازدید سیدها به صورت جمعی غذایی به نام آش شیر (سوت/آش) با گندم و شیر و نمک تهیه می‌کردند و در محل ۹ نبی (نئی نبی) مراسم جشن را با توزیع آش شیر بین تمام اهالی حاضر در محل برگزار می‌کردند. اهالی روستا پس از صرف آش در این مکان ویژه با بازدید از سادات روستا این روز را جشن می‌گرفتند.

● عید قربان

طی مراسمی در منزل بزرگان فامیل که قربانی داشتند حضور می‌یافتند و بعد از صرف شام سینی مسی حاوی قرآن و آیینه و آب و نبات و حنا می‌آوردند و حنا را به سر و پای گوسفند قربانی می‌گرفتند و همان سینی مسی را با کوزه سفالی پر از آب در میان جمع می‌گذاشتند. هر کس نیت و آرزویی می‌کرد و با انداختن (مهره، سنجاق و یا سکه) که همراه داشت به درون کوزه مراسم ادامه می‌یافت. در کوزه را می‌بستند و در اتاق تاریکی می‌گذارند و در همان منزل تا صبح استراحت می‌کردند. صبحگاه در مراسم ذبح قربانی سینی و کوزه را می‌بردند و نبات داخل سینی را به دهان حیوان می‌گذارند، بعد جلوی قربانی آیینه می‌گرفتند. قرآن دور سر حیوان می‌گرداندند و آب به آن می‌دادند. پیشانی‌اش را می‌بوسیدند و آن را قربانی می‌کردند.

سپس درب کوزه توسط عروس (خام پیری که پارچه‌ای روی صورت داشته است) باز می‌شده است (احتمالاً جزو رسوم باستانی آب) و عروس اشیاء درون کوزه را خارج می‌کرده است و هم‌زمان شعری توسط فردی شعربلد به صورت تغال ذهنی خوانده می‌شده است. خواندن شعر با تحویل اشیا به افراد همراه می‌شده است. گویا فرد آرزومند شرح آرزویش و نحوه تحققش را می‌شنیده است.

● شب چله:

در این شب مثل همه جای ایران همه بچه‌ها خانه مادر بزرگ و پدر بزرگ‌ها می‌روند و آنجا منتظر می‌شوند تا چله به خانه آن‌ها برسد. در خماری باغی بزرگان به کوچک‌ترها در این شب هدیه می‌دادند. آن‌ها به امید هدیه، بچه‌ها را تا پاسی از شب بیدار نگه‌داشته و می‌گفتند چله هنوز به اینجا نرسیده و هر وقت برسد به شما هدیه می‌دهد (مانند ماجرای بابا نویل). و این حرف هنوز در زبان اکثر اهالی هست که وقتی چله را به هم تبریک می‌گویند، می‌گویند چله از اینجا گذشته و به آنجا نرسیده؟ (چیلله بردان چیخدئ اورا چادمی یوب؟) یا برعکس. آن‌ها با قصه‌گویی بچه‌ها را بیدار نگه می‌داشتند.

● چهارشنبه‌سوری:

چهارشنبه آخر سال نیز در این دیار تغییر چشم‌گیری داشته است اما باز این فرهنگ در این روستا با اجرای انسان را به وجد می‌آورد. در مراسم کوله چهارشنبه (KÜLƏ ÇAĤARŞƏNBƏ) همه به پشت‌بام‌ها رفته و آتش روشن می‌کنند. رسم جالبی در این روستا بوده که طبق آن وقتی اهالی خانه‌ای کسی یا عزیزی را از دست داده و داغدار بودند، آن شب بیرون نمی‌آمدند ولی همسایه‌ها و دوستان و فامیل به حیاط آن‌ها رفته و با همراهی آن خانواده داغدار به پشت‌بامشان رفته و آنجا آتش روشن می‌کردند و با این کار اهل آن خانه را برای عید نوروز و جشن و مراسم عید آماده می‌کردند و از روی آتش پریده و آرزو می‌کردند. اما با تغییراتی صنعتی مثلاً ایزوگام شدن پشت‌بام‌ها این سنت‌ها کمرنگ و فراموش شده است.

● باورها و افسانه‌هایی درباره نئی نبی (NEY NƏBİ)

نئی نبی مکانی بوده که نه درخت عجیب طی چند روز به سرعت در خانه اهالی روستا رشد کردند. به این شکل که تنورهای روشن حاوی زغال خیس می‌خورده و خاموش می‌شده و با سرعتی باورنکردنی ساقه‌ی سبز درخت زبان گنجشک (اوشدول UŞDUL) از آن تنورها بیرون می‌زده‌اند و چندین بار این ساقه‌های سبز قطع شده و این ماجرای رشد تکرار شده است. تا اینکه یک‌شب این رشد به سرعت می‌رسد که کرسی روی تنور بلند می‌گردد و به اعجاب آن‌ها پی برده و این قطع درختان را رها می‌کنند. این درختان عجیب ۹ عدد بوده‌اند که هم‌زمان رشد می‌کردند و باعث ترس و دوری از محل بعضی از مردم می‌شدند.

تا اینکه تعدادی از اهالی خواب دخترانی نوزاد و نورانی را می‌بینند که به مردم می‌فهمانند که از اولیا هستند و این رشد درختان را به خودشان منسوب می‌کنند. این امر باعث ایجاد احترام و هاله‌ی تقدس برای آن مکان و درختان می‌شود تا جایی که درختان به نئی نئی معروف می‌شوند و مکان نذرونیاز مردم محلی و حاجت‌خواهی برای امور مختلف می‌گردد و این مراجعه به محل راز و نیاز به رسمی هفتگی و پرنرنگ در زندگی مردم تبدیل می‌شود (و به‌نوعی حفاظت از زیست‌محیط منطقه با احترامی که در ادیان و رسوم باستانی ایران و جهان وجود دارد، ناخواسته عجین می‌گردد). همچنین ماجراهای عجیب دیگری در حول این درختان پیش‌آمده که توضیح داده می‌شود.

نقل است که ارباب کمیجان نجارش را به‌منظور تهیه ستون ایوان خانه برای قطع یکی از درختان نئی نئی که صاف و بلند بوده می‌فرستد. ابتدا با مخالفت نجار برای این کار مواجه می‌شود و نجار ماجرای نظرکرده بودن درختان را یادآوری می‌کند و ارباب را بر حذر می‌دارد. ولی ارباب می‌گوید که «آن‌ها خشک‌شده‌اند شما برو باقی‌اش با من». وقتی نجار به مکان نئی نئی رسیده و با اکراه مشغول کار قطع درخت می‌شود این کلام را می‌گوید:

سلام اولسون سنه ای تیر
 آغام منن ایستی ییب بیر تیر
 منئی بوراخ آغامینان اؤزی بیل!

و تبر می‌زند. با تبر از درخت خون جاری می‌شده است، تا اینکه اسب‌سواری از طرف ارباب به منطقه می‌رسد و این پیغام را می‌دهد: ال چک، تبر وورما، ارباب سانجولیوب. در ماجرای دیگر پس از خشک شدن کامل درختان، بعضی از روستاییان تصمیم می‌گیرند آن‌ها را سوزانده، زغال کرده و بفروشند و این اقدام را انجام می‌دهند. پس از آماده کردن زغال‌ها آن‌ها را کیسه کرده و در محلی جمع‌آوری می‌کنند. وقتی فردا صبح به‌منظور بردن زغال‌ها برای فروش به محل نئی نئی می‌روند، با اتفاقی عجیبی روبرو می‌شوند، چون می‌بینند که تمام زغال‌ها تبدیل به خاکستر شده‌اند و کاملاً غیر قابل‌استفاده بودند. در زبان و حافظه اهالی روستا و حومه‌ی آن از این وقایع و ماجراهای عجیب در مورد نئی نئی بسیار وجود دارد.

و عجیب‌تر اینکه پس از محو کامل درختان در این مکان پس از سال‌ها در محل‌هایی از میلاجرد همین تعداد درخت از همین‌گونه و با همین حالت رشد سریع دیده‌شده‌اند و تا چند سال پیش این اتفاقات عجیب از آنجا به گوش می‌رسید.



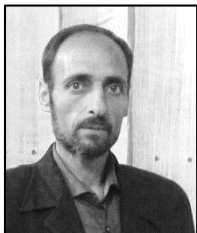
زوار خردسال منطقه نئی نبی



درختانی جدید در محوطه نئی نبی



گودبرداری زمین منطقه برای پارک سازی



خنجین و نمونه‌هایی از فولکلور اهالی خنجین حسن شهبازی^۱

♦ وجه تسمیه

کلمه خنجین (XENECİN)^۲ از دو بخش خن+ جین تشکیل شده است. خن مخفف خانه است و جین دو معنا دارد: اول اینکه در این باره گفته شده است زمانی جم بوده که مخفف نام جمشید از پادشاهان گذشته است. بدین معنی که در خنجین چاپارخانه‌ای به اسم چاپارخانه جمشیدیه بوده که این اسم امروزی از آن زمان به جامانده است. دیگری جین را دگرگون شده جمع می‌داند چرا که قلعه‌های زیادی نزدیک به هم بوده و بعداً این قلعه‌ها هر کدام تبدیل به چندین خانه گشته و به همین خاطر خانه جمع نیز گفته‌اند. اگرچه هردو موضوع واقعی است اما موضوع دومی بیشتر مرسوم است. قسمتی از بیابان‌های خنجین نیز به نام «قراولخانه» معروف است که گویند زمانی به صورت پادگان نظامی یا چیزی شبیه آن بوده است که همین موضوع اولی را نیز به اثبات رسانده است. زمانی به صورت طوایفی و تحت لوای اداره مرکزی خنجین بوده که اکنون نیز آثار قلعه‌هایی مثل آشای قلعه، حاجی قلعه‌سی، یوخاری قلعه، خوداداد قلعه‌سی و... در گوشه و کنار وجود دارد.

زمانی افرادی در خنجین زندگی می‌کردند که از وفسی‌ها بودند. آن‌ها بعدها بنا به دلایلی مجبور به ترک این روستا شدند. از بخشی از آن‌ها نیز که در تنگه گورچان زندگی می‌کردند تا چندی پیش اثراتی به جامانده بود که محلی بسیار سرسبز و آباد ایجاد کرده بودند. لیکن بر اثر خشک‌سالی از بین رفته، حاجی قلعه‌سی درست در همان مکان بوده است.

۱- حسن شهبازی در سال ۱۳۵۳ در خنجین دیده به جهان گشود. وی تحصیلات خود را در رشته ادبیات فارسی ادامه داده است و از علاقه‌مندان به فرهنگ و زبان مادری مردم خنجین به شمار می‌رود. ایشان تاکنون تلاش‌های قابل ملاحظه‌ای را برای جمع‌آوری فولکلور خنجین انجام داده‌اند.

۲- نام این شهر در برچلو به صورت خینیین (XİNEYİN) تلفظ می‌شود.

◆ محصولات

اگرچه خنجین در گذشته منطقه‌ای بسیار پردرآمد و حاصلخیز بود، اما آب روستاهای رکین، ضیاءآباد، هفته‌خانه و تا سرحدات تلخاب نیز از طریق قنوات مختلف به سمت این روستا سرازیر می‌شد که بعدها به دلیل ازدیاد استفاده از آب‌های زیرزمینی همگی خشک شدند.

از بهترین محصولات کشاورزی بادام و گردو بوده که گفته‌اند، خنجین تعداد ۱۳ انبار مغز گردو و بادام داشت که یکی از انبارهای به‌جامانده را بنده دیده بودم. این انبار چنان بزرگ بود که بعد از انقلاب به‌عنوان سالن سینما از آن استفاده می‌شد.

در زمان قحطی و خشک‌سالی که دامن‌گیر کل منطقه و ایران شده بود، بادام و گردوی همین انبار، تمامی مردم منطقه را از مرگ‌ومیر نجات داده بود. آن زمان معروف به زمان "باتمانی بئش تومن" است که گندم منی پنج تومان بود و پنج تومان آن روز معادل شاید پنج میلیون یا پنجاه میلیون امروز است. که درب انبارهای گردو و بادام‌های خنجین گشوده و روزی یک وعده مردم منطقه با همان بادام و گردو خود را نجات دادند. از اوصاف اسفبار آن روزگاران این‌که چندنفری نیز به جان بچه‌های خود طمع کردند.

محصول دیگر و مهم زعفران بوده است که گفته‌اند اولین بار در خنجین کشت شده و یک سال شش کیلو نیم زعفران تحویل حکومت مرکزی شده است. اما بعدها به دلیل بازدهی کمتر یا دلایل دیگر این محصول به سمت خاک‌های خراسان و قائنات کشیده شد. کشت سیب‌زمینی، چغندر و سایر صیفی‌جات و مرکبات از دیگر محصولات این کهن دیار است.

◆ موقعیت جغرافیایی

از آنجایی که در بین و حد وسط دو منطقه و استان همدان و مرکزی قرار گرفته دگرگونی‌های مختلف و فراوانی داشته است، زمانی تحت تأثیر استانداری همدان و زمانی مرکزی بوده است. زمانی از روستاهای بخش قهاوند و زمانی از کمیجان و زمانی از فراهان بوده است. اما از لحاظ فرهنگی و اجتماعی و آداب سنن، چندان سنجیتی با مناطق فارس‌نشین نداشته و همواره خود را با آداب‌ورسوم مناطق ترک‌نشین مثل کمیجان و اطراف مقایسه می‌نموده است. از آنجاکه زبان یکی از مهم‌ترین عوامل اصلی یک قومیت است، لذا خنجین را از لحاظ فرهنگی و اجتماعی و آداب‌ورسوم کهن باید جزئی از مناطق ترک‌نشین محسوب کرد.



نقشه سابق شهرستان اراک که موقعیت بخش و شهر خنجر در شمال آن مشخص است.

در این قسمت به توصیف آداب و رسوم ازدواج و برشمردن برخی از باورها و ادبیات شفاهی مردم خنجین خواهیم پرداخت باورها:

♦ آداب و رسوم ازدواج

نشان (نیشان قویماق)

بعد از مراسم خواستگاری که در بین تمامی اقوام مشترک است، اولین مراسم «مراسم نشان»^۱ (NİŞAN QOYMAQ) است. شاید به این منظور بوده است که همه مردم بدانند دختر فلانی عروس فلانی است. در این صورت اولاً دیگر مردم به خواستگاری او

۱- نامزد کنان

نمی‌روند، ثانیاً دیگر جوانان روستا چشم از فلان دختر برمی‌دارند، ثالثاً اگر روزی مردم این دختر را با فلان پسر دیدند، گمان بد نکنند.

در مراسم نشان تقریباً تمام خانواده‌ها را دعوت می‌کردند و برای دعوت به هر محله‌ای دو نفر زن می‌فرستادند. دعوت‌کننده حتماً باید زن بود نه مرد و این خانم‌ها به خانه‌هایی که سفارش شده بود رفته در می‌زدند و به مراسم نشان دعوت می‌کردند. مدعوین نیز در همان لحظه باید به دعوت‌کنندگان شیرینی از قبیل مشتی کشمش و... می‌دادند. حالا موعد نشان رسیده است و همه جمع‌اند. در منزل عروس خانم بعد از کلی بزن‌وبرقص و شادی، چند زن به همراه عروس مشغول به نمایش گذاشتن لباس‌ها و زیورآلات عروس خانم می‌شدند. در پایان نیز به‌تمامی شرکت‌کنندگان در مراسم نخودچی و کشمش می‌دادند و بعد همه نزدیک غروب به خانه‌هایشان برمی‌گشتند.

♦ مراسم ساز آغزی (SAZ AGZI)

یک روز قبل از عروسی، عروس خانم با ساقدوش‌ها به استحمام می‌رفتند. طرف داماد جلوی درب حمام عمومی شروع به نواختن ساز و دهل اساسی می‌کردند (البته بدون رقص و چوپیی) و منتظر خروج عروس خانم می‌شدند. این آئین به منتظر ماندن داماد در جلوی آرایشگاه برای بردن عروس شبیه است.

♦ یالانچی خینه

حالا شب عروسی فرارسیده‌است. بعد از کلی بزن‌وبرقص و صرف شام، حدوداً ساعت ۱۰ شب نوبت به مراسم «یالانچی خینه» (YALANÇI XİNƏ) می‌رسد. طرف داماد شبانه به خانه عروس می‌رفتند و داماد و ساقدوش‌ها آن شب مهمان مادر عروس‌اند. برای صرف شام که اکثراً از غذاهای مقوی و سنتی مثل روغن حیوانی و شیر و... بود، داخل اتاق مخصوص می‌شوند. اما وای به حال دامادی که حواسش پرت باشد.

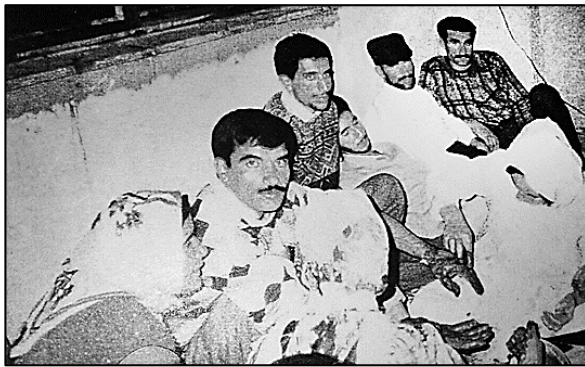
اولاً باید مواظب کفش‌هایشان باشند چون افرادی در کمین هستند به‌محض درآوردن کفش آن را ربوده و از داماد باج (شیرینی) می‌گرفتند.

دوماً داماد نباید شام بخورد تا چای دورنگ را بیاورند. چای دورنگ که نیمی از لیوان چای است و نصف دیگر بالای آن آب و داماد نگون‌بخت باید به‌طوری چایی را از زیر آب جوش بخورد که چایی و آب جوش باهم قاتی نشود. اگر می‌توانست که هیچ؛ وگرنه باید جریمه شام را می‌داد.

بعد از صرف شام و برگشت دوباره همه شرکت‌کنندگان، شبانه به سمت خانه عروس رفته و بزن‌وبرقص و پای کوبی و برگشت انجام می‌شد که به این مراسم یالانچی خینه گفته می‌شد.

♦ حنابندان

بعد از برگشتن از یالانچی خینه، نوبت حنابندان است که هنوز هم تقریباً پابرجا است. عروس و داماد هر کدام در خانه خود توسط نزدیک‌ترین و محرم‌ترین شخص خود مثل زن داداش، خاله، مادر بزرگ، زن عمو و... به دست و پای عروس یا داماد به طرز خیلی زیبایی حنا می‌بستند و در این هنگام کلیه منسوبین مثل پدر، برادر، خواهر و... باید پول می‌دادند. پس از آن داماد و اطرافیان به خواب می‌روند تا خود را برای بقیه مراسم آماده کنند. صبح زود داماد از خواب بیدار شده و برای شستن دست و پای حنابندشده به حمام می‌رفت. همین‌طور عروس و ساقدوش‌های او نیز می‌رفتند.



تصویری از حنا گذاشتن به دست و پای داماد در مراسم حنابندان خنجین

بعد از استحمام و صرف صبحانه نوبت ال-ایاق یوماخ (ΘL-ΘYAQ YUMAX) و پس از آن لشکرکشی داماد و اطرافیان به سمت خانه عروس است. برای این منظور باید میز مخصوص داماد و ساقدوش‌ها چیده شده و تزیینات لازم که شامل شیرینی و آئینه و شمعدانی و... است، در حیاط عروس خانم انجام بگیرد. داماد با ساز و دهل وارد حیاط شده و روی صندلی مخصوص می‌نشیند. بعد از کلی بزن و برقص (البته همه باید از طرف داماد باشند)، در آخر نوبت ال ایاق یوماخ می‌رسد. برای این منظور مجدداً از نزدیکان عروس مثل زن داداش یا... باید با گلاب دست و پای داماد را بشویند. البته اگر جوراب داماد دربیاید! جوراب داماد در نمی‌آید مگر اینکه کلیه بستگان دست به جیب شوند. خلاصه کلی شاباش جمع می‌کند و بعداً جوراب مبارک را از پا درمی‌آورد. دو خانم که انتخاب شده‌اند می‌آیند. تا زمانی که داماد شیرینی ندهد، گلاب از گلابدان خارج نخواهد شد. بعد از دادن مبلغی پول گلاب سرازیر شده و دست‌های مبارک داماد شسته می‌شود. عین همین مراسم نیز مجدداً برای عروس خانم در حیاط داماد اتفاق می‌افتد و بعد از آن ناهار صرف می‌شود.

♦ برخی باورهای رایج در بین مردم خنجین

- اگر یک دسته کلاغ باهم پرواز کنند به عروسی کلاغ‌ها می‌روند.
- اگر زنی چادرش را پشت‌ورو بپوشد حتماً در آینده نزدیک هوو خواهد داشت.
- اگر زنان گیسوی خود را ببافند و قسمت انتهایی گیسوی بافته‌شده را دودسته کنند، بدشگون است.
- زنی که شوهرش مرده و با برادرشوهرش ازدواج کرده، اگر کسی که دهانش تب‌خال زده، تب‌خال‌ها را به گیسوی آن زن بمالد، تب‌خال‌ها از بین خواهند رفت.
- در مورد ماه‌گرفتگی و خورشیدگرفتگی عقیده بر این بوده که ماه و خورشید را خفه می‌کنند و رنگش به سرخی و سیاهی می‌گراید. باید ظروف مسی افراد یتیم را که از ارث مانده به هم بکوبند تا ماه را رها کنند.
- هنگام کسوف یا خسوف یا قحطی یا جنگ اتفاق می‌افتد یا بیماری واگیر رواج پیدا می‌کند.
- اگر زاغچه (ساغساغان) روی بام خانه‌ای بنشیند خبر از آمدن مسافری می‌دهد.
- بعضی عقیده دارند جوجه درآوردن، سبزه عید درست کردن، نگهداری کبوتر و خروس و... برای آن‌ها بدشگون است.
- خیلی از مردم عقیده دارند که در ماه محرم و صفر نباید چیزی از اثاثیه منزل بشکنند؛ چون بدشگون است.
- اگر چوب سنجد دست بگیری حتماً ماری را خواهی دید.
- اگر کسی در موقع درو کارش از بقیه عقب بماند دچار مشکلات عدیده‌ای خواهد شد.
- اگر شب آدامس بجوی انگار کفن مرده می‌جوی.
- اگر آب داغ روی زمین بریزی جن‌زده می‌شوی.
- اگر موقع بارش باران آفتاب بزند، گرگ می‌زاید.
- اگر هوا گرفته باشد حتماً جایی خون ناحق ریخته‌اند.
- اگر شهاب‌سنگی سقوط می‌کرد، عقیده بر این بود که کسی مرده و ستاره او سقوط کرده است.
- اگر جغد روی خانه کسی بنشیند، دودمان او را از بین خواهد برد.
- اگر کسی را با جارو بزنی عقلت به او منتقل می‌شود.
- اگر به روی سگ آب بپاشی دست‌هایت زگیل درمی‌آورد.

و می‌گویند شب‌ها نباید ناخن گرفت و روزها نباید قصه گفت و گرنه در آن دنیا گرز آهنین خواهند خورد، و در این مورد شعری می‌خوانند:

شب ناخن نمی‌گیرند	گنجه دیرناخ آلمزلر
روز قصه نمی‌گویند	گونوز متل دئمزلر
مگر نمیری و به گور نیایی	مگر گوره گلمی‌یی
که گرز آهنین هم نخوری	دمیر توخماخ ده یئمی‌یی

♦ چند ضرب‌المثل و اصطلاح از خنجین

او بیر یئره باخن‌نی:

کنایه از کسی که بسیار حقه‌باز و کلک است، درحالی که سربه‌زیر دارد.

طنف هر نه‌قدر اوزاخ اوله چمبره‌دن گئچر:

کنایه از احتیاج مبرم در آینده نزدیک به کسی که شخص فکر می‌کند هیچ نیازی به او ندارد.

هر آغاجیی قوردئ اؤزونن چیخر:

کرم درخت از خودش

اوشاغی یولله ایش دالونه، اؤزیننه گئد دوش دالونه:

بچه را دنبال کار بفروست خودت هم دنبالش برو.

اؤوجنگ اولمه‌دی قاپی‌جنگ اول:

به کسی گفته می‌شود که به جای کمک کردن و یاری برای انسان مزاحمت هم ایجاد می‌کند.

♦ ترانه‌ای از خنجین / خنئین‌دن بیر ماهنی

اؤلورم دردین‌نن دوکاندار قیزی

اداره‌دن گلیر منیم آیلوغوم

اجازه وئر یابلوغومئ باغلئیم

نه وقته جنگ یار-یار دئییم آغلئیم

اؤلورم دردین‌نن دوکاندار قیزی

گتئر گۇرۇم دىستماليننه نه يى وار؟
من سايموشم اون دۇرد دانه نارىي وار
ميه من نن ساواى آيرى يارىي وار؟
اۇلورم ها جئيران ها جئيران بالا

چيخمه دامه دامنه سنى گۇرلر
بويى غونچه گوللنمه ميش درلر
منى قويوب اۇزگه سينه وئرلر
اۇلورم ها جئيران، ها جئيران بالا

اى قارا قاش گتير اۇپوم قاشيى نن
چادورى ياراشمير گۇتور باشيى نن
من سنى ايسدردئم اون دۇرد ياشيى نن
اۇلورم درديينن دوكاندار قيزى

◆ بخشى از يك گرايلى / گرايلى دان بير پارچا

قيهده قالدئ قوشلريم
سالدئ گئددئ يولداشلرئم
قوى آغلاسن قارداشلارئم
سن آغلاما گول انداموم

◆ چند لالايى / بير نئچه لايلا

لالا دئيئم لايين گسسى^۱
ايراخ يولدن دايين گسسى

لالا دئيرم بئش اولسون
الى ترلانر قوش اولسون

لالا دئيئم يوخين گسسى
قئزل گولدن قوخين گسسى

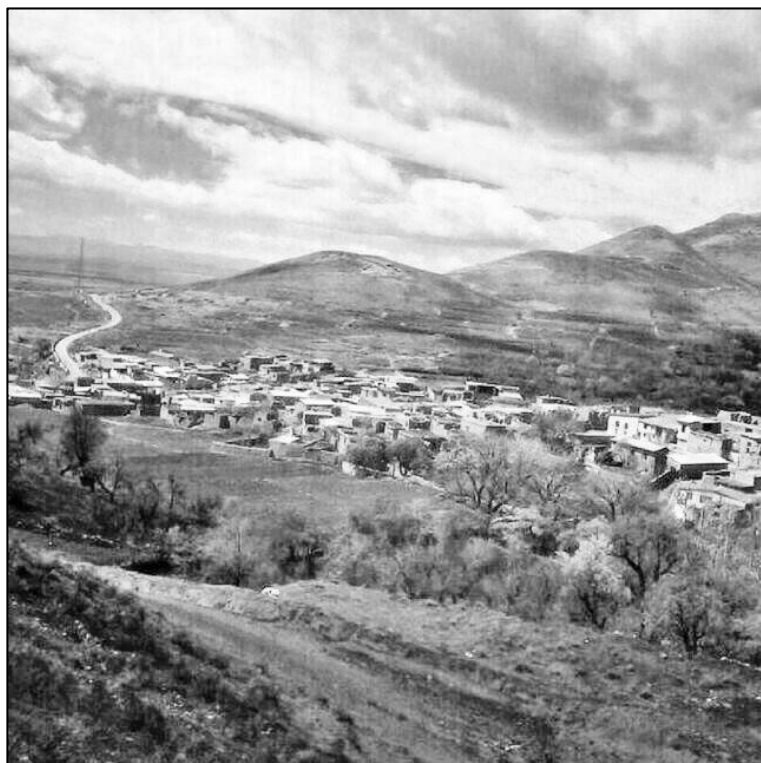


تک‌نگاری (مونوگرافی) روستای آمره احمد آمره‌ای^۱

روستای آمره با مختصات جغرافیایی ۴۹ درجه و ۲۹ دقیقه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۸۱ دقیقه عرض شمالی و جمعیتی بالغ بر دویست نفر، یکی از کهن‌ترین روستاهای شهرستان کمیجان و استان مرکزی است. این روستا در مجاورت روستاهای وفس، چهرقان و ولازجرد چون نگینی در میان کوه‌های سر به فلک کشیده با شرایط آب‌وهوایی کوهستانی همسایه‌ی شمالی شهر کمیجان است که با مرکز شهرستان ۱۴ کیلومتر فاصله دارد. گذشته‌ی تاریخی روستا و انتساب قدمت آن به دوره‌ی مادها با شواهدی از گوردخمه‌ها در تلاقی صخره‌ی کوه با دامنه‌ها و تصاویر و سنگ‌نوشته‌های برجای‌مانده و همچنین گورستان اهل تسنن در منطقه‌ی باش قلعه (BAŞ QƏLƏ) و آبراهه‌های زیرزمینی قابل‌مطالعه و تحقیق جدی است.

نام روستا مأخوذ از زبان پهلوی (آ = نه، مرک = مرگ) به معنای زنده و جاوید است. از لحاظ شرایط اقلیمی دارای تابستان‌های خنک و دل‌نشین و زمستان‌های خشن و بی‌رحم است و به‌طور کلی دوره‌ی سرما طولانی‌تر از دوره‌ی گرما است.

۱ - احمد آمره بزچلوبی متولد سال ۱۳۵۱ در روستای آمره شهرستان کمیجان استان مرکزی است. وی دارای مدرک فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز است. ایشان با توجه به علاقه‌ای که در زمینه پژوهش تاریخی زادگاهشان داشته‌اند، سال‌ها است به دنبال جمع‌آوری مطالب و اطلاعات مستند از روستای آمره در کتابخانه‌های متعدد هستند که ماحصل تلاش‌های خود را به‌صورت مونوگرافی روستا به نگارش درآورده‌اند. در ادامه بخشی از این مونوگرافی را با هم می‌خوانیم.



تصویری از روستای آمره در فصل بهار

با توجه به شرایط اجتماعی زیست انسان‌ها از طوایف گوناگون تشکیل شده است که همه آن‌ها به لهجه یکسان و مشابهی از زبان ترکی تکلم می‌کنند. هرچند در مجاورت آمره چهرقان و وفس به تاتی صحبت می‌کنند.

معروف‌ترین طوایف روستا، علیمردادی، سلیمانی، مایلی (آمره‌ای) و محمدخانی و یوسفی هستند که در خصوص سوابق زندگی و پیدایش هر طایفه اقوال مختلفی وجود دارد. البته برخی از گروه‌ها و طوایف روستا طی سالیان دور از آمره به نقاط مختلف بزچلو مانند میلاجرد، تکیه و سردرآباد مهاجرت کرده‌اند.

در روستای آمره نسل قدیمی با توجه به شرایط زمانه‌ی خویش چندان سواد بالایی ندارند، هرچند که تعدادی از بزرگان روستا زیر نظر ملا یا میرزا و علمای آن زمان سواد آموخته‌اند و امروزه با همان شاخص میرزا یا ملا و شیخ شناخته می‌شوند. برخی بزرگان

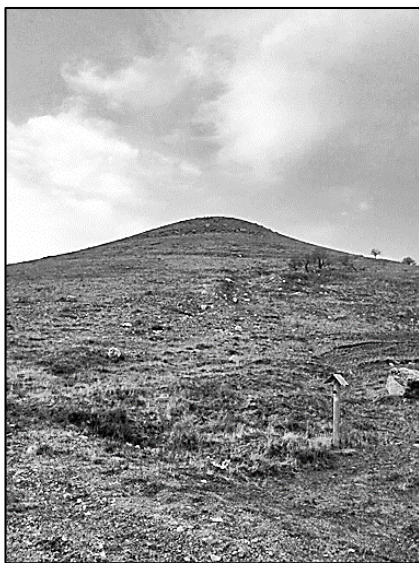
روستا علیرغم نداشتن سواد آکادمیک و امروزی در خواندن قرآن و متون ادبی الحق تبخر خاصی دارند.

نسل امروزی روستا اغلب تحصیل کرده و دارای مدارک لیسانس و فوق لیسانس هستند و تعداد زیادی فرهنگی دبیر و معلم نیز در روستا وجود دارند.

مردم مذهبی و پایبند روستای آمره از دیرباز به مراسم سنتی تعزیه علاقه خاصی دارند. به طوری که برگزاری سالیانه تعزیه در دهه‌ی محرم این روستا، زبانزد منطقه‌ی بزچلو و استان می‌باشد.

جایگاه ممتاز تعزیه و تعزیه‌خوانی و نقش بی‌بدیل مرحوم ملا اسدالله آمره‌ای در تولد تعزیه به سبک نوین و اشعار فاخر وی هرگز قابل انکار نیست.

مردم مذهبی و متدین روستا با سابقه دویست سال شیعه‌گری و فرهنگ شیعی، مراسمات مختلف مذهبی را از قدیم‌الایام اجرا می‌کرده‌اند و پایبند دین و دستورات الهی بوده‌اند. درخشش سی‌وپنج شهید والامقام که پایشان بر خاک و جایشان در افلاک است، شاهد زیبایی بر این مدعا است که در کنار آن عطر ملکوتی علمای پرهیزگار و بزرگان صالح روستا احساس می‌شود.



منطقه مشهور به قبرستان اهل تسنن در مجاورت روستای آمره

شخصیت‌های برجسته‌ای همچون مرحوم ملا اسدالله آمره‌ای، میرزا محمود خوش‌نویس و میرزا احمد، میرزا ابوالحسن و بزرگان مذهبی دیگری که نامشان در روستا ماندگار است، زینت خاصی به فضای دینی و اعتقادی روستا بخشیده‌اند و در کنار آن بزرگواران شخصیت‌های بزرگ و تأثیرگذار همچون کدخدا محمد، مرحوم ملا آقا علی، کدخدا ابوالفضل، کدخدا ابوالقاسم، مرحوم میرزا عبدالله یوسفی؛ مرحوم علی یزدان پور و حاج علی سلیمانی در عرصه‌های متفاوت خدمتگزار این مردم بوده و منشأ خدمات ارزنده‌ای در روستا بوده‌اند. در حال حاضر حضور روحانیون بزرگ و علمای روستا به‌عنوان جانشینان آن بزرگواران و ارشاد و مواظب عالمانه‌ی آن‌ها در طی سال قابل تحسین است. وجود چشمه‌های خدادادی ون (VƏN)، ویش (ViŞ) و قنات‌های داشدان (DAŞDAN)، یوسف کهریزی (YUSUF KƏHRİZİ) و گوهردشت که سرسبزی روستا مدیون آن‌ها است، این منطقه را در طول سال به‌خصوص تابستان‌ها به یک محل گردشگری و تفریحی مبدل کرده است.

تولید گندم، جو، عدس، نخود، بادام و گردو محل درآمد روستاییان است و برخی اهالی دامداری به شیوه سنتی نیز دارند. زمینه‌ای کشاورزی مناسب در روستا و بیابان‌های آن کم است و باغداری به شیوه سنتی نیز امروزه در این روستا مقرون به‌صرفه نیست. از نظر شکل ظاهری بخشی از روستا بر روی تپه‌ای بنا شده است که درواقع قدیمی‌ترین بخش روستا است و پوشش درختان و باغات منظره‌ی خاصی در روستا پدید آورده است. از مراسمات و آیین‌های اجتماعی روستا در گذشته می‌توان به اصلاح سر داماد در عروسی‌ها بگ بزدماخ (BƏG BƏZƏDMAX) شال ساللادماخ (ŞAL SALLADMAX) از پشت‌بام‌ها در شب عید، آوردن تحفه‌ای برای مصیبت‌دیدگان که آن را "خون"^۱ (XON) می‌گفتند قابل ذکر است. هرچند برخی از این رسومات اکنون متروک شده است. هرچند بیان موارد زیادی از روستا در حوصله‌ی این مقاله نمی‌گنجد و نیاز به کتابی مفصل دارد، اما از تمام خوانندگان محترم تقاضا می‌کنم کاستی‌ها را به دیدی اغماض بنگرند.

۱- احتمالاً با واژه خونچا به معنای طبق حاوی میوه و شیرینی و خوراکی که روی سر از جایی به‌جای دیگر انتقال می‌دهند مرتبط باشد.

مقاله، باورها، آداب و رسوم، اساطیر، جادوها و... اینانجلار، مراسیملر، دبلر، میتولوژی، اووسونلار و...

- بایرام. محمد کمیجانی (جاویدراد)
- آداب و رسوم ازدواج کمیجان. محمد کمیجانی (جاوید راد)
- مراسم چؤمچه خاتون در میلاجرد و جلفای آذربایجان. یوسف عبدالحسینی
- مقایسه مراسم مونجوق سالماق در برچلو با مراسم مشابه در آذربایجان.
- احسان قاسمخانی
- مراسم کوسا گلین در میلاجرد و اردبیل. یوسف عبدالحسینی
- افسانه‌های پیرامون شب عید قربان در روستای فامرین. مجید رسولی
- تعزیه و تعزیه خوانی در کمیجان. حاج مسیب جاوید راد
- علم گردانی / طوق گردانی در روستای فضل آباد. جواد قاسمخانی
- باورهای عامه رایج در کمیجان (اینانجلار). فاطمه سلطانی
- ساغساغان در فولکلور برچلو. احسان قاسمخانی
- سنت جالب و زیبای پشم‌چینی گوسفندان در روستای فامرین.
- مجید رسولی
- باطل‌لاما (باطوللاما). غلامرضا کمیجانی
- سنت «وارا اولماق» در روستای فامرین. مجید رسولی
- مراسم سوت آشی (آش شیر) در فریس آباد. ابراهیم فریس آبادی



بایرام محمد کمیجانی (جاویدراد)

بایرام (بئیرام در گویش کمیجان) به معنای عید است و عید نوروز را بؤیوک بئیرام می‌گفتند، تا از سایر اعیاد تفکیک شود. اگرچه بعد از سپری شدن ماه بهمن کم‌کم برف‌ها آب می‌شد و یخ زمین‌ها آب و زمین گل‌آلود می‌گشت، ولی چند روز مانده به پایان سال باد سردی وزیدن می‌گرفت که سوز آن پیر و جوان و بزرگ و کوچک را به عذاب می‌آورد و می‌گفتند: «قرری^۱ ننه کوففا مینیب» یعنی این باد سرد از آنجا است که ننه پیره (ننه سرما) سوار تاب شده است و با تاب دادن خودش این‌همه باد و بوران و سوز و سرما آورده است.

این باد سرد کم‌کمک می‌خواید و هوا به گرمی می‌رفت و بوی عید از دشت و صحرا و کوی و برزن برمی‌خاست. از یک ماه مانده به عید کدخدا لطف‌الله که مغازه کوچک تاریکی داشت، باروت و زرنیخ کورنات می‌فروخت و پسرها هم آن را می‌خریدند و با استفاده از سریپیچ پره دوچرخه و یا والف تیوب دوچرخه که بر روی یک چوب می‌کوبیدند، تفنگ می‌ساختند و درحالی‌که آن را با مخلوطی از زرنیخ و کورنات پر کرده و رویش یک میخ بسته‌شده بود و به روی چوب گذاشته بودند، بر یک سنگ یا جای سفت و محکم می‌کوبیدند و صدای شلیک آن برمی‌خاست و کوچه‌ها را می‌انباشت.

این صدا که از هر کوچه می‌آمد، نوید آمدن عید را می‌داد و بچه‌ها با خریدن وسایل آتش‌بازی و ترقه و هفت‌رنگ و آلمیان^۲ خود را برای مراسم شب چهارشنبه‌سوری آماده می‌کردند.

۱- قاری

۲- قطعات آلومینیم که در آتش گردان می‌ریختند و با چرخاندن آن ستاره‌های پرنور و زیبایی به بیرون می‌ریخت

برای رسیدن به بئیرام یک سری آمادگی لازم بود مثل سفید کردن درودیوار خانه و مهم‌تر از همه گردگیری وسایل و احیاناً سفید کردن حاشیه‌ای از دیوار کنار درب ورودی اتاق‌ها به‌ویژه اتاق پذیرایی، در صورتی که جدا بود. دخترها به کمک مادر به کارهای گردگیری و تروتمیز کردن وسایل و خانه می‌پرداختند و دخترهای بزرگ‌تر به توصیه مادر حدود پنجاه عدد تخم‌مرغ محلی را که محصول مرغ‌های خانگی خودشان بود، در یک طنجه^۱ (قابلمه مسی) گذاشته و با حرارت دادن و ریختن رنگ در آب، به رنگ‌های مختلف و الوان رنگ‌آمیزی و سپس درجایی پنهان می‌کردند. پسرها هیچ‌گاه جای پنهان کردن این تخم‌مرغ‌های رنگ‌شده را یاد نمی‌گرفتند، چون اگر جای آن را بلد می‌شدند، شاید تا زمان نیاز یک‌دانه هم جان سالم به در نمی‌برد!

پسرها با همدیگر به سر قنات‌های روستا می‌رفتند و با داخل شدن به درون نقب قنات، تعدادی ماهی بزرگ و کوچک می‌گرفتند تا سفره نوروز بدون ماهی نباشند. مردم بنا بر یک باور قدیمی فکر می‌کردند:

اولاً در زمان تحویل سال نو، آب‌ها از جریان بازمی‌ایستند.

و ثانیاً ماهی‌ها هم سرخود را از آب بیرون می‌آورند.

ثالثاً می‌گفتند: اگر کسی در حین تحویل سال با صدق دل آرزویی بنماید، حتماً خدا آرزویش را برآورده می‌کند. ضمناً ماهی‌های ریز قنات را گاهی زنده‌زنده به دهان انداخته و آن را قورت می‌دادند تا زردی و یرقان بچه‌ها را معالجه نماید.

مادران روزها به تمیزکاری و شب‌ها به وصله و پینه و نونوار کردن لباس‌های بچه‌ها و کوچک کردن لباس‌های بزرگ‌ترها می‌پرداختند. اگر همه‌چیز بر وفق مراد بود و مردان گرفتار برف و بوران و چکه کردن سقف خانه و سیل و قوش دره^۲ رفتن و انحراف آب به داخل استخرهای تغذیه مصنوعی باستانی نبودند، به فکر تهیه مقداری تنقلات و شیرینی شب عید می‌افتادند و از مغازه‌ها، مقداری نخودچی و تخمه‌کدو و شیرینی و نقل گشنیز و نقل بن‌بن خریداری می‌کردند.

در خانه هم بانوی خانه از محصولات داخلی مقداری کشمش و مویز و سنجد و قاووت و گندم و شاهدانه بوداده، آماده می‌کرد تا در ایام عید از مهمانان پذیرایی نمایند.

تمام این تنقلات و شیرینی‌ها و موادی که برای سفره عید تهیه می‌شد، باید تحت مراقبت شدید مادر یا دختر خانه قرار می‌گرفت و گرنه از شکم کارد خورده پسران شیطان و ندیده و نخورده خانه در امان نبود. شب عید معمولاً از طرف خانه پدری برای دخترهایی که به

۱- طنجه: TƏŋÇƏ، تیان به دیگ بزرگ می‌گویند و تیانجه یا طنجه

۲- قوش دره: اسم محلی است

منزل شوهر رفته بودند، هدیه فرستاده می شد و این هدیه شامل یک یا دو سینی، لوازم شام، پلو و خورش و ماست و ترشی و حلوا و شیرینی و یک قواره پارچه یا لباس بود که در داخل دو تا سینی چیده می شد و زنان جوان خانواده روی سر خود آن ها را به خانه نوعروس می بردند.

عید بیش از هر چیز و هرکس برای بچه ها خوب بود ولی حیف که دو کار لذت آن را از بین می برد، اولی حمام شب عید بود که پدرها آن چنان بچه ها را در حمام کیسه می کشیدند که آدم گمان می کرد به زودی پوستشان کنده می شود و سال نو را با پوست نو باید زندگی کنند و مدت ها قرمزی پوست آشکار بود! و دومی هم این مشق عید بود که حال همه بچه ها را می گرفت و سال نوی ما را خراب می کرد. اگرچه از حمام اجباری گریزی نبود، ولی در مورد مشق نوروزی، ما هم مثل بقیه بچه ها کیف و کتاب و دفتر را روز آخر سال می بستیم و شب سیزده بدر باز می کردیم و با حول و ولا و عجله با خط بد و خرچنگ قورباغه، یک خط در میان مشق را می نوشتیم.

وقتی به زمان تحویل سال نزدیک می شدیم، سفره ای را در میان اتاق می انداختیم و بر روی آن انواع لوازم خوشیمن مثل آینه و قرآن و سبزه و شاخه ای بیدمشک و شیرینی می گذاشتیم، ولی بعد از این که با رادیو آشنا شدیم، متوجه شدیم که سفره تحویل سال باید هفت سین داشته باشد.

چون می گفتند هرکس در زمان تحویل سال به هر کاری مشغول باشد، تا آخر سال به همان کار می پردازد، ما سعی می کردیم در این لحظات از کنار سفره تکان نخوریم و همان جا بنشینیم. پدر در کنار سفره می نشست و از روی کتاب مفاتیح الجنان دعای تحویل سال را با صدای بلند می خواند و گوش به صدای اذان همسایه ها می دوختیم و چون تقویم های گاهنامه ای که پدر از همدان می خرید، ساعت تحویل سال را نوشته بود، از روی ساعت به تحویل سال پی می بردیم.

تحویل سال را از حرکت ماهی هم می شد فهمید ولی من هرچه نگاه می کردم تا از روی زمانی که ماهی سرش را از آب بیرون می آورد متوجه تحویل سال بشوم، آن را نمی دیدم و با خودم فکر می کردم، شاید زمانی که من پلک زدم او سرش را از آب بیرون آورده و سال تحویل شده است.

تحویل سال در خانه ما همیشه در حالی انجام می شد که مادرم برای غذا دادن به حیوانات و گاو و گوسفندها به طویله رفته بود و پدرم با فریاد او را صدا می کرد. مادر می گفت اگر حیوان ها در زمان تحویل سال بی غذا و گرسنه بمانند تا آخر سال شیر نخواهند داد. پس از سال تحویل پدر بزرگ ها هیچ وقت از خانه خودشان خارج نمی شدند و این وظیفه کوچک ترها

بود که به دیدن آن‌ها بروند و ایشان به آن‌ها عیدی می‌داد. به بچه‌ها تخم‌مرغ رنگ‌شده می‌دادند و به بزرگ‌ترها هم ده شاهی یا یک ریال عیدی هدیه می‌دادند.

مردمی که برای دیدوبازدید به منزل همدیگر می‌رفتند، وقتی به میزبان برمی‌خوردند با همدیگر دست داده و روبوسی نموده و جملاتی را باهم ردوبدل می‌کردند که جنبه تعارف داشت و کارکرد آن مخصوص ایام عید نوروز بود. مردم در دیدوبازدیدها به همدیگر می‌گفتند:

• **فصل باهاریز خرم:** فصل بهارتان خرم باد.

• **یئنگی ایللیریز خئیرلیغه گل‌سین:** سال نوتان به خیر و خوشی بیاید.

• **بئیرامیز مبارک اولسون:** عیدتان مبارک باشد.

• **مین بئله بئیرام گوورز:** هزار تا عید مثل همین عید ببینید.

در دیدوبازدیدها هیچ تبعیضی قائل نمی‌شدند و به منزل همه همسایه‌ها و دوستان و آشنایان و بستگان دور و نزدیک می‌رفتند و در تمام خانه‌ها هم به بچه‌ها تخم‌مرغ رنگ‌شده عیدی می‌دادند. خانه‌هایی که یکی از بستگانشان قبل از سال نو فوت کرده بودند، عید اولشان بود و از انداختن سفره معاف بودند و فقط با خرما از مهمانان پذیرایی می‌کردند. در عیسی آباد هم به دیدن فامیل‌هایمان می‌رفتیم و آن‌ها معمولاً سفره‌هایشان منحصر به یک بشقاب کشمش و سنجد بود که بر روی کرسی می‌گذاشتند. ولی عیدی ما بچه‌ها همیشه ثابت و همان تخم‌مرغ رنگی آب‌پز بود.



آداب و رسوم ازدواج کمیجان محمد کمیجانی (جاوید راد)

از قدیم‌الایام در کمیجان که یکی از شهرهای استان مرکزی است، برای ازدواج جوانان رسم و رسوماتی وجود داشته است که در حال حاضر، برخی از آن‌ها کاملاً از دور خارج و فراموش شده‌اند ولی برخی را هنوز هم مردم آن ناحیه رعایت می‌کنند و مراسم خود را مطابق همان رسم و رسوم قدیم اجرا می‌کنند.

به‌طور کلی ازدواج شامل مراحل مختلفی است که مجموعه مراحل آن مثل سایر نقاط کشور است ولی هر مرحله دارای ویژگی‌های محلی است که آن را از سایر نقاط جدا می‌کند. ازدواج جوانان شامل مراحل بود که اصلی‌ترینشان ذیلاً ذکر می‌شود:

- ۱- شناسایی
- ۲- ایلچی پنهان (گیزلین ائلچی)
- ۳- ایلچی آشکار (آشکار ائلچی)
- ۴- شیرینی خوران
- ۵- نامزد کردن (نیشان قویماخ)
- ۶- عقد (کبین کسماخ، با فتح کاف)
- ۷- توی یا عروسی

در حال حاضر نیز این شیوه را رعایت می‌کنند، ولی در هر مرحله ممکن است بخشی از رسوم قدیمی را رعایت نکنند.

◆ شناسایی

دیدن و آشنا شدن و پسند کردن طرف مقابل برای ازدواج، از طرف مردان جوان صورت می‌گرفت و برای این کار جاهای مختلفی ممکن بود مورد استفاده قرار گیرد. کنار نهر و مظهر قنات درحالی‌که دختر موردنظر مشغول شستن ظرف و لباس و غیره بود. در کوچه و خیابان و زمانی‌که دختر موردنظر کوزه‌ای آب بر پشت و یا طشتی ظرف و لباس بر روی سر گذاشته و از سر قنات به سمت منزلش می‌رفت. یکی دیگر از مکان‌های مناسب دیدن و پسندیدن کنار چاله قاچچاغان (QAÇÇAĞAN) بود. آنجا که کوره چاه ریزش کرده قناتی بود که به حالت یک قیف بزرگ طبیعی درآمده بود و دختران و پسران جوان روزهای سیزده‌بدر به آنجا می‌آمدند و در اطراف آن قیف و بر روی دیواره‌های شیب‌دار آن با سرعت تمام می‌دویدند کنار چاله دیبک‌زنی هم که جوان‌ها برای دیبک زدن و کوبیدن بلغور گرد هم می‌آمدند، مکان مناسبی برای انتخاب و همسرگزینی بود.

◆ هم‌کلامی (دانوشماق)

بعد از پسند کردن و انتخاب دختر موردنظر، به‌نوعی به او اظهار علاقه می‌کردند و در صورتی‌که اشاره‌ای مبنی بر موافقت دریافت می‌شد، از طریق یکی از خانم‌های جوان فامیل برنامه‌ای ترتیب داده می‌شد تا دختر به محلی که پسر هم در آنجا مشغول کاری بود دعوت شود و در این دیدار و برنامه مثلاً اتفاقی آن دو چند کلمه با یکدیگر صحبت می‌کردند. سپس ماجرا برای مادر و پدر و دیگران آشکار می‌شد ولی به‌منظور احتیاط و اطلاع از نقطه‌نظر خانواده دختر، ابتدا یک نفر از افراد غیر فامیل و یا فامیل دور را پیش پدر دختر می‌فرستادند و موضوع را مطرح می‌کردند. او نیز بعد از یکی دو روز نظر خود و دختر و همسرش را در یک کلام اعلام و برای خواستگاری رسمی به بستگان پسر اجازه می‌داد.

◆ خواستگاری (ائلچیلیک)

خانواده داماد پس از کسب اجازه از پدر عروس، زمانی را با توافق طرفین برای خواستگاری رسمی تعیین کرده و برای آن جلسه دایی و عمو و برادر بزرگ داماد را هم به همراه زن‌هایشان دعوت می‌کردند و با همراه بردن کله‌قند و شیرینی و یک تکه پارچه لباسی و چادر و یک عدد انگشتر به منزل پدر عروس می‌رفتند. در منزل عروس نیز دایی و عمو عروس به همراه زن‌هایشان دعوت‌شده‌اند و پس از پذیرایی از مهمانان و شنیدن صحبت‌ها و اعلام موافقت، درزمینه کابین عروس و شیربها

شروع به بحث می‌کردند و معمولاً پدر داماد یک قطعه زمین یا باغ یا چند رأس گوسفند به پشت قباله عروس انداخته و کابین را تعیین می‌کردند.

♦ شام طایفه‌ای (طایفا شامی)

شام طایفه‌ای بعد از قطعی شدن موضوع ازدواج دو نفر و ردوبدل شدن قول و قرارهای مردانه و مبادله حلقه و چادر و روسری و البسه تعدادی از بزرگان فامیل داماد را به منزل عروس دعوت می‌کنند تا ضمن آشنایی با بزرگان فامیل عروس، یک شب شام را در کنار همدیگر باشند و در این جلسه که به اصطلاح محلی به طایفا شامی معروف است از هر دری سخنی گفته می‌شود و معمولاً بستگان عروس از وضع و کاروبار داماد و امکاناتش سؤال می‌کنند و این سؤال‌ها فقط جنبه استطلاعی دارد یعنی تأثیری در ازدواج که دیگر قطعی شده است ندارد و تنها راهی است برای جنبه رسمی دادن به ازدواج.

♦ نشان کردن (نیشان قویماخ)

دادن همان چادر و انگشتر و شیرینی و کله‌قند اولیه در شب خواستگاری، برای نشان کردن یک دختر برای پسری که او را برای همسری انتخاب کرده کفایت می‌کند. چون که هنوز صبح نشده، تمام اهل محل از دوست و آشنا و غریبه خبر از ماجرا پیدا می‌کنند ولی برای ایجاد یک مجلس شادی و شادمانی و همچنین دیدن عروس خانم توسط سایر بستگان و آشنایی بیشتر دو فامیل باهمدیگر مراسم نامزدی برگزار می‌کنند و در آن مجلس نیز داماد یک سری زینت‌آلات و حلقه طلا به عروس خانم هدیه می‌دهد.

♦ بوته و هیزم عروسی (توی ورگی)

مهم‌ترین موادی که برای سوزاندن و طبخ غذای عروسی بود، بوته وحشی ورک بود و چند روز یا هفته قبل از عروسی پدر و خانواده داماد عده‌ای از جوان‌های دوست و فامیل را برای تهیه و تأمین سوخت عروسی (توی ورگی) دعوت می‌کردند. هر یک از جوانان با اسباب و ادوات کامل در این مراسم حاضر می‌شد و درحالی‌که میزبان انواع لوازم موردنیاز صبحانه آن‌ها را با خود برداشته بود، حرکت دسته‌جمعی مثل یک مسابقه اسب‌سواری آغاز می‌شد. پس از تعیین بیابان موردنظر و صدور دستور حرکت، جوانان با علاقه‌مندی با الاغ‌هایشان در این مسابقه شرکت می‌کردند و تا میزبان به خود بچنید و خود را به محل قرار در بیابان برساند هر یک از جوان‌ها، پشته‌ای بوته‌کنده و هیزم گردآورده بودند. آن‌ها طبق قرار هر یک سعی می‌کردند با کندن و جمع کردن و بسته‌بندی مقدار ورک بیشتر

برنده این مسابقه باشند. هرکس زودتر از دیگران موفق به بستن بار و بارگیری و رساندن بسته بار بوته و هیزم (سار^۱ و رگ) به منزل داماد می‌شد، برنده مسابقه بود و از دست پدر یا مادر داماد یک جفت جوراب یا دستکش یا شال و یا کلاه پشمی دستباف دریافت می‌کرد. آن شب تمام افراد و جوانان شرکت‌کننده در مسابقه «توی ورگی» در منزل داماد مهمان بودند و پس از صرف شام به نقل و آوازخوانی و رقص و پای‌کوبی می‌پرداختند.

♦ دعوت به عروسی (تویا چاغورماخ)

برای دعوت به عروسی، یکی از بزرگان و بستگان داماد با همراه بردن یک کله‌قند و مقداری کشمش و یا سایر انواع شیرینی به منزل دوستان و اقامت یک‌روزه و یا بیشتر در آنجا، آنان را برای شرکت در عروسی دعوت می‌کرد و سپس ضمن تأکید بر دعوتش از آن‌ها خداحافظی می‌کرد. کسی که به‌این ترتیب به عروسی دعوت‌شده بود در روز موعود، الاغ‌ها را آماده کرده و بر روی آن‌ها پتو و پوشش‌های زیبا انداخته و ضمن راه انداختن اهل‌وعیال خود آن‌ها را بر الاغ‌ها سوار می‌کرد و علاوه بر آن یک گوسفند پروراری هم پیش انداخته و درحالی‌که یک‌بار هم از محصول خودش از قبیل گندم، جو، لوبیا و غیره را بر یک الاغ بار کرده به‌سوی عروسی‌خانه به راه می‌افتاد و این اقلام را به‌عنوان هدیه عروسی به خانواده عروس یا داماد هدیه می‌کرد.

در مثل می‌گفتند:

یاش دۆشگی سال اششک اوستونه، آروائی میندیر آپار تویا، یعنی بر روی الاغ، تشک خیس بنداز و خانم را سوارش کن و به عروسی ببر. به این معنا که خانم‌ها آن‌قدر به عروسی علاقه دارند که به‌سلامتی خودشان علاقه ندارند و حتی حاضرند روی تشک خیس و مرطوب سوار شوند، به شرطی که برای عروسی رفتن باشد.

♦ ساقدوش

دو نفر از جوانان فامیل و یا دوستان داماد را به‌عنوان ساقدوش انتخاب می‌کردند. این دو نفر از زمان تعیین شدن برای این پست که به این راحتی هم نصیب کسی نمی‌شد، تمام کارهای داماد را انجام می‌دادند و او را از ابتدای عروسی تا شب زفاف یک‌لحظه تنها نمی‌گذاشتند. زمان ختم مأمریت ساقدوش‌ها لحظه‌ای بود که داماد به اتاق زفاف وارد می‌شد. اجرت ساقدوش‌ها هم یک جفت جوراب و یک شال‌گردن دستباف و یا یک جفت دستکش و جوراب دستباف بود که به‌وسیله مادر داماد اهدا می‌شد.

۱- سار بسته مخصوص ورک یا خار بیابانی بود که بر روی یک حیوان می‌توانستند بارگیری کنند.

ساقدوش‌ها کسانی بودند که عنقریب تشکیل خانواده می‌دادند و چند ماه یا مدتی بعد قرار بود ازدواج بکنند و به‌نوعی می‌شود قبول کرد که با قرار گرفتن در این پست، درواقع طرح کاد و جدی‌ترین دوره آموزشی خود را طی می‌کرده‌اند.

ساقدوش‌ها همیشه در دو طرف داماد قرار می‌گرفتند و در تمام مراسم او را همراهی می‌کردند به‌ویژه شب‌ها، با گرفتن یک چراغ طوری در دست هریک، داماد را در بخش‌های مختلف مراسم همراهی می‌کردند.

♦ حمام عروسی (توی حمامی)

عصر روز دوم عروسی عده‌ای از بستگان داماد جمع می‌شدند و با ذکر صلوات و گردآمدن جمعیت درحالی‌که دو نفر ساقدوش هرکدام یک چراغ طوری بر روی دست گرفته بودند، داماد را به سمت حمام عمومی هدایت می‌کردند. در حین حمام رفتن و برگشتن داماد، گروه نوازندگان که به سازوندالار (SAZUNDALAR) معروف‌اند با ساز و دهل جمعیت را همراهی می‌کنند. در بین راه خانه تا حمام، بستگان و دوستان داماد بر سر راه او شربت و شیرینی آورده و در منقل‌های کوچکی اسفند دود می‌کردند و درحالی‌که به‌وسیله ذکر صلوات دست جمعی و خواندن اشعار:

«کشف دجا به جماله،

بلغ العلی به کماله،

حسنّت جمیع خصاله،

صلوات علیه و آله»

داماد را همراهی و دعا کرده و با او مصافحه و دیده‌بوسی می‌کردند، مبلغی پول به‌عنوان خلعت به داماد می‌دادند.

حمام را قبلاً قرق کرده بودند و در مدتی که داماد به حمام می‌آمد، کسی حق آمدوشد به حمام را نداشت. در ازای این خدمت، آقا داماد خلعت مناسبی به حمامی می‌داد.

کاری که داماد در حمام انجام می‌داد صرفاً زدن انگشت کوچک دست راست به آب یک لگن بود و جنبه صوری و نمایشی داشت تا به‌این‌ترتیب در مسیر راه حمام اولاً مردم و رهگذران از جریان عروسی او باخبر شوند و ثانیاً به کوری چشم رقیب و دشمن، داماد جولانی در کوچه‌ها داده و مقداری هم خلعت از بستگانش جمع‌آوری کند.

البته توجه داریم که این جریان خلعت یک دادوستد بین اقوام است که از قدیم تاکنون جاری و ساری بوده است و بیش از هر چیز برای کمک و یاری‌رساندن اقتصادی به کسی است که در حال سپری کردن روزهای پرخرجی است.

♦ حنای پنهانی (گیزلین حنا)

شب اول عروسی تعدادی از نزدیکان داماد و جوانان خیلی نزدیک به او به همراه اعضای خانواده، مقداری حنا برداشته و به منزل عروس می‌برند و در آنجا دست و پای عروس را حنا می‌گیرند و چون این مراسم از سایرین پنهان نگاه داشته می‌شود و کسی به شکل عمومی به این مراسم دعوت نمی‌شود، آن را حنای پنهانی (گیزلین حنا) می‌گویند.

♦ لباس‌بران (پالتار بیچمک)

این مراسم هم بخشی از کارهای عروسی است و این مراسم در بعدازظهر روز اول عروسی با حضور خانم‌های فامیل عروس و داماد و در منزل عروس انجام می‌شود. بستگان داماد تمام وسایلی را که برای عروس خریده‌اند از انواع لباس‌ها و کفش و لوازم‌آرایش و غیره به نمایش عمومی زنان می‌گذارند و بستگان عروس هم وسایل و لباس‌هایی را که برای داماد تهیه کرده‌اند به نمایش می‌گذارند و ضمن پذیرایی از مهمانان به شادی و پای‌کوبی می‌پردازند.

غیر از رقص‌های یک یا دونفره یا دسته‌جمعی زنانه، نوعی رقص دسته‌جمعی زنانه هم به نام چۆرپی بود که در آن خانم‌ها دست همدیگر را گرفته و چوپی می‌رقصیدند. لئیلوم- لئیلوم (LEYLÜM-LEYLÜM)، هم نوعی رقص نرم و زیبایی زنانه بود که متأسفانه در حال حاضر دیگر اثری از آن‌ها باقی نمانده است.

♦ حنابندان (جمع حنا)

شب دوم عروسی در خانه داماد مهمانی شام برگزار می‌شود و فامیل و بستگان داماد در این مجلس حضور پیدا می‌کنند.

زنها و دخترها با سلیقه خوب خود تعدادی سینی و مجمعه آماده می‌کنند که درون آن ظرفی حنای آب کرده که به نحو زیبایی آراسته‌شده، چراغ و شمع و شیرینی و میوه و لوازمی که قرار است در روز عقد در سفره عقد گذاشته شود، چیده و در زمان حرکت آن‌ها را بر سر دختران جوان فامیل می‌گذارند و به همراه داماد و ساقدوش‌هایش با طمأنینه و آرامش، به‌طرف منزل خانواده عروس حرکت می‌کنند.

معمولاً مراسم حنابندان به ساعات آخر شب کشیده می‌شود تا هر دو خانواده به مهمانان خودشان شام داده باشند. وقتی به خانه عروس می‌رسند ابتدا سینی‌های تحف و هدایا به داخل برده شده و سپس مهمانان داخل می‌شوند و مردان در اتاق جداگانه‌ای می‌نشینند. بعد از مدتی

که سینی‌ها در اتاق بزرگ محل استقرار خانم‌ها چیده شده و مورد بازدید مهمانان که همگی خانم‌ها هستند قرار گرفت، داماد و ساقدوش‌ها را به داخل آن اتاق دعوت می‌کنند. در این مراسم غالباً از عاشیق‌های دایره‌زن و آوازخوان استفاده می‌کردند که در مجلس با خواندن اشعار فولکلوریک و شاد و دایره‌زنی فضای شادی را برای رقص فراهم می‌کردند. من در یک مجلس شاهد دایره‌زنی و آوازخوانی مرحوم ابوالحسن گلایی بودم. در تمام این مدت در هر دو اتاق و غالباً در حیاط منزل مراسم رقص و آواز و دست زدن برقرار است. اشعار بایاتی زیادی در مراسم خوانده می‌شد از جمله:

تپیه باشی تو ز اولور	بر سر تپه گردوخاک می‌شود
دسته-دسته قیز اولور	دختران دسته‌دسته جمع می‌شوند
اگیل دسماللی گؤتور	خودت خم شو و دستمالت را بردار
من گؤتورسم سؤز اولور	اگر من بردارم حرف درمی‌آورند.

دگیرمان آستی چیچک	پایین تر از آسیاب گلزار است
گندک اوردا گول بیچک	برویم آنجا گل بچینیم
یئغیلی گندک چؤلّه	جمع شویم و به صحرا رویم
اوتوراک شراب ایچک	بنشینیم و شراب بنوشیم

تپیه باشی بادام شا	بالای تپه بادام‌زار است
یئل وورا پَرین آچا	اگر باد بدوز، برگ‌هایش را باز می‌کند
قوربان اولوم قارداشا	من به قربان برادری بروم
دولانیب، قاپوم آچا	که بگردد و سری به خانه‌ام بزند

گوگ آت بیچینده گزر	اسب خاکستری در دشت می‌گردد
بوخواو قئچچینده گزر	با پای طناب بسته‌اش می‌گردد
من قوربانام او یارا	من به قربان آن یاری بشوم
خانلار ایچینده گزر	که در میان خان‌ها می‌گردد

پنجره ده اوزوم وار	در کف پنجره انگور هست
قیلله سیننه گوژوم وار	در دانه‌های آن چشم دارم
بیر کیشی‌نین بئش اوغلی	مردی پنج پسر دارد
میرزاسی‌نان سوژوم وار	من با پسر سواد دارش حرف دارم

همدان چؤلئی اکیلدئ
تیرغلافئ (تلگرافئ) چکیلدئ
اوغلان سووه، قیز سووه
اولارا کیم وکیلدئ؟

بیابان همدان کاشته شد
تلگرافش نصب شد
دختر و پسر همدیگر را بخواهند
کی می خواهد برای اونا وکیلی بکند؟

قیزیل گول ارسین- ارسین
قیزیل گولئ کیم درسین؟
قیزیل گولئ درنه
خودا مطلبین وئرسین

گل سرخها دسته دسته‌اند
گل سرخ را چه کسی می‌چیند؟
الهی هر کسی این گل را بچیند
خدا مطلبش را برآورده بکند

آفتافا دولئ نیل دن
سن دوداخدان من دیل دن
بو ایکیکی سئی بیر اولا
نئجه آیرولک بیر- بیردن؟

آفتابه پر از رنگ نیل است
تو از لبه‌ایت و من از ته دلم
وقتی دل و زبان یکی بشوند
چطور می‌توانیم از هم جدا شویم؟

آغ چرقتین باغلاما
گؤزین قوربان آغلاما
گئردم گنه گللم
یادلارا بئل باغلاما

چارقد سپیدت را بر سرت نیانداز
قربان چشمانت شوم گریه نکن
می‌روم ولی باز هم برمی‌گردم
مبادا به بیگانگان کمر خدمت ببندی

حیاطدا گول آغاجئ
گولون باشوندا تاجئ
گونوم بیر گون اولایدئ
یارا دیسینلر حاجئ

درخت گل در حیاط
بر بالای سرش تاجی از گل دارد
امیدوارم روزی را ببینم
که به یارم حاجی بگویند

آی دولاننا دولاننا
دوشدئ بیزیم دالاننا
آند ایچمیشم قرآنا
گئدم خوشگل اوغلاننا

ماه چرخید و چرخید تا نورش
بر دالان خانه ما افتاد
من به قرآن قسم خورده‌ام
که با پسر خوشگلی ازدواج کنم

با داخل شدن داماد به آن اتاق صدای سوت و دست زدن (شاپ چالماخ) به آسمان می‌رسد و خواهرها و بستگان داماد در مقابل او به رقص درمی‌آیند. داماد و ساقدوش‌ها به کنار یکی از دیوارهای اتاق هدایت‌شده و آنجا سر پا می‌ایستند تا رقص افراد فامیل به پایان برسد و سپس یک نفر کاسه حنا را به دست گرفته و نزد داماد می‌برد.

یک نفر از بزرگان فامیل مقداری حنا به کف دست داماد گذاشته، بر روی آن نیز یک سکه پول می‌گذارد.

در این مرحله داماد باید همچنان که پشت به دیوار تکیه داده است، به سمت بالا جهیده و کف دست حنایی‌اش را به دیوار بالای سرش بکوبد، به نحوی که آن سکه پول هم با حنا به دیوار چسبیده و همان‌جا بماند. پس از او نوبت به عروس می‌رسد که به کنار داماد آمده و همان مراسم را تکرار می‌کند.

قبلاً به عروس گوشزد کرده‌اند که علامت پنجه‌های عروس بر دیوار نباید بالاتر از علامت داماد قرار گیرد و او نیز همین کار را می‌کند. با پایان یافتن علامت‌گذاری با پنجه‌های حنا بر دیوار اتاق حنابندان، عروس به کنار ساقدوش‌های خود و داماد نیز به کنار ساقدوش‌های خود می‌روند و سپس از همان حنا به جوان‌های مجلس تعارف می‌کنند و آن‌ها نیز در صورت تمایل دست‌های خود را به آن آغشته می‌کنند تا هرچه زودتر بخت و اقبالشان باز شود. ضمناً در برخی موارد هم بعد از حنا بردن طایفه داماد به خانه عروس، از طرف طایفه عروس نیز به خانه‌ی داماد حنا برده و همان مراسم را اجرا می‌کردند ولی عمومیت نداشت.

♦ غنیمت گرفتن از خانه عروس

در شبی که بستگان داماد برای حنابندان به منزل عروس می‌آیند، سعی می‌کنند هر کس یک شیء یا وسیله‌ای مثل استکان، کارد، چنگال یا هر چیز متعلق به خانواده عروس را دزدکی برداشته، با خود ببرند.

این کار که شباهت به غنیمت گرفتن در جریان یک تهاجم را دارد، شاید یادآور خاطرات همان ایام غارت و غنیمت هم باشد، خیلی مطلوب دل خانواده عروس نیست و به همین سبب هم در تمام گوشه‌کنار خانه افرادی را به نگهبانی می‌گمارند تا مراقب باشند که اگر استکانی چای به مهمان و بستگان داماد دادند، استکان خالی آن را تحویل بگیرند تا مبادا آن را در جیبشان بگذارند و غنیمتی ببرند که شاید موجب سرشکستگی باشد.

اگر احیاناً چیزی به این ترتیب به غنیمت گرفته شود، روز بعد آن را با نوار قرمز روبان پیچی کرده و مانند یک کادو به منزل پدر عروس فرستاده می‌شود و اگرچه آن‌ها مجبورند مبلغی باج برای پس گرفتن آن وسیله به آورنده بدهند، ولی از این غفلت خود و نگهبانانشان در شب حنابندان احساس سرافکندگی و ابراز شرمندگی می‌نمایند.

♦ تحفه آوردن (تؤیمه گتیرماق)

خانواده عروس سینی‌های بزرگ استیل و مسی را از همسایه‌ها قرض می‌کنند و در یک اتاق بزرگ روی زمین می‌گذارند. انواع وسایل و لوازمی که قرار است به عروس بدهند در این سینی‌ها چیده و به نحو زیبایی آراسته می‌شوند. یک سینی حاوی آینه و قرآن و یک کله‌قند کادوپیچ شده با کاغذ براق است و در یک سینی بقچه‌ای گذاشته می‌شود که انواع لباس‌هایی خریداری شده برای داماد در آن جا گرفته‌اند: از جمله کت و شلوار، جلیقه، پیراهن، کفش، جوراب و کیف پول که به‌عنوان تبرک مبلغی پول هم درونش گذاشته شده. در یک سینی انواع میوه و شیرینی و شکلات گذاشته شده و که در مجلس آراستن داماد به عموم تماشاچیان تعارفی شود و به‌نوعی وسیله‌ی پذیرایی محسوب می‌شود.



مراسم تحفه‌بران عروسی در کمیجان

در یک سینی نیز سیب قرمز رنگ محصول وفس چیده می‌شود و به همین ترتیب سایر وسایل از قبیل لوازم مختلف زندگی از ریزودرشت، از انواع ظرف و ظروف و لوازم حمام و دوخت و دوز و غیره در سینی‌های متعددی چیده می‌شوند. پس از آماده شدن تمام سینی‌ها، آن‌ها را به ترتیب بر سر دختران فامیل می‌گذارند. ترتیب قرارگیری این سینی‌ها و ترتیب راه رفتن افراد نیز قبلاً به همه گوشزد شده است.



مراسم تحفه‌بران عروسی در کمیجان

یکی دو تخته فرش، یک دست رختخواب و سایر وسایل سنگین مثل یک کیسه آرد یا گندم و یک‌بار هیزم و یکی دو رأس گوسفند ماده سالم و سرحال و غیره را هم بر پشت الاغ‌ها گذاشته و همه این مجموعه در معیت عده زیادی از مهمانان و بزرگان خانواده و بستگان عروس با ساز و آواز و سلام و صلوات به سمت خانه داماد به راه می‌افتند.

به خاطر دارم که در مسیر حرکت پیاده، آرام و باطمینان گروه تحفه‌بران که در حقیقت جهیزیه عروس را به منزل داماد می‌بردند مردم در کنار کوچه‌ها و خیابان‌ها گردآمده و از پشت‌بام و روی زمین تحفه‌ها را ارزیابی می‌کردند.

در این میان یک نفر به خانواده داماد خبر می‌برد و آن‌ها هم خود را آماده می‌کردند. یعنی دسته‌جمعی با سلام و صلوات و اسپند دود کردن، از خانه خارج‌شده و به استقبال تحفه‌بران می‌رفتند و این مهمان‌های تحفه آورنده را به‌صورت سرپایی پذیرا می‌شدند.

به همان ترتیبی که قبلاً گفته شد، دختران سینی‌های خود را به مادر داماد تحویل داده و هدیه خود را که شامل جوراب، روسری و یا پول بود، دریافت کرده کردند. گروه تحفه آوردگان پس از تحویل وسایل دسته‌جمعی بازمی‌گشتند.



مراسم تحفه‌بران عروسی در کمیجان

در بعضی موارد خانواده داماد این لوازم را که به‌صورت و بنام تحفه (تؤیمه) آورده شده بودند، صورت می‌کردند تا ببینند مطابق قرار مدار کامل است یا خیر. من خودم در یک عروسی شاهد بحث‌و‌جدل بستگان عروس و داماد در مورد کامل نبودن تحفه بودم.

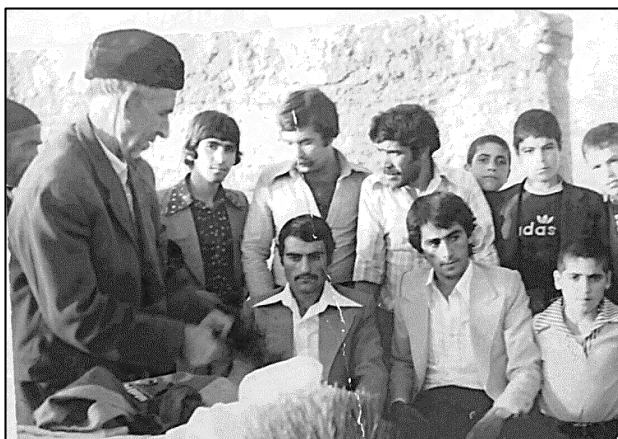
♦ آراستن داماد (پگ بز تماخ)

بعد از دریافت تحفه و هدایا و جهیزیه عروس خانم، درحالی‌که با ساز و دهل و آواز مردم و همسایگان و مهمانان و بستگان را به مراسم دعوت می‌کردند، در حیاط منزل داماد بساطی می‌گسترده و مراسم آراستن داماد آغاز می‌شد.

میداندار تمامی این مراسم، مرد آرایشگر محله بود. او تعدادی از سینی‌های تحفه‌ها را از مادر داماد گرفته، روی زمین کنار همدیگر می‌چید سپس یک یا دو کرسی روی زمین می‌گذاشت. در این زمان و درحالی‌که بچه‌ها و خانم‌های دروهمسایه از بام‌های اطراف نظاره‌گر مراسم بودند و مردان، مهمانان و تماشاچیان هم دور آن‌ها را گرفته بودند، داماد و ساقدوش‌هایش وارد صحنه می‌شدند. صلوات حاضرین داماد و ساقدوش‌هایش را همراهی می‌کرد و آن‌ها بر کرسی می‌نشستند.

آرایشگر با آداهای مخصوص خود لنگی که غالباً از ایپک^۱ دستمال بزرگی بود به دوش داماد بسته و ابتدا صورت او را تیغ می‌انداخت و سپس موهایش را مرطوب می‌کرد، روغن می‌زد و شانه می‌کرد. پس از خاتمه کارهای تیغ و تراش و شانه و ادکلن زدن سروصورت داماد، به‌تدریج لباس‌های قبلی داماد را از تنش درآورده و به‌جای هر تکه لباس کنده‌شده،

تکه‌ای از لباس‌های نوی فرستاده‌شده از طرف خانواده‌ی عروس را به او می‌پوشاند. آرایشگر قبل از پوشاندن هر تکه لباس آن را به همه نشان می‌داد.



مراسم آراستن داماد در روستای ولاز جرد به وسیله مرحوم حنیف سلمان

وقتی تمام لباس‌ها را پوشاند و کفشش را هم پایش کرد، کیف یا کیسه پول را از روی سینی برداشته، درحالی‌که با دستش درون آن را می‌کاوید، مبلغ پولی را که پدر عروس برای تبرک و ته‌کیسه‌ای درون آن گذاشته بیرون آورده و به مردم نشان می‌داد. سپس داخل کیف قرار داده، آن را نیز در جیب داماد می‌گذاشت. در تمام این مدت تماشاچیان با ذکر صلوات مراسم را همراهی کرده و نوازندگان نیز با زدن و نواختن ساز و دهل جشن را گرم‌تر و پرشورتر می‌کردند.

پس از اتمام کارهای آراستن داماد که به اصطلاح آن را «بگ بزتماخ» می‌گویند، آرایشگر مقداری از تنقلات و شیرینی و شکلات‌ها را در دستمالی ریخته و برای خودش برمی‌داشت و سپس باقی‌مانده را به مهمانان تعارف می‌کرد و از آن طرف هم پدر و مادر و بستگان داماد با او روبوسی کرده و به او خلعت می‌دادند.

در این مرحله چون مدتی وقت باقی بود تا زمان عروس آوردن برسد، جوانان در میدانی در مقابل کرسی شاه‌داماد گردآمده و با ساز نوازندگان به رقص و پای‌کوبی و رقص چۆپی^۱ مشغول می‌شدند.

۱- چۆپی: نوعی رقص که بعضا بدان چۆربی هم گفته می‌شود.

رقص چۆپئی از آن رقص‌های سنگین و مردانه است که خیلی مطلوب طبع مردان و جوانان بود و همگی آن را بلد بودند. البته خانم‌ها هم رقص چۆپئی را به نرمی و آرامش انجام می‌دهند ولی در هر دو حالت این رقص فاقد جنبه‌های دلبرانه و زشت و مستهجن است. در رقص چۆپئی عده‌ای جوان و یا مردان هم سن و سال در کنار هم قرار گرفته، دست خود را بر شانه فرد کناری خود قرار داده و با آهنگ نوازنده مشغول رقص پا می‌شدند. فردی که در ابتدای صف و ردیف قرار گرفته بود و در امر رقص پیش‌کسوت بود، در یک‌دستش که آزاد بود دستمال خوش‌رنگی می‌گرفت و با تکان دادن دست و دستمال دیگران را هدایت می‌کرد.

◆ غنیمت گرفتن از داماد

پس از مراسم آراستن داماد (بگ بزتماق) که در بعدازظهر روز عروس آوردن انجام می‌شود، آرایشگر، لباس‌های دامادی را به تن داماد کرده و او را کاملاً به لباس‌ها و وسایل نو ملبس می‌کند و از این‌پس داماد حق ندارد لباس خود را تعویض نماید و باید تا زمانی که در اتاق زفاف وارد می‌شود، با همین لباس به سر برده و آن‌ها را از تن خارج نکند. از این لحظه به بعد هرکسی بتواند یکی از وسایل شخصی داماد را (یعنی از قبیل لباس یا کفش یا کیف و کمر بند و کلاه) که همراهش هست بردارد، آن را غنیمت دانسته و پس از التماس و درخواست‌های زیاد ساقدوش‌ها که با سرافکندگی هم همراه است، در مقابل دریافت باج پس خواهد داد.

یکی از وظایف مهم دو نفر ساقدوش مراقبت و نگهبانی از لوازم شخصی داماد در این روز است و آن دو مثل نگهبان اسلحه‌خانه باید تمام‌وقت مواظب او و وسایلی باشند. چنانچه چیزی به غنیمت برود، این دو نفر هستند که باید با عجز و التماس و دادن باج آن را پس بگیرند و به داماد برسانند.

مثلاً ممکن است در اثر غفلت و یا نادانی و بی‌اطلاعی ساقدوش‌ها، یکی از بستگان (از فامیل عروس یا داماد باشد فرقی نمی‌کند) یک لنگه کفش یا جوراب یا کت داماد را به غنیمت ببرد، تصور را بکنید، چطور داماد می‌تواند بدون کفش یا کت یا جوراب به دنبال عروس برود و یا در بقیه مراسم شرکت کند؟

◆ به دنبال عروس رفتن (گلین دالوندان گئدماخ)

عصر روز سوم عروسی، شور و آلهایی بر هر دو خانواده حاکم است. خانواده داماد به دنبال آماده شدن خود برای رفتن به دنبال عروس است و خانواده عروس هم به فکر آماده

کردن عروس هستند و با بغض زیاد امورات مربوطه را انجام می‌دهند. عده‌ای از بزرگان و اقوام داماد با همراه برداشتن یک اسب آراسته و بدون سوار دسته‌جمعی به سمت خانه عروس به راه می‌افتند. نوازنده‌ها نیز آن‌ها را همراهی می‌کنند و در بین راه می‌نوازند. برخی هم با ذکر سلام و صلوات مراسم را عطر آگین می‌کنند.

♦ عروس آوردن (گلین گتیرماخ)

وقتی که همراهان خانواده داماد با اسب آراسته به خانه عروس می‌رسند، دایی عروس مانع از بیرون آمدن عروس از خانه می‌شود و درخواست خلعت می‌کند و این خلعت را دایی یولی (dayi yole) می‌گویند که به معنی راه دایی است و تا آن خلعت از طرف بستگان داماد به او داده نشود دایی راه را باز نمی‌کند.

پس از گرفتن خلعت دایی راه را باز می‌کند و خودش دست عروس را می‌گیرد، او را از زیر قرآن رد می‌کند. دایی عروس او را از خانه بیرون آورده، بر بالای یک کرسی می‌برد تا به راحتی سوار اسب شود. در این لحظات کوچک‌ترین تلنگر به اهل خانواده عروس باعث ترکیدن بغض و جاری شدن اشک آن‌ها می‌شود.

به خاطر دارم بیرون کردن عروس یکی از سخت‌ترین لحظات برای خانواده‌ها بود و به‌خصوص عده‌ای از مردان هم برای خالی کردن دل خود و سوزاندن دل خانواده عروس حرف‌های نیش‌دار و طنزگونه می‌زنند و باعث ناراحتی می‌شوند.

پس از سوارشدن عروس بر اسب و مرتب کردن لباس‌های او، به نیت اینکه اولین فرزند عروس پسر باشد، یک پسرپچه چهارپنجه‌ساله را هم پشت سر او بر اسب سوار می‌کنند و درحالی که آن پسرک از پشت عروس را بغل کرده است تا خودش نیفتد، آیین عروسی را هم به عروس می‌دهند و او آن را جلوی خود گذاشته و با دودست آن را می‌گیرد.

وقتی عروس را از خانه خارج و بر اسب سوار کرده و به خانواده داماد تحویل می‌دهند، اعضای خانواده و بستگان داماد با صدای بلند از پدر و مادر و بستگان عروس تشکر کرده و به آن‌ها خانه‌تان آبادان (اؤویز آوادان) می‌گویند و آن‌ها نیز باید در پاسخ، خیرش را ببینید (خئیرین گؤرز) بگویند که خیلی سخت و دردآور است.

اینک عروس آماده است تا به سمت خانه داماد حرکت کند، یک نفر عاقله از جلو راه افتاده و افسار اسب را می‌گیرد و درحالی که بستگان و جوانان در اطراف اسب عروس حرکت کرده و از او مراقبت می‌کنند و با ساز و آواز او را همراهی می‌کنند به سمت منزل داماد می‌روند.

◆ سیب انداختن (آلما آتماخ)

وقتی گروه عروس بران با ساز و دهل و سلام و صلوات عروس را به دیدرس داماد می‌رساندند، توقف کرده و او را طلب می‌کردند و داماد با دو تن ساقدوش چراغ‌دار همراه می‌شد، تا چند قدمی اسب عروس آمده و آنجا توقف نموده و با تکان دادن سر با عروس سلام و علیک پنهان می‌کرد. گاهی سر تکان دادن عروس خیلی آرام بوده و به نظر نمی‌رسید، در این حال داماد آن قدر صبر می‌کرد تا عروس سرش را آشکارا خم کند و به همسر آینده‌اش سلام کند.

سپس داماد از جیبش یک عدد سیب قرمز درآورده آن را گاز می‌زد. او سیب نیم‌خورده را از بالای سر عروس به سمت خانه پدر عروس پرتاب می‌کرد و سپس یک سیب هم به سمت قبله پرتاب کرده، پس از آن یک عقب‌گرد و به همراه ساقدوش هایش به بر بالای بامی می‌رفت که مشرف بر هیئت همراهان و گروه تماشاچیان و عروس بود.

در میان سینی‌های تحفه که از منزل عروس آمده بود، یک سینی سیب قرمز رنگ و فس بود که به وسیله پارچه قرمزی پوشیده شده بود.

در این مرحله نوبت استفاده از آن سیب‌های ارسالی از منزل عروس می‌رسید. درحالی‌که یک نفر آن سینی پر از سیب را بر روی دست گرفته بود در کنار دست داماد قرار می‌گرفت و داماد از درون آن از زیر روپوش سینی دانه‌دانه سیب‌ها را برداشته و به سمت افراد مختلف از دوستان و آشنایانی که در پایین با فریاد زدن نظر او را به سمت خودشان جلب می‌کردند، پرتاب می‌کرد. در این حال دائماً صدای های و هوی مردم بلند بود که او را صدا کرده و می‌خواستند که برایشان سیب بیاندازد.

پس از تمام شدن سیب‌ها سینی خالی را به مردم نشان می‌دادند و همگی از بام به زیر آمده و در کناری می‌ایستادند تا بزرگان قوم و زنان درحالی‌که مادر داماد در مقابل اسب او به رقص درآمده بود و به او خوش‌آمد می‌گفت، اسب عروس را به کنار یک کرسی وسط حیاط رسانده و با آرامی او را از اسب پیاده نموده و به زنان تحویل دهند. زن‌ها نیز عروس را به اتاق زفاف می‌بردند. چند نفر از نزدیکان در اتاق می‌ماندند و بقیه از آن خارج می‌شدند.

◆ نان نمک‌زده (اوجاق چورگی)

قبل از اینکه عروس داخل اتاق شود، مقداری نان‌ونمک را در مقابلش می‌گرفتند. او آن‌ها را بوسیده و مقداری از آن را به دهان می‌گذاشت تا به این طریق نمک‌خورده خانواده جدیدش شود. سپس این نان‌ونمک را که اوجاق چورگی می‌نامیدند، به میان مردم و

مستقبلین عروس آورده، به آن‌ها تعارف می‌کردند. از آنجاکه مردم این نان را متبرک و بابرکت و خوش‌یمن می‌دانستند، برای برداشتن لقمه‌ای از آن نان سرو دست می‌شکستند.

♦ شیره روغن‌دار (باغلی شیره)

داماد زمانی که از بام به زیر می‌آمد، به نیت شیرین شدن زندگانی‌اش، یک کاسه بزرگ مخلوط روغن محلی و شیره انگور را انگشت می‌زد و این مخلوط را نیز به مردم تعارف می‌کردند که همگی به جهت تبرک و شرکت در این شادی و شادمانی، با حرص و ولع از آن برداشته و می‌خوردند.

♦ اتاق زفاف (گردگ اوتاغی)

یکی از اتاق‌های خانه داماد یا خانه یکی از بستگان و همسایگان نزدیک را که ضمن دم دست و نزدیک بودن، خارج از محیط شلوغ عروسی هم باشد به‌عنوان اتاق زفاف (گردگ اوتاغی) تعیین می‌شد. این اتاق را با اسباب و اثاثیه‌ای که از منزل عروس به‌عنوان جهیزیه فرستاده می‌شد می‌آراستند و از همان رختخوابی که برای جهیزیه آورده بودند برای خوابیدن عروس و داماد استفاده می‌کردند.

شب زفاف کم از صبح پادشاهی نیست

به شرط آنکه پسر را پدر کند داماد

معمولاً یک یا دو نفر از زنان وابسته به عروس مثل زن‌دائی و یا زن‌عمو همراه عروس می‌آیند و او را تا آمدن داماد به اتاق تنها نمی‌گذارند و در خاتمه شب زفاف نیز پس از گرفتن خلعت از داماد، دستمال عروسی را نیز از او تحویل گرفته و به خانه مادر عروس مراجعت می‌کنند و دستمال مذکور را به مادر عروس تحویل می‌دهند.

♦ کشک ساییدن (قوروت ازماخ)

برای ناهار روز چهارم در خانه داماد قرار است تعداد زیادی مهمان حاضر شوند و طبق رسم قدیمی برای ناهار آن روز غذا باید مصطفی پخته شود. درحالی که داماد به اتاق زفاف وارد می‌شود، بقیه جوانان و دوستان او به خانه‌ای می‌روند و با همکاری همدیگر در یک کار دسته‌جمعی و تعاونی، کشک موردنیاز نهار روز بعد را می‌سایند تا کشکاب موردنیاز تهیه گردد. برای تهیه کردن کشک مورد مصرف در این مراسم، از قدیم‌الایام رسم بود که عده زیادی از جوان‌ها را جمع می‌کردند و آن‌ها با خواندن شعر و آواز، کشک‌ها را در آب می‌ساییدند

و کشکاب موردنیاز را درست می‌کردند. برو کشکت را بساب، احتمالاً از همین مراسم شکل گرفته است.

◆ بسته ماندن (باغلی قالماخ)

داماد پس از تحویل گرفتن عروس در ساعتی که بزرگان قوم تعیین می‌کردند، به اتاق عروس وارد می‌شد. این اتاق را گردک اوتاغی (GƏRDƏK OTAĞI) می‌نامیدند که همان اتاق زفاف است. در رابطه با انجام زفاف وظایفی بر عهده عروس و داماد بود که آن‌ها را زن‌های فامیل به عروس و مردان جوان به داماد آموخته بودند.

اگر چنانچه به دلیل اضطراب و ترس و نگرانی و ناآشنا بودن با نحوه انجام وظیفه، هریک از طرفین قادر به همراهی نبود و مراسم زفاف که از اهمیت والایی برخوردار بود، به نحو مناسب انجام نمی‌شد، مشکلاتی برای طرفین و حتی برای دو فامیل پیش می‌آمد.

اگرچه تمام مسائل و پیش‌آمدهای بعد از تحویل عروس را پنهان نگاه می‌داشتند و محرمانه تلقی می‌کردند، ولی همین محرمانه و سری بودن آن دیگران از فامیل و غیره را برای کسب اطلاعات جری‌تر می‌کرد.

عدم توانایی هریک از زوجین در انجام عمل زناشویی را بسته ماندن (باغلی قالماخ) می‌گفتند و این را از ضعف و اضطراب داماد می‌دانستند. درواقع این وظیفه را بر دوش او می‌دانستند و معتقد بودند که او باید بتواند به وظیفه‌اش عمل نماید و باغلی قالماخ و بسته ماندن جنبه سرافکنندگی برای داماد داشت.

معمولاً فکر می‌کردند که یکی از زنان و دختران از روی حسادت و دشمنی، عمل بستن را با گرفتن دعا و طلسم و گره زدن نخ و قفل کردن یک قفل نو و دور انداختن کلید آن انجام داده و باید با گرفتن دعا و باطل‌السحر و غیره آن را باز کرد.

◆ سند افتخار عروس و داماد

تنها وظیفه عروس باکره ماندن او تا شب عروسی‌اش بود و از این مرحله به بعد به عهده داماد بود تا پرده از بکارت همسرش برداشته و این خبر را که به‌منزله موفقیت و پیروزی خود و افتخار و سربلندی عروس می‌دانست با بیرون فرستادن دستمال سفیدی که گوشه‌اش به کمی خون آغشته شده بود به دیگران اعلام می‌کرد.

بستگان داماد پس از شنیدن خبر موفقیت او، شروع به سازوآواز و رقص و پای‌کوبی می‌کردند و پدر و مادر داماد شیرینی پخش می‌کردند. بستگان عروس هم که آن دستمال

سفید را دریافت کرده بودند، از این خبر مسرت‌بخش شاد شده و شادمانی می‌کردند. گویی با شنیدن این خبر تمام خستگی زحمت‌های عروسی را از تن بدر کرده و آن را به‌منزله سند افتخار و پاکی ناموس و شرف خود تلقی کرده و در بقچه‌ای در یخدان و صندوقچه مادر عروس نگهداری می‌کردند.

♦ غذایی به نام مصطفی

مقداری نخود را خیس کرده، پخته و با برنج پخته‌شده مخلوط می‌کنند. سپس آن را با کشک غلیظ مخلوط کرده، رویش نعناداغ زیاد می‌ریزند. این غذا را که سفیدرنگ و بسیار خوشمزه است، مصطفی نامیده‌اند و در فردای روز عروسی در مراسم آسکس ناهاری (ASKƏS NAHARƏ) به مهمانان می‌دهند.

♦ ناهار آسکس (آس کس ناهاری)

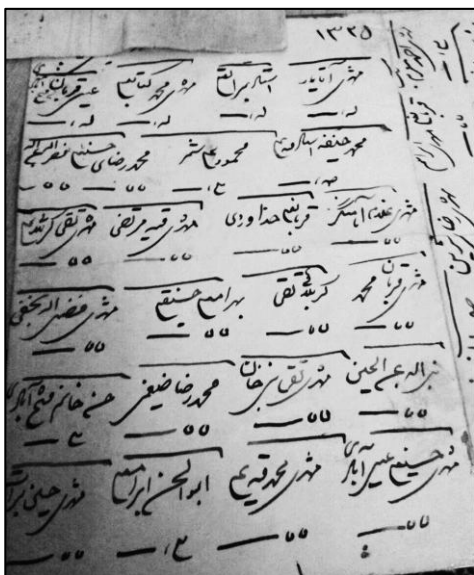
به یاد دارم روز بعد از آوردن عروس، خانواده داماد یک وعده ناهار به مهمانان می‌دادند که به ناهار پیشکشی «آسکس ناهاری» معروف بود. در این وعده که مهمانان زیادی را از اطراف و اکناف دعوت کرده بودند، پس از صرف چای سفره می‌انداختند و پس از گذاشتن نان در سفره، کاسه‌ای مصطفی در مقابل مهمان می‌گذاشتند. ناهار آن روز منحصر به همین مصطفی بود و آن عبارت بود از آش سفتی که از برنج و نخود پخته و با کشک مخلوط شده و بر رویش یک قاشق نعنا داغ ریخته شده بود و معمولاً بسیار هم خوشمزه بود.

پس از صرف ناهار و جمع کردن سفره، یک نفر سینی به دست می‌گرفت و درحالی‌که یک نفر باسواد هم به همراه داشت در اتاق به راه می‌افتاد و سینی را در مقابل مهمانان می‌گرفت.

معمولاً مهمانان سینی را رد می‌کردند و از سینی‌دار می‌خواستند که آن را مقابل فرد بزرگ‌تر و محترم مجلس ببرد و به این ترتیب به همدیگر تعارف می‌کردند تا بالاخره سینی به مقابل کسی که دارای احترام و تمکن مادی و معنوی بیشتری بود برسد.

آن شخص که معمولاً در نظر حضار از احترام و موقعیت والایی برخوردار بود، مبلغی را به‌عنوان پیشکش در سینی می‌انداخت و این مبلغ با صدای بلند در مجلس اعلام می‌شد. این اعلام به‌منزله آن بود که حداکثر رقم فلان مبلغ مربوط به آن فرد است و بقیه نباید

بالا تر از او هدیه کنند. اگر کسی این کار را می‌کرد به معنای بی‌احترامی به او بود و این حرکت جسارت‌آمیز و بی‌ادبانه او منشأ دشمنی و عداوت می‌گردید.



یک نمونه از صورت مبالغ اهدایی میهمانان در روز
آسکس ناهاری به داماد

پس از گرداندن سینی در مقابل تمام مهمانان اعم از بزرگ و کوچک و دریافت تمامی پیشکشی‌ها که معمولاً نقدی بود، مبلغ پیشکش اهدایی هر کس را در یک لیست یادداشت می‌کردند تا صاحب عروسی بر اساس همین لیست مبالغ اهدایی را در عروسی‌های دیگران جبران نماید. استثنائاً در این مجلس خاص به بچه‌ها هم احترام می‌گذاشتند و آن‌هم به این دلیل بود که احتمالاً آن بچه به عنوان نایب پدرش در مجلس شرکت کرده بود تا

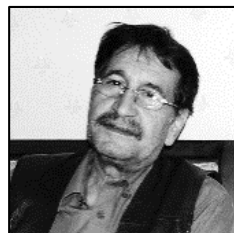
مبلغ پیشکشی را به صاحب‌مجلس اهدا کند.

خدا به شما و همه دوستان خیر و خوشی عنایت کند.

توضیح:

در تنظیم این نوشتار از مطالب کتاب «فرهنگ‌عامه کمیجان» استفاده شده است. در تدوین آن کتاب از منابع متعدد و مقالات گوناگون بهره گرفته‌ام که ضمن قدردانی از نویسندگان، برای اطلاع از اسامی منابع و مآخذ، لطفاً به وبلاگ «فرهنگ کمیجان» www.komijanculture.persianblog.ir و یا کتاب «فرهنگ‌عامه کمیجان» مراجعه فرمایید.

مراسم چؤمچه خاتون در میلاجرد و جلفای آذربایجان یوسف عبدالحسینی



وطن ما ایران، بنا به موقعیت جغرافیائی و پیشینه‌ی تاریخی دارای آیین‌های گوناگون ملی و عقیدتی است که هر یک از آن‌ها در جایگاه خود، از ویژگی خاصی برخوردار است و جای سخن و تحقیق فراوان دارد که در این مقال اندک و این مجال تنگ پرداختن به تمامی آن‌ها ممکن نیست. زیرا هر یک از این رسم‌ها و آیین‌ها ریشه در تاریخ کهن این مرزوبوم دارد و شاخسارش سایه‌گستر این خاک پاک. پس به اندک بسنده می‌کنم و به‌صورت اجمالی به شرح یکی از این رسم‌ها می‌پردازم. به امید آن که ارباب قلم و احباب فضل به یکایک آن‌ها بپردازند و گردوغبار از چهره‌ی آن‌ها برگیرند تا حجتی باشد برای آیندگان. یکی از مراسمی که در سال‌های کم‌آبی و خشک‌سالی در مناطق مختلف ایران با اسامی متفاوت اجرا می‌شده است، آیین یا رسم باران بوده است که در شهری با دو هزار و شش صد سال قدمت به نام میلاجرد، با عنوان آیین چؤمچه خاتون اجرا می‌شده است. بدین ترتیب که یکی از اهالی محل داوطلب شده و عروسکی نسبتاً بزرگ، به شکل اغراق‌شده‌ی نوزاد قورباغه که دوران دگردیسی خود را طی می‌کند و به شکل چؤمچه^۱ (ملاقه) است و هنوز دگردیسی آن کامل نشده است را می‌سازد. پس از آماده شدن عروسک آن شخص آن را به دست می‌گیرد و در کوی و برزن می‌گردد. به در هفت خانه رفته و از اهالی این خانه‌ها لوازم پختن آش رشته‌ی مفصلی را طلب می‌کند. پس از جمع‌آوری مواد لازم با کمک اهالی آش رشته را پخته و سپس آن را از ناودان مسجد محل سرازیر می‌کند. عقیده بر این بوده که پس‌ازاین عمل باران خواهد بارید.

۱- اهالی به این نوع بچه قورباغه چؤمچه خاتون می‌گویند.



این عروسک گردانی همیشه همراه با شعر طنز و آواز شاد اجرا می‌شده است و اشعاری در وصف چۆمچه خاتون و بی‌نواپی او خوانده می‌شده که چند بند آن را نقل می‌کنم:

چۆمچه خاتون چوب می‌خواد، از خدا بارون می‌خواد چۆمچه خاتون روغن می‌خواد، از خدا بارون می‌خواد چۆمچه خاتون آرد می‌خواد، از خدا بارون می‌خواد چۆمچه خاتون آتیش می‌خواد، از خدا بارون می‌خواد	چۆمچه خاتون چۆپ ایستی، خودادان یاغوش ایستی چۆمچه خاتون یاغ ایستی، خودادان یاغوش ایستی چۆمچه خاتون اون ایستی، خودادان یاغوش ایستی چۆمچه خاتون اوت ایستی، خودادان یاغوش ایستی
--	--

لازم به توضیح است که این تمام بندهای اشعار نیست و بندهای مختلف و گوناگونی دارد.

♦ چۆمچه خاتون در جلفای آذربایجان

چۆمچه خاتون در آذربایجان نیز برگزار می‌شده که کمی با مراسم میلاجرد فرق داشته است. یکی از آیین‌های معروف در آذربایجان، رسم چۆمچه خاتون است. آذربایجانی‌ها به قاشق چوبی چۆمچه می‌گویند. مردم هنگامی که با کم‌آبی و عدم نزول باران مواجه می‌شوند، پارچه‌ای رنگین به چۆمچه می‌بندند که نشانی از خاتون است. پس از آن کودکان و نوجوانان با بلند کردن چۆمچه‌های رنگین، در کوچه‌ها به راه می‌افتند و سروده‌های باران‌خواهی سر می‌دهند. عده‌ای نیز با طبل و دهل چۆمچه گردانان را همراهی می‌کنند. باران‌خواهان ضمن باران‌خواهی در شهرها و روستاها می‌چرخند و وقتی به در خانه‌ای می‌رسند، انعام دریافت می‌کنند. در روستاهای جلفا در کنار رود ارس، باران‌خواهان وقتی

به دم در خانه می‌رسند، وسایل موردنیاز پختن آش را جمع‌آوری می‌کنند تا در پایان مراسم، آش باران پخته شود. باران‌خواهان می‌خوانند:

چؤمچه خاتین نه ایستر
الله دان یاغیش ایستر
الی خمیرده قالمیش،
بیرجه قاشیق سو ایستر

چؤمچه خاتون چه چیزی می‌خواهد
او از خداوند طلب باران می‌کند
دستش در خمیر مانده است،
و تنها یک قاشق آب می‌خواهد

آلا داغین بولودو،
یئتیم لرین اومودو
الله سن یاغیش ائيله،
آرپا، بوغدا قورودو

ای ابر کوهستان
و ای امید یتیمان
ای خدای بزرگ تو بارانی بفرست،
که جو و گندم از تشنگی خشکیدند

قیزلار باغا گیدریک،
گول درماغا گیدریک
سن یاغیش اول من بولوت،
یاغا- یاغا گیدریک

دختران، به باغ می‌رویم،
برای چیدن گل رهسپار می‌شویم
تو باران باش و من ابر
و در حال باریدن برویم

یاغیشیم یاغ یاغ
ککیلیم اوزانسین
آنامین بیر دونو وار
یاغیشا بویانسین

باران بار و ببار
تا کاکلم دراز شود
مادرم پیراهنی دارد
ببار تا آن پیراهن خیس باران شود

باران‌خواهان آذربایجانی پس از جمع‌آوری نیازمندی‌های پخت آش، به جای بلندی می‌روند و شروع به پختن آش می‌کنند. آن‌ها آن‌قدر منتظر می‌مانند تا در حین پخت آش، باران ببارد. اگر باران نبارد، کسی لب به آش نزده و آن را در جای بلندی روی زمین خالی می‌کنند. اگر باران ببارد، باران‌خواهان ضمن خوردن آش باران، شادی کنان به روستا بازمی‌گردند.



مقایسه مراسم مونجوق سالماق در برچلو با مراسم مشابه در آذربایجان احسان قاسمخانی

مراسم «مونجوق سالماق» با تفاوت‌های جزئی در تمامی روستاها و شهرهای منطقه برچلو برگزار می‌شود. این مراسم دیرینه که محلی برای پیوند فولکلور غنی ترکان برچلو با باورهای مذهبی مردم منطقه است، هرساله به هنگام شب عید قربان در سراسر منطقه فرهنگی برچلو برگزار می‌شود. با توجه به جایگاه این مراسم ارزشمند در فرهنگ و اعتقادات مردم شهرستان کمیجان، با تلاش گروه فرهنگی- هنری «بیزیم برچلو» این میراث ملی در تاریخ هجدهم دی‌ماه ۱۳۹۶ از سوی «کمیته ثبت ملی میراث ناملموس و حاملان آن» در فهرست میراث ملی ناملموس ایران به ثبت رسید.

باوجود تغییرات جزئی در نحوه برگزاری این مراسم آیینی- فولکلوریک در روستاها و شهرهای مختلف این منطقه، کلیت و هدف از برگزاری این مراسم در نواحی مختلف مشابه یکدیگر است. در ادامه تلاش می‌شود که ضمن بررسی نحوه برگزاری این مراسم در شهرهای کمیجان و میلajرد و روستاهای فضل‌آباد، فامرین و خمارباغی، چگونگی برگزاری مراسم مونجوق سالماق در برچلو با برخی نواحی از آذربایجان مقایسه گردد.

اساس برگزاری این مراسم عمدتاً زنانه بدین‌گونه است که عده‌ای از خانم‌ها در محلی جمع شده و با نیت نمودن در قلب خود یک یا چند منجوق، دکمه لباس، سنجاق، ریگ و یا هر چیز دیگر را به درون یک ظرف سفالی می‌اندازند. این ظرف سفالی در شهر کمیجان با عنوان دووله (DÜVLƏ) و در روستای فضل‌آباد با عنوان مووا (MOVA) شناخته می‌شود. سپس درب این ظرف که حاوی مقداری آب به نماد روشنایی است بسته‌شده و از یک

شوردئنگ^۱ (ŞURDENG) در مقابل قبله آویخته می‌شود. در روز بعد زنان شرکت‌کننده در مراسم مجدداً به محل منجوق‌اندازان مراجعه نمود و با خارج نمودن منجوق‌ها به‌صورت تک‌به‌تک در حالتی که پیش از خروج هر منجوق یک بایاتی توسط فردی خوانده‌شده است، با شناخت منجوق خود، بین مفهوم شعری که خوانده‌شده و نیتی که پیش از انداختن منجوق در دل داشته‌اند، ارتباطی ذهنی برقرار می‌کنند. به‌گونه‌ای که این مراسم نوعی تفأل نمودن به کمک بایاتی‌ها یا همان دوبیتی‌های فولکلوریک ترکی است. بر اساس آنچه از بررسی چگونگی برگزاری این مراسم در برچلو استنباط می‌شود، مشترکات و مبانی اصلی برگزاری مراسم یادشده در سراسر منطقه برچلو عبارت‌اند از:

- ۱- برگزاری مراسم در بازه شب قبل از عید قربان تا روز عید قربان
 - ۲- ریختن آب به درون ظرف منجوق‌اندازان به نماد زلالی و پاکی زندگی
 - ۳- آویختن ظرف سفالین حاوی منجوق از یک ناودانی روبه‌قبله
 - ۴- خواندن بایاتی‌های ترکی در زمان خارج نمودن منجوق‌ها از ظرف منجوق‌اندازی شده
- بررسی اشعار خوانده‌شده در این مراسم گویای این است که این بایاتی‌ها از نظر مفهومی عمدتاً در چهار دسته مشخص قرار می‌گیرند:

الف) اشعار عاشقانه

آغ کۆینگیی یوموشام	کۆینگئی یاشول اوغلان	قیزیل گولئی درلر
اوستونه گول وورموشام	عجب یاراشور اوغلان	مخمل اوسته سرلر
قورخما سئودیگیم اوغلان	آز گل کوجه‌میزدن گئچ	خوش او قیزیی حالونا
یولیینا من دورموشام	آنام ساواشور اوغلان	سئودیگینه وئرلر

ب) استمداد از خداوند و اولیا

درویشم کشکولوم وار	گلیردیم چای ایچینه	یول اسوتونه وار چنار
هر باغدا بیر گولوم وار	سس گلدئی باغ ایچینه	یارپاغئی دینار دینار
چاغوررام یا ابوالفضل	خودام وئره مطلبیم	چوخ گرفتار اولموشام
سن آچان موشکولوم وار	آچولان آی ایچینه	چاتدورسون پروردگار

ج) فراق و در انتظار یار و محبوب بودن

عسگریم کیشمشیم	گندرم گنه گللم	آغ چرقتین باغلاما
جیبیدن جیبه دوشموشم	کافرم دینه گللم	گوژی قوربان آغلاما
خودام نه تر ظولم اولوب	یوز ایل زینناننا ^۱ قالسام	گندرم اوژوم گللم
یاردان جودا دوشموشم	چیخنده گنه گللم	یادلارا بئل باغلاما

د) نفرین نمودن

ایلانا باخ ایلانا	قیزیل اینه نیی ساپی
ایلان گئتدی دولانا	گورسنمز بیزیم قاپی
سنی من نن آیوران	یاری یاردان ائلیین
بالا دی یه دولانا	دیلنسن قاپی قاپی

♦ شرح انجام مراسم

اینکه مراسم منجوق اندازان در خانه چه کسی برگزار شود ممکن است در روستاها و مناطق مختلف کمی فرق داشته باشد. به عنوان یک مثال بر طبق آنچه فولکلورپژوه میلاجردی آقای یوسف عبدالحسینی بیان می کند:

برای برگزاری مراسم شب عید قربان، یکی از فامیل یا اهل محل داوطلب می شود تا این مراسم در منزل او برگزار گردد و از تمامی فامیل و همسایه ها دعوت می کند تا در این مهمانی شرکت کنند. افراد دعوت شده از زن و مرد و کودک شب عید قربان حضور می یابند، تا مقدمات جشن عید قربان را تدارک ببینند. این جشن در دو شاخه جداگانه، مردانه و زنانه برپا می شود که هر یک از ویژگی مخصوص به خود برخوردار است [۱].

در روستای فامرین برای شروع مراسم، سینی حاوی ظرف منجوق اندازان توسط یک دختر مجرد به اتاق میهمانان آورده می شود. این طبق یا سینی خاص در مقابل چند تن از زنان پابه سن گذاشته و با تجربه که در بالای مجلس نشسته اند قرار داده می شود و در این هنگام خانم هایی که طبق مقابل آن ها بر روی زمین گذاشته می شود، باید مبلغی پول را که در زبان ترکی به آن باشلوق (BAŞLUQ) گفته می شود، به عنوان هدیه در سینی دختر آورنده طبق قرار دهند [۲].

بر اساس مطالعات فولکلورپژوه اهل کمیجان آقای محمد کمیجانی (جاوید راد) در کمیجان در هنگام برگزاری این مراسم، داخل ظرف سفالی مونجوق‌اندازان را پر از آب کرده و درون آن چهل عدد گندم و چهل عدد ریگ (بنا به روایتی یک‌صد عدد گندم و یک‌صد عدد جو به نیت بابرکت‌شدن سال) ریخته و سپس هرکس که آرزویی دارد و می‌خواهد آینده‌اش را بداند، یک عدد منجوق یا شیء منحصر به فرد و مخصوص به خودش را در آن کوزه می‌اندازد [۳].



ظرف مراسم مونجوق سالماق به همراه تعدادی دکمه که به عنوان منجوق استفاده می‌شود.

باید توجه نمود که به‌طور کلی در منطقه جزئیات اقلامی که به داخل ظرف سفالی انداخته می‌شود و یا اجسامی که به همراه ظرف سفالی از ناودان آویزان می‌شوند، کمی اختلاف وجود دارد. به عنوان مثال در داخل این ظرف علاوه بر آب که در تمام منطقه مشترک است، ممکن است سکه به نماد ثروت و دارایی، گندم به نماد برکت و گلاب برای معطر نمودن ریخته شود [۲]. همچنین برای مهر و موم کردن درب ظرف از آینه به نماد روشنائی استفاده می‌نمایند و بر روی آینه قرآن و بعضاً به نماد شیرینی زندگی یک قطعه نبات قرار می‌دهند. گاهی ممکن است درب این ظرف را با خمیرترش محکم کنند [۱].



ظرف مراسم «مونجوق سالماق» حاوی آب به همراه آیینه، گندم، کبریت، نبات و سکه

افراد شرکت‌کننده در این مراسم باید مونجوق‌ها یا اشیای خود را به داخل ظرف سفالین ببندازند. الزاماً کسی که می‌خواهد فال او در این مراسم مشخص شود، نباید در مراسم حضور داشته باشد و افراد حاضر در مراسم می‌توانند به نیابت از افراد غایب یک مونجوق در داخل این ظرف ببندازند. وقتی مونجوق‌ها در درون ظرف سفالین انداخته می‌شوند، معمولاً یک نفر از زن‌های باسواد به همراه دفتر و قلمی آنجا نشست و اسم مونجوق انداز، تعداد مونجوق‌های هر فرد و نوع مونجوق را که به نیت آن شخص است یادداشت می‌کند، تا اینکه در موقع درآوردن مونجوق فهمیده شود آن مونجوق متعلق به چه زن شرکت‌کننده‌ای و به نام کدام‌یک از افراد خانواده اوست [۳].

پس از اینکه تمامی مونجوق‌ها در ظرف انداخته شد، درب ظرف را مهر و موم می‌کنند و روبه‌قبله زیر یک ناودان آویزان می‌نمایند. اعتقاد بر این است که تا صبح تمام کسانی که مونجوق درون ظرف دارند، به‌صورت فطری حاجی می‌شوند. زیرا کوزه همراه مهره‌ها، شبانه به مکه می‌رود و کعبه را طواف می‌کند و تا صبح به‌جای خود برمی‌گردد [۱].



ظرف منجوق اندازی شده در حالت آویخته شده
از یک ناودانی



ظرف منجوق اندازی شده و مهر و موم شده
که برای آویختن از ناودانی آماده شده است

فردا روز عید قربان است و تا آن لحظه هم هیچ کس به آن کوزه دست نمی زند. بعد از قربانی کردن گوسفندی که دست و پایش را با حنا رنگ کرده و سروگوشش را با انواع زینت آلات و منجوق تزیین نموده اند، همان افراد صاحب منجوق دوباره در منزل صاحب قربانی گردآمده و بساط روز قبل را برپا می کنند [۳]. در روستای خمرباغی در گذشته افراد شرکت کننده در مراسم در همان منزل تا صبح استراحت می کردند. صبحگاه در مراسم ذبح قربانی سینی و کوزه را می بردند و نبات داخل سینی را به دهان حیوان می گذاشتند. بعد جلوی قربانی آیینی می گرفتند. قرآن دور سر حیوان می گرداندند و آب به آن می داند. پیشانی اش را می بوسیدند و آن را قربان می کردند [۴].

بیرون آوردن منجوق ها هم دارای شرایط خاصی است. به شکلی که یک دخترچه هفت هشت ساله را می آورند و مثل عروس بزرگ می کنند و روی سرش یک روسری بزرگ که به دوواق^۱ (duvaq) معروف است می اندازند تا صورتش را کسی نبیند. ظرف ساخسی یا سفالین حاوی منجوق ها را دم دست دخترچه قرار می دهند تا دخترک پس از باز کردن درب کوزه، با فرمان مجلس گردان، آماده به کار شود و با سلام و صلوات مراسم اصلی را آغاز می کنند. یک نفر که سر و زبان دارتر و خوش حافظه تر از بقیه است، شروع به خواندن یک بیت شعر می کند، و دخترک با اشاره میاندار دست در داخل کوزه کرده و یک عدد منجوق درمی آورد. منجوق به هریک از حضار تعلق داشته باشد، شعر خوانده شده وصف حال آرزوی

۱- در میلارد به این روسری با نقاب لککی (LƏKKÉ) می گویند [۱].

او و پیش‌بینی چگونگی برآورده شدن آن آرزو است و معمولاً با کف زدن و هلهله بقیه حاضران همراه می‌شود و سپس نوبت به شعر بعدی و منجوق بعدی می‌رسد و مراسم تا آخرین نفر به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند. به عبارتی فحوای شعر به‌منزله فال صاحب مهره می‌باشد و کسی که مهره مال او بوده است، از شعر خوانده‌شده فال خود را درمی‌یابد.



مراسم خروج منجوق‌ها از داخل ظرف سفالین که با شعرخوانی و دایره‌نوازی خانم‌ها همراه است.

اشعاری را که در این مراسم می‌خوانند، از اشعار فولکلوریک ترکی (بایاتی) است که سینه‌به‌سینه در بین مردم برچلو منتقل شده و ممکن است که شعرها به‌نوبت توسط حاضران خوانده شود و پس از هر بیت شعر هم امکان دارد آن شعر توسط افراد باتجربه و دانای مجلس مورد تفسیر و تعبیر قرار گیرد.

در میلاجرد، در پایان مراسم آتش رشته تدارک دیده‌شده صرف می‌شود و پس از صرف آتش رشته مهمانان به‌صورت دسته‌جمعی به زیارت امام‌زاده یحیی می‌روند که در میلاجرد به چراغچی معروف است. همچنین در میلاجرد این مراسم با اندکی تفاوت (بدون کوزه و مهره) در بین مردان و به‌صورت جداگانه برگزار می‌شود. مجلس مردانه اغلب با زورآزمایی کردن، کشتی گرفتن، ورزش‌های بومی و همچنین با اجرای تئاتر که عمدتاً در قالب کمدی است، برگزار می‌شود [۱].



پذیرایی از میهمانان در انتهای مراسم با چای و شیرینی محلی

در روستای فامرین بعد از اینکه شعرها خوانده شد و تمامی منجوق‌ها از درون آب درآورده شد و شعرهای صاحبان منجوق مشخص شد، میان نامزدهای میزبانی سال آینده رأی‌گیری می‌شود و یک نفر به عنوان میزبان سال آینده مشخص می‌شود و یک نفر از خانم‌ها مسئول می‌شود که آب متبرک را به دهانه قنات فامرین که در فامرین به دمیر قیه (DƏMİR QƏYƏ) مشهور است بریزد تا به برکت این آب محصولات کشاورزی از آفات و بلاها حفظ شوند [۲].

♦ باورهای رایج پیرامون شب عید قربان

اهالی روستای فضل‌آباد اعتقاد داشته‌اند که در شب عید قربان آب‌های جاری در یک لحظه از حرکت می‌ایستند. اگر فردی در این لحظه در کنار آب باشد و یا حتی در خانه بیدار باشد و آرزویی کند، به آرزوی خود خواهد رسید [۵].

♦ یک بازی رایج در حاشیه مراسم «منجوق سالماق»

در شب عید قربان چه در محیط زنانه و چه در جمع مردانه بازی انجام می‌شده است به این صورت که کاسه‌ای را پر از آب می‌کردند و سپس به دور دو سوزن پنبه می‌پیچیدند و آن دو را بر روی آب می‌گذاشتند. این دو سوزن هر یک نماد فرد و فرد مورد علاقه‌اش

بودند. اگر این دو سوزن در آب فرو نمی‌رفتند و به هم نزدیک می‌شدند، یا به یکدیگر خورد می‌کردند، اعتقاد داشتند که فرد به شخصی که در دل دوست دارد خواهد رسید.

♦ نگاهی به مراسم مشابه در آذربایجان

بایاتی امروزه جزء قدیمی‌ترین نمونه شعری در منطقه آذربایجان شناخته می‌شود که پیشینه‌ای چندین هزارساله دارد و از شهرهای بزرگ گرفته تا روستاهای کوچک و مناطق عشایری دورافتاده، مخاطبین خاص خود را داشته و موردپسند عموم است.

فال گرفتن با این نوع شعر نیز از قدیم‌الایام در آذربایجان مرسوم بوده است. در این نوع فال‌گیری، چند تن از افرادی که بایاتی می‌دانستند دورهم جمع شده و کسی که قرار بود فال او گرفته شود، عددی را در نظر می‌گرفت و بایاتی را که شخصی در عدد موردنظر او می‌خواند، بایاتی او می‌شد. البته از زمانی که این بایاتی‌ها مکتوب شده‌اند، شکل «بایاتی فالی» عوض شده. بدین‌صورت که فردی که می‌خواهد برایش فال بایاتی گرفته شود، عددی را با توجه به تعداد صفحات کتاب عنوان می‌کرد و بعد نسبت به تعداد بایاتی‌هایی که در آن صفحه وجود دارد، عدد بعدی را می‌گفت و آن‌وقت بایاتی به‌دست‌آمده فال او می‌شد [۶].

همه‌ساله با رسیدن به ایام پایانی ماه صفر، زنان در آذربایجان طبق سنتی دیرینه مراسم «مینجیق سالما» و یا همان فالگیری با بایاتی را اجرا می‌کنند. در فرهنگ شفاهی و فولکلور آذربایجان، مراسمات و آداب و رسوم مختلفی وجود دارد که برخی از آن‌ها امروزه نیز در بین مردم این دیار زنده بوده و رواج دارد. یکی از این مراسمات سنتی که در بین مردم آذربایجان، خصوصاً زنان طرفداران زیادی دارد، مراسم «مینجیق سالما» نام دارد. این مراسم که به «کوپه فالی» نیز معروف است، در آخرین چهارشنبه ماه صفر (در میان بعضی از مردم نیز آخرین چهارشنبه سال) انجام می‌گیرد [۷].

در بین مردم آذربایجان از گذشته چنین اعتقادی موجود داشته است که حضرت فاطمه (س) در ماه صفر سختی‌های زیادی را متحمل شده و فرموده‌اند هرکسی پایان این ماه را به من خبر دهد به او مؤدگانی خواهم داد [۸]. به همین خاطر اگر در این ماه چیزی بشکند یا اتفاقی بیافتد، برخی از زنان بر این عقیده‌اند که «الله اوچونجوندن اوزاق ائله‌سین» (خدا سومی‌اش را دور کند). برای همین نیز در روزهای پایانی این ماه برای یک سال خود فالی را می‌گیرند و عقیده دارند که هر چه در فال بایاتی بیاید (بنا به نیتی که دلشان گرفته‌اند) همان می‌شود.

گفته می‌شود، در این مراسم زنان و دختران حاجتمند از یک روز قبل برای حل مشکلات خود یا به نیابت از شخص دیگری، نیت کرده و اشیایی مانند منجوق یا دکمه و ... که خود شخص از

قبل آماده کرده است، در داخل «ساخسی کویه» (کوزه سفالین) حاوی آب می‌اندازند و هنگام غروب همان روز ظرف سفالی را از ستونی بیرون از خانه و روبه‌قبله قرار می‌دهند.
در شهر ارومیه، صبح روز چهارشنبه یکی دو نفر از زنان پا به سن گذاشته به مسجد محله رفته و جهت اجابت دعاها و نذر خود دو رکعت نماز می‌خوانند، در پایان نیز می‌گویند:

سو گۆرموشم یا علی (ع)

یوخو گۆرموشم یا علی (ع)

موشکول ایشیم دوشوبدور

موشکول آچان یا علی (ع)

با دعوت و خبررسانی قبلی بعدازظهر همان روز (آخرین چهارشنبه ماه صفر) زنان (متشکل از اقوام و همسایگان و آشنایان) در منزل یک نفر جمع می‌شوند. برای اینکه کودکان را معصوم می‌دانند دختر بچه خردسالی را کنار کوزه فرامی‌خوانند و نیز چادری را روی سرش می‌اندازند تا ظرف کوزه و محتویاتش را نبیند. بعد یکی از خانم‌های کار بلد از کتاب بایاتی، به‌طور شانس‌ی یک بایاتی می‌خواند. دخترک نیز دست خود را به داخل کوزه برده و به‌طور شانس‌ی یکی از اشیاء انداخته‌شده را بیرون می‌آورد. منجوق متعلق به هر که باشد آن را گرفته و بر اساس مضامین بایاتی خوانده‌شده خوب و بدی نیت خود را تفسیر می‌کند. اکثراً نیز آن را در تکه کاغذی یادداشت می‌کنند، خصوصاً اگر آن «بایاتی فالی» نیابتی گرفته‌شده باشد. نمونه‌ای از بایاتی‌هایی که در این مراسم خوانده می‌شود:

قرنفیل^۱ اویوم- اویوم

دریم قوینووا قویوم

یاغیش یاغار، یئر دویماز

من سندن نئجه دویوم

معنی‌اش این است که دو عاشق به هم خواهند رسید.

قرنفیل قوتودادی

خومار گۆز یوخودادی

غم یتمه غمخوار گؤیلوم

مطلب وئرن خودادی

معنی‌اش این است که هرگز از خداوند ناامید نشویم. خداوند قادر و توانا است.

اوتورموشدوم سکیده،
اورگیم سک - سک ده
اوچ قیزیل آلما گلدی
بیر گوموش نعلبکی ده
معنی اش این است که خبر خوشی در راه است.

آناسی یانار آغلار
حریفی قانار آغلار
آنا دئیر گویرچین
تابوتا قونار آغلار
معنی اش این است که، اتفاق ناگواری برای نامزد آن فرد خواهد افتاد.

عزیزیم وطن یاخشی
کؤینگی کتان یاخشی
غربت یئر جنت اولسا
یئنه ده وطن یاخشی
معنی اش این است که، فرد سفر کرده بازمی گردد.

جان قارداش، جانیم قارداش
آغلادیر جانیم قارداش
باش قویوم دیزین اوسته
قوی چیخسین جانیم قارداش
معنی اش این است که آن نیتی که گرفته‌ای برآورده شدنش سخت است.

آپاردی تاتار منی
قول ائیلهر ساتار منی،
وفالی یاریم اولسا
آختاریب، تاپار منی

معنی اش این است که راهی غربت خواهی شد. در مراسمی مانند این، چیزهایی که بیشتر از هر چیز دیگر دارای اهمیت است، شامل: صله رحم، صمیمیت، دوستی، ارتباط گرم، ارزش‌های اخلاقی، آشنایی بیشتر خانواده‌ها و کودکان با همدیگر، حفظ حرمت بزرگسالان و جمع‌گرایی، و ... است. همچنین برگزاری چنین مراسمات سنتی باعث زنده ماندنشان برای نسل‌های بعدی است [۷].



چگونگی برگزاری مراسم «مینجیق سالما» در آذربایجان [۷]

♦ تفاوت‌های برگزاری مراسم فال بایاتی در برچلو و آذربایجان

همان‌گونه که ذکر شد مهم‌ترین تفاوت برگزاری این مراسم در دو منطقه، زمان برگزاری آن است که در برچلو این مراسم را در روزهای نهم و دهم ماه قمری ذی‌الحجه یعنی از یک روز پیش از عید قربان تا روز عید قربان برگزار می‌کنند، حال این که در آذربایجان این مراسم عمدتاً در آخرین چهارشنبه ماه صفر برگزار می‌شود. همچنین در برخی نقاط آذربایجان قسمت منجوق‌اندازان این مراسم به این صورت است که چند زن با کوزه‌ای در دست به درب منازل افراد مختلف مراجعه می‌کنند و افراد منجوق‌ها را به درون این کوزه می‌اندازند نه این که همگی در یکجا جمع شوند و این کار را انجام دهند.

منابع

- [۱] <http://milajerd.com/>
- [۲] <http://famerinekohan.blogfa.com>
- [۳] کمیجانی م.، ۱۳۹۶. کتاب فرهنگ کمیجان.
- [۴] مصاحبه شفاهی خانم اعظم رسولی با اهالی روستای خمار باغی
- [۵] جباری م.، ۱۳۷۴. جغرافیای روستاهای بخش وفس (بزچلو سابق)، با مرکزیت شهر کمیجان- استان مرکزی (مطالعه موردی روستای فضل‌آباد)؛ دانشگاه خوارزمی.
- [۶] <http://salmasnews1.ir>
- [۷] <http://www.dana.ir/news/>
- [۸] <http://durnanews.ir>

مراسم کوسا گلین در میلاجرد و اردیل یوسف عبدالحسینی

نه قالدی یو نه قالدی
قیرخ گنددی، الی قالدی

در میلاجرد قدیم رسم بر این بوده که در روز چله‌ی کوچک (چهل روز از فصل زمستان گذشته)، چوپانان هر محله‌ای با پوشیدن لباس‌های غیرمعارف به در خانه‌ی اهالی می‌روند و با اجرای نمایش شاد (کمدی) از اهالی پول و مایحتاج دیگر خود را برای گذراندن الباقی زمستان که پنجاه روز می‌باشد، تهیه می‌کنند. برای اجرای نمایش، چوپان لباس چوپانی‌اش را می‌پوشد و با یک کلاه نمدی که دو سوراخ به جای چشم و سوراخی دیگر به شکل دهان بر روی آن بریده شده، صورت خود را می‌پوشاند و از بوته‌ی خار سفید (آغ بوتستا)^۱ (AG BUTTA) به جای مو بر سر و ریش و چانه‌اش می‌بندد و در نقش کوسسا^۲ (KOSSA) که شخصیت محوری نمایش است، ظاهر می‌شود.

شخصیت دیگر این نمایش شاصنم (شاه صنم) است که نقش زن کوسسا را بازی می‌کند. او نیز با پوشیدن لباس زنانه و بستن زیورآلات غیرمعارف، مانند زنگوله و... به دست‌وپاهای خود، به ایفای نقش می‌پردازد. همراه این دو شخصیت اصلی، افراد دیگری همچون دایره‌زن، آوازخوان، حمّال و... نیز دیده می‌شوند که هر یک به‌نوبه‌ی خود بخشی از این نمایش را به خود اختصاص می‌دهند. بعد از آماده شدن گروه با ساز و آواز^۳ در کوچه و

۱- بوته سفید و سبکی که در مقابل ورزش باد هیچ‌گونه مقاومتی نمی‌کند. مو آن سرگشته خارم در بیابان، که هر بادی وزه پیشش گروم (باباطاهر)

۲- کوسا سققل: کسی که درروی گونه مو ندارد و فقط روی چانه‌اش کمی مو روییده باشد.

۳- در بعضی از مواقع این گروه همراه با ساز و دهل حرکت می‌کنند.

محلله‌ها به را می‌افتند و کوسسا و شاه‌صنم رقص کنان وارد خانه‌های اهالی شده و به اجرای نمایش می‌پردازند.



تصویری از برگزاری مراسم کوسا گلین در میلاجرد

این گروه در ابتدای ورود به هر خانه‌ای اول به طرف آغل یا طویله می‌روند و با لگد ضربه‌ای بر در طویله می‌زنند. سپس این بیت را همراه ساز و دهل یا دایره می‌خوانند:

چه مانده، چه مانده	نه قالدی یو نه قالدی
چهل رفت پنجاه مانده	قیرخ گنددی، الی قالدی

و بدین گونه آمدن بهار را نوید می‌دهند و به احشام قول می‌دهند تا پنجاه روز دیگر آن‌ها را از آغل‌های تنگ و تاریک به دامن سرسبز دشت و صحرا خواهند برد. سپس به محل زندگی خانواده می‌روند و در صحن خانه به اجرای رقص و نمایش می‌پردازند و باعث شادی و نشاط اهل خانه می‌شوند. در تمامی این مدت دایره‌زن و آوازخوان با خواندن اشعار طنز کوسسا (کوسه) را ترغیب به رقص و پایکوبی می‌کنند. تمامی حرکات کوسسا و

شاصنم بدون آنکه کلامی بر زبان جاری کنند (پانتومیم)^۱ اجرا می‌شود و با زبان بی‌زبانی از صاحبخانه طلب پول و مایحتاج دیگر خود می‌کنند.
بخشی از اشعاری که در این مراسم خوانده می‌شود بدین قرار است:

کوسسا گلیب هاوآدان،	کوسه به هوای انعام آمده،
بؤرکودور یئل قوواندان	کلاهش از خار (یئل قووان)
کوسسانیی پایون وئیری،	پس سهمی به کوسه بدهید
اؤویز اولسون آبادان	تا خانه شما آباد باشد

این اشعار در چندین بند متفاوت خوانده می‌شود و نمایش کوسسا گلین ادامه می‌یابد. اما صاحبخانه از دادن پول و... خودداری می‌کند تا مدت بیشتری از نمایش لذت ببرد. کوسسا متوجه می‌شود از سازوآواز کاری ساخته نیست و صاحبخانه به این زودی‌ها راضی نخواهد شد. به صنم می‌فهماند تا بمیرد. به‌ناگاه صنم نقش زمین می‌شود و جان می‌دهد. در این هنگام کوسسا رقص خود را با غم و اندوه درهم می‌آمیزد و دور شا صنم می‌چرخد. هم‌زمان با حرکات کوسسا آوازخوان می‌خواند:

شاصنم اؤلمه منم	شاصنم نمیر، این من هستم
اؤپریم دیشله‌منم	می‌بوسمت گازت نمی‌گیرم
شاصنم قورخما منم	شاصنم نترس این من هستم
اؤپریم دیشله‌مرم	می‌بوسمت گازت نمی‌گیرم

و همچنین ابیات دیگری که بعضاً فی‌البداهه از زبان آوازخوان جاری می‌شود. درحالی که آوازخوان شعر می‌خواند، کوسسا دوروبر صنم ورجه‌ورجه می‌کند. درنهایت قد و قواره‌ی صنم را وجب می‌کند و به صاحبخانه می‌فهماند حالا که چیزی به ما ندادی و صنم من را دق مرگ کردی، لااقل خرج کفن ودفنش بده! می‌بینی که هیچ در بساط ندارم. این مرحله، اوج نمایش است. صاحبخانه که حسابی کیفور شده، کوسسا و همراهانش را با پرداخت پول، گندم و مایحتاج دیگر خوشنود می‌سازد. حمّال گندم و آذوقه‌هایی را که از صاحبخانه گرفتند، در توبره یا خورجین می‌ریزد و آوازخوان به نشانه‌ی قدردانی و سپاس،

۱- از نکات درخور توجه در این نمایش، اجرای آن به‌صورت پانتومیم یا نمایش بدون کلام است که یکی از شیوه‌های موردتوجه در تئاتر مدرن در عصر کنونی تلقی می‌شود.

به نسبت موقعیت مالی و طبقاتی، اشعاری در وصف صاحب‌خانه می‌خواند و بار دیگر فضای نمایش شاد می‌شود. کوسسا رقص شادمانه‌ای را دور جنازه صنم آغاز می‌کند و در یک فرصت مناسب با لگد به پهلوی صنم می‌کوبد. صنم درمی‌یابد کلک آن‌ها گرفته و باید برخیزد. به ناگاه جستی می‌زند و هم پای کوسسا به رقص و پایکوبی می‌پردازد و همراه با گروه از خانه خارج می‌شود تا به خانه دیگری بروند. این برنامه تا غروب ادامه می‌یابد.

♦ کوسا گلین در اردبیل

در اردبیل نیز مراسمی نظیر مراسم کوسسا گلین میل‌اجرد اجرا می‌شده است که تفاوت‌هایی باهم داشته‌اند. نوعی از نمایش‌ها و رقص‌هایی که توسط گوسان‌ها اجرا می‌شد مراسمی بود که در آذربایجان به آن کوسا اویونی (رقص کوسا) و در دیگر مناطق ایران به میر نوروزی، کوسه برنشین یا کوسه گردانی معروف بوده است. کوسا در زبان ترکی و کوسه در زبان فارسی به مردی گفته می‌شود که فقط در زنجش موی روئیده و گونه‌هایش بدون مو باشد. چون این مراسم را فردی کوسه اجرا می‌کرده است، این نام را بر این بازی نهاده‌اند و درباره همین نمایش یا بازی و یا سرگرمی، در کتاب «عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات» تألیف زکریا بن محمد بن محمود الکوفی القزونی، چنین آمده است:

روز اول آذر را هرمز خوانند. در این روز سواری کوسج که ریشخند مردم آن عصر بوده، بر خری سوار و جامه‌های کهنه می‌پوشیده و طعام‌های گرم می‌خورده و بدن خود را به داواهای گرم طلا می‌کرده^۱ و ظاهر می‌کرده است بر مردم که او را حرارتی سخت است. و باد بیزنی بر دست گرفته و بر خود باد می‌وزیده و می‌گفته آه گرم است، و مردم بر او می‌خندیده‌اند و آب بر او می‌افشاندند و برف بر او می‌انداخته‌اند. کوسا با صدای بلند خبر تمام شدن فصل زمستان و آمدن بهار را می‌داد و از مردم انعام می‌خواست. مردم نیز چون او را پیک بهار می‌دانستند و آمدنش را به فال نیک می‌گرفتند، در حد توانایی خود به او کمک می‌کردند.

قیشدان چرخدیک یازا گیردیک،

وئرن، وئرن بولوتلارا کؤینک آلاق

با گذشت زمان در کوسا اویونی تغییراتی به وجود آمد. بدین‌صورت که بازیگر نقش کوسا صورتک بز به‌صورت می‌زد و یا کلاهی از پوست بز بر سرش می‌گذاشت که اگر رنگ

۱- طلا کردن: مالیدن و آغشته کردن

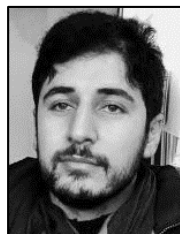
کلاه‌سفید بود بازی را «آغ کوسا» و اگر سیاه بود «قره کوسا» می‌گفتند. گاهی کوسا با زن و بچه‌های خود به در خانه‌ها می‌رفت و به رقص و پایکوبی می‌پرداخت و اشعاری مربوط به ایام نوروز و مبارک بودن این ایام می‌خواند.

آی کوسا- کوسا گل‌سنه
گلیب سلام وئرسنه
چؤمچه‌نی دول‌دورسانا
کوسانی یوللا سالسانا

در نوع دیگری از کوسا اویونی شخصیت نمایشی دیگری نیز وجود داشت که آن را صنم یا گلین می‌خواندند. معمولاً یک پسر نوجوان نقش این صنم یا گلین را بازی می‌کرد که لباس عروسی بر تن می‌کرد، خودش را مانند زنان بزک می‌کرد و روبند بر چهره‌اش می‌زد و همراه کوسا در کوچه‌ها راه می‌افتاد و شیرین‌کاری‌هایی را انجام می‌دادند. این بازی را «کوسا گلین اویونی» می‌گفتند. کوسا اویونی عنوان‌های گوناگونی به خود گرفته که هر کدام به منطقه‌ای اختصاص دارد، مانند: کوسا گلین، ناقالی کوسا، کوسا چوبان، آغ کوسا، قره کوسا و....

علیرغم اسم‌های متفاوت، موضوع اصلی همه آن‌ها یکی است و هدف از اجرای آن‌ها هم ایجاد سرور و شادی در مردم در آستانه سال نو است. سیر تحولی کوسا اویونی باعث پیدایش گونه‌های دیگری از مراسم و نمایش‌های نوروزی در ایران شده است.

افسانه‌های پیرامون شب عید قربان در روستای فامرین مجید رسولی



من از مادرم (ننه‌ام) و هم از چند زن دیگری که الآن در قید حیات نیستند، مانند مرحومه رقیه خانم مادر آقا محمدرضا که خدا رحمتش کند، مرحومه ام‌البین خانم عزیزی همسر مرحوم حاج رمضان عزیزی، مرحومه سیده‌رقیه حسینی همسر مرحوم مشهدی علی عزیزی، مرحومه شاه خانم عزیزی و... که خدا همه آن‌ها را بیمارزد و روحشان شاد باشد و چند نفر دیگر که در قید حیات هستند، شخصاً شنیدم که نقل می‌فرمودند:

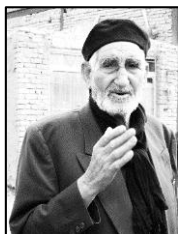
در تپه دمیرقیه (DƏMİR QƏYƏ) که قدمت آن به دوره اشکانیان می‌رسد، آن زمانی که آباد و به شکل یک قلعه بوده است، دختری زیباروی زندگی می‌کرده است که چند نفر از پسران و یا مردان آن زمان این دختر زیبا را بسیار اذیت می‌کرده‌اند و او را مورد ضرب و شتم قرار می‌داده‌اند. تا اینکه یک روز این دختر از ستمی که به او روا داشته می‌شده به خدا شکایت می‌کند و روزی در خواب می‌بیند که کسی به او می‌گوید فردا شب پارچ آبی بردار و برو به دمیرقیه (محل خروج آب قنات فامرین در ۵ متری تپه باستانی) و زمانی که آب از حرکت ایستاد، پارچ را پر از آب کن و هر آرزویی داری بکن تا خدا برآورده کند. این فردا شب که دختر در خواب دیده بوده است مصادف با شب عید قربان بوده است.

فردا شب این دختر به پای قنات می‌رود و تا نزدیکی‌های نیمه‌شب می‌نشیند و منتظر می‌ماند تا آب راکد شود و از حرکت بایستد. تا اینکه خوابش تعبیر می‌شود و آب از حرکت

می‌ایستد و پارچ را پر از آب می‌کند و همان‌جا دعا می‌کند، خدایا اهل این قلعه یا این محل به من ظلم کرده‌اند، آن‌ها را نابود کن که بعد از دعای او این قلعه به تپه‌ای از خاک تبدیل می‌شود و بعد از آن این دختر زیبا از خدا می‌خواهد که به او اجازه دهد تا درون قنات (قنات فامرین) زندگی کند و بتواند هر سال کسانی را که اخلاص بالایی دارند در شب عید قربان ببیند و آن‌ها هم او را ببینند. بر طبق این داستان یا افسانه در قدیم خیلی‌ها برای دیدن این دختر و سنجش ایمانشان در شب عید قربان به دمیر قیه می‌رفته‌اند.

اما چند نفر دیگر از زنان قدیمی فامرین من جمله زن عموی من خانم رحیمه فامرینی می‌گفتند که این دختر نامش نگار خانم بوده و بعد از اینکه از خدا می‌خواهد قلعه را نابود کند و تبدیل به تلی از خاک شود، از خدا می‌خواهد که از شکل انسان خارج شده و آن را تبدیل به فرشته یا پری کند و اجازه دهد که در درون قنات زندگی کند. شایعاتی هم هست که برخی این پری و یا نگار خانم را در شب عید قربان در دمیر قیه روستای فامرین دیده‌اند.

برخی از اهالی روستای فامرین مراسم «مونجوق سالماق» و پارچ آن را بر گفته از این داستان یا افسانه می‌دانند. الله‌اعلم! اما آنچه در این مورد حائز اهمیت است، این مطلب است که این مراسم قدمتی به بلندای تاریخ دارد و امیدوارم که این میراث کهن فرهنگی در نسل‌های کنونی و آینده این خاک پرگوهر توسط دختران و مادران فامرینی زنده نگه‌داشته شود، تا آیندگان این خاک هم به تاریخ خود ببالند و به قول ضرب‌المثل قدیمی: دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما می‌کاریم تا دیگران بخورند.



بسم رب الشهداء والصدیقین

تعزیه و تعزیه خوانی در کمیجان

حاج مسیب جاوید راد

با ۶۰ سال سابقه تعزیه خوانی

با ادای احترام به ارواح پاک و مطهر سیدالشهدا و ۷۲ تن یاران جانبازش و طلب رحمت و شفاعت آن امام همام برای خود و والدینم و تمام کسانی که در جهت برگزاری مراسم آموزنده و مذهبی و مردمی تعزیه همت گماشته‌اند، به ارواح تمام درگذشتگان این دستگاه از خوانندگان و خادمین، سلام و درود و صلوات می‌فرستم و مغفرت آرزو مندم.

اشعار تعزیه که سرگذشت ائمه اطهار و ذکر مظلومیت آنان و خصوصاً سیدالشهدا و هفتاد و دو تن یارانش بود و به زبان ترکی هم خوانده می‌شد، به قدری در اثر تکرار و تکرار هرساله در روح و جان مردم کمیجان اعم از زن و مرد نفوذ کرده بود، که حتی در مواردی با آن گفتگو می‌کردند و مثل اشعار فولکلوریک ورد زبان مردم در هنگام کار و تلاش بود.

درحالی که دختران و زنان در هنگام قالی‌بافی اشعار فولکلوریک می‌خواندند، مردان در حین کار اشعار مذهبی و تعزیه را واگویه می‌کردند و در هنگام درو، آبیاری، خرمن‌کوبی، کوزه‌گری و غیره بود که این اشعار را باحالت محزون با خود زمزمه می‌کردند.

فارغ از جنبه سرگرمی این اشعار، جنبه آموزشی آن در مورد تاریخ اسلام نیز خیلی قوی بوده و در اثر تکرار، مردم و حتی بی‌سوادان نیز اغلب آن شعرها را از حفظ به یاد دارند و وقتی در روز عاشورا کنار یک پیرمرد بی‌سواد عامی نشستهای، می‌بینی که او همراه تعزیه‌خوان اشعار را زمزمه می‌کند و این نشان از کارکرد عظیم این هنر مردمی در یاددادن این واقعه و زنده نگه‌داشتن این خاطره جان‌سوز در ذهن و روان مردم می‌باشد.

روایت می‌کنند که میرزا اصغر نامی که به همراه خانواده‌اش ساکن و اهل کمیجان بوده است، از نوجوانی دارای صدای بسیار رسا و خوبی بوده و استعداد زیادی در امر خوانندگی

داشته است.

وقتی که او نوجوانی بیش نبود، گویا در اثر دوست و دشمنی برادرش را در جریان یک توطئه ناجوانمردانه می‌کشند (از بام سنگی را بر سرش انداخته و او را نا غافل می‌کشند). ملا عبدالله که پدر میرزا اصغر بوده در کمیجان دستش به جایی نمی‌رسد و ناچار برای دادخواهی مستقیماً به دربار می‌رود و تصمیم می‌گیرد به حضور شاه جوان ناصرالدین‌شاه برسد و داد خود را از شاه بخواهد.



تصویر میرزا اصغر رحیل

طبیعتاً برای دو نفر روستایی رسیدن به حضور شاه شاهان سلطان صاحبقران به این راحتی میسر نبوده و پس از پرس‌وجو خبردار می‌شوند که امروز بعدازظهر شاه برای تماشای تعزیه به تکیه دولت مشرف می‌شوند، این اتفاق را از شانس خود دانسته و قبل از همه به محل برگزاری تعزیه در تکیه دولت رفته و به عمود خیمه تکیه دولت تکیه داده و منتظر برقرار شدن تعزیه و آمدن شاه می‌مانند. تعزیه‌گردانان که مشغول آماده کردن خود و صحنه بودند هرازگاهی چشمشان به یک پدر و پسر روستایی که به دیوار تکیه داده بودند می‌افتاد، و از حسن اتفاق جوانک طفل خوان مجلس آن روز غیبت می‌کند و هرچه تعزیه‌گردان منتظر می‌شود، او پیدایش نمی‌شود و زمان هم به موعود برقرار شدن تعزیه نزدیک می‌شده و او در اضطراب و نگرانی به اطراف نگاه می‌کند.

ناگهان چشمش به میرزا اصغر می‌افتد و دوان‌دوان به پیش ملا عبدالله آمده و از او می‌پرسد که آیا پدرش سواد دارد و قادر به خواندن است؟

با این سؤال زندگی میرزا اصغر ورقی تازه می‌خورد و از همان روز او با صدای خودش تعزیه‌خوان اصلی و خواننده ندیم دربار ناصرالدین‌شاه می‌شود و این دوران خوانندگی مدت‌های مدید طول می‌کشد تا او به سن کمال می‌رسد و متوجه نگاه‌های هوسبازانه مادر شاه (ملکه مهد علیا) به خود شده و برای فرار از هرزگی، چند عدد نقشه احداث مسجد و مدرسه برداشته و عطای دربار و درباریان را به لقایشان بخشیده و به کمیجان برمی‌گردد. پس از برگشتن او به کمیجان و احداث مسجد و مدرسه علمیه و یخچال و نقاره‌خانه و ابنیه عام‌المنفعه دیگر، با اربابان کمیجان در ارتباط قرار گرفته و از طریق علاقه‌مندی‌های خانم قدس السلطنه بیات که همسر ابراهیم خان عاصم‌السلطنه بود، برنامه تعزیه‌خوانی را در محله بازار کمیجان تدارک می‌بینند.

خانم قدس السلطنه امکانات خرید لوازم و ادوات راهاندازی تعزیه را در اختیار آنان قرار می‌دهد و تعدادی پرده‌های زردوزی شده خوب از مجالس مختلف تعزیه را تهیه می‌کنند که به نام پرده‌های قدسیه معروف شده بود.

تمام لباس‌هایی که برای تعزیه‌خوانان خریده بودند از لوازم و اجناس عالی و لباس‌های مخصوص و کلاه‌خود و سپر و شمشیرهای خوب و کار درست بوده و از همدان و سایر شهرها تدارک کرده بودند و با این مقدمات تعزیه‌خوانی را در مقابل مسجد جامع آغاز و در ایام محرم و روزهای مناسب مجالس تعزیه را برقرار می‌کنند.

بعد از مدت‌ها که تعزیه در محله بازار و بویوک محله جریان داشت و مردم به تماشای آن عادت کردند، وقتی که حمایت‌های مالی خوانین هم قطع گردید، دیگر مردم خود به‌اندازه کافی نذرونیز داشتند که بتوانند تدارکات تعزیه را به انجام برسانند.

از کسانی که در محله بازار و مسجد جامع تعزیه‌خوانی کرده‌اند، تا آنجا که توانستم اسامی‌شان را به یاد بیاورم و از دوستان بزرگوار تحقیق نمودم، عبارت بودند از:

آقایان محترم، مرحومان کربلایی صادق صادقی و پسرش محمد حنیفه و پسرش عزت که شمرخوان بود، مسیب الفی، مسیب ضیغمی، حاج اسد یزدی، حاج تقی یزدی، علی ضیغمی، خلیل محمدخواه، خلیل یزدی، حاج غلامعباس فخارنیا، ملا موسی یزدی و فرزندان عزت‌الله و میرزا نبی‌الله یزدی و پسرانش نادعلی و محمد، مرحوم محمد رشیدی اباذر شمر و ابراهیم شمر و عبدالله شمر و کربلا وفا بهادری و مشهدی صادق حدادی، کربلایی محمودخان بهادری، حاج فضل‌الله و پسرش حاج علی، قیه فضل‌الله، کربلایی رجب، غلامرضا کمیجانی، حاج علی‌اکبر خان بهادری و پسرش حاج مظفر، میرزا عباس خان پدر حیدر خان بهادری، حاج نظامعلی کمیجانی، حسن یزدی، محمد آقا صادقی، موسی مرادی، اوستا رضا، مختار رجبی، احمدعلی کمیجانی و پدر مرحومش اوستا حسن سلمان، حاج غلامعلی فخارنیا، علی آقا فخارنیا و مشهدی نقی جیران و عزت‌الله یزدی و پسرش مهدی و حاج صادق رحیمی پور و... که سید و سالار شهیدان، امام حسین در روز آخرت برای همه‌شان شفاعت خواهد کرد انشاء الله.

بر امواتشان صلوات و بر زندگانشان سلام و درود باد.

از ابتدای تأسیس تاکنون، تعزیه‌خوانان کمیجان همگی فی سبیل‌الله و به‌رایگان تعزیه خوانده‌اند و ریالی پول از کسی دریافت نمی‌کنند و هزینه برقراری و برگزاری تعزیه منوط به تدارک اقلام و لوازم و ادوات سر صحنه است که اکثریت آن را نیز مردمی که نذر دارند اهداء می‌کنند.

♦ پیدایش تعزیه‌خوانی در محله سراب

در حوالی سال ۱۳۳۷ مسیب جابریان، اکبر آقا تجلی و چند تن از جوانان محله سراب عیسی‌آباد، در اثر تشویق بزرگان محله (سید قاسم حسینی و ...) شروع به شناسایی و یارگیری جوانان مستعد و فراهم نمودن مقدمات به اجرا درآوردن تعزیه می‌نمایند. علت آن کار و تشویق بزرگان محله هم، بنا به قول برخی، این بود که گویا یکی از اهالی محله برای تماشای مراسم تعزیه‌خوانی به محله بازار رفته بود و در جریان تعزیه، ناظم جلسه به وی توهین کرده بود و همین امر باعث راه‌اندازی تعزیه‌خوانی در این محله گردید. یارگیری با حضور آقایان محمدعلی حاجیلو، سید محسن حسینی، علی صفدر عربی، ابوالقاسم بهادری و ابراهیم بهادری، محرم میوه، رمض میوه، قاسمعلی شاهمرادی، یحیی محمدی و تنی چند از جوانان بااستعداد محل انجام و هسته اولیه شکل گرفته و تمرینات ابتدایی خود را، پس از فراغت از کار روزانه و شب‌ها در منزل اکبر آقا تجلی شروع می‌کنند. پس از مدتی تمرین که با حضور اکثریت زنان و مردان محله مورد تشویق و تماشا قرار می‌گرفت، کم‌کم تعزیه‌های کوچک و کم نفرات را به‌صورت آماتور در میدانچه کنار مسجد به اجرا درمی‌آوردند و پس از ۲ سال تمرین بالاخره جرئت اجرای یکسره تعزیه عاشورا به خود داده و به‌اصطلاح قتیل کسماخ^۱ انجام شد.

در طول این جریان از انواع حمایت‌های مادی، معنوی، زبانی، قدمی و قلمی زنان و مردان محله برخوردار بودند و حتی زن‌ها (مرحومه قیه‌خانم بیات) میدان تعزیه را آب‌وجارو می‌کردند و بچه‌ها با آوردن گلیم و جننه پالاس (جل‌وپالاس، نوعی زیرانداز گلیم‌باف را می‌گویند)، اطراف میدان تعزیه را مفروش و برای نشستن تماشاگران آماده می‌کردند و مردان نیز هزینه تهیه ابزار و آلات و ادوات حرب و لباس و علم و کلاه‌خود و غیره را فراهم می‌کردند. برخی از افراد نیز بیش از سایرین در تشویق و حمایت از تعزیه عمل می‌کردند که از جمله افراد خیر و بانفوذ، مرحوم سید قاسم حسینی بود که با مرحوم ذوالفقارخان دارابی اهل و ساکن چهرقان، دوست بود و با اکبر آقا تجلی با او تماس گرفته و قرار گذاشت که ایشان جُنْگ (به ضم ج و معنای مجموعه) تمام تعزیه‌ها را تهیه و تدوین نماید.

۱- کسماخ: به معنای بریدن است اما در اینجا معنای اجرا کردن دارد.



اجرای تعزیه شهادت حضرت علی اکبر (ع)، یحیی محمدی و مسیب جاوید راد

جنگ مذکور با دستخط آن مرحوم و کاغذ و جوهری که این جانب مسیب جاوید راد در اختیارش قرار دادم در یک نسخه تهیه شد، که گنجینه‌ی عظیمی از اشعار ترکی مربوط به بیش از ۲۵ مجلس تعزیه را در خود گردآورده است.

فرزندم اکبر، آن جنگ را با خود به تبریز برد و پنج شش جلد از آن را به روش فتوکی تکثیر کرد و بین علاقه‌مندان خانواده توزیع کرد، گویا به خرج آسیدمحسن حسینی که خودش هم قبلاً تعزیه‌خوان بود و در تاریخ مورد بحث در تبریز ساکن شده بود.

لباس‌دار، خادم، ناظم، سربند، پروکن، لشگر، شاطر، طبال، سنج‌زن، چای ریز، چای پخش‌کن و اسب نگه‌دار و صحنه‌پرداز، نقش‌های اساسی را در جریان تدارک و راه‌اندازی و برگزاری و اجرای تعزیه به عهده داشتند و افراد زیادی آماده و داوطلب انجام این امور بودند. از آن جمله: مرحوم علی‌اصغر عربی، مرحوم محمد بهادری، عزیز اصغر شاهمرادی، مرحوم عباس محمدصادق معروف به شیخ عباس قمی و پسر مرحومش احمد خدابخشی و مرحوم ذبیح‌الله بهادری و مدققی بهادری از مهارت بالایی در این امور برخوردار بودند.

به‌ویژه باید از مرحوم مشهدی احمد بهادری که از همان ابتدا طبال و طبل‌زن بود، یاد کنم. این اواخر هم عده‌ای از جوان‌ها مسئولیت امور صوت و الکتریسیته را به عهده گرفته‌اند که از اهمیت بالایی برخوردار شده است، چون با توسعه بلندگو، کم‌کم صدای تعزیه‌خوان‌ها و نوحه‌خوان‌ها مثل آب قنات، آن‌چنان فروکش کرد و ته افتاد که دیگر بدون بلندگو، حتی افراد کنار دست آن‌ها هم قادر به شنیدن صدایشان نبودند، درحالی‌که در گذشته، بدون بلندگو آن‌چنان با صدای بلند می‌خواندند که صدایشان تا آن‌طرف ده هم می‌رسید و شنیده می‌شد.



اجرای تعزیه روز عاشورا محمدقلی صفری، یحیی محمدی و سید عباس حسینی

♦ اشعار تعزیه

اشعاری که در تعزیه‌های کميجان (چه در محله بازار و چه در محله سراب) توسط تعزیه‌خوانان خوانده می‌شود، از نظر زبان به زبان ترکی می‌باشد و از نظر ساخت دارای دو روایت متعلق به شاعران آمره‌ای است:

اول: روایت ملّا احمد.

دوم: روایت ملّا اسدالله که «مخلص» تخلص می‌کرده است.

در رابطه با ملّا اسدالله داستانی نقل می‌کنند: که یک روز که او خسته و کوفته از کار روزانه برمی‌گشت درحالی‌که بسیار تشنه شده و لب‌هایش داغمه بسته بود، در روستای آمره به کنار چشمه معروف داشدان می‌رسد و شخصی را می‌بیند که در کنار چشمه بر روی سنگی نشسته بود.

وقتی آن شخص ملّا اسدالله را می‌بیند و متوجه تشنگی او می‌گردد، جامی را که در دست داشت از آب چشمه پر نموده و به او تعارف می‌کند، ملّا اسدالله جام را از دستان او گرفته و آن را سرمی‌کشد و یکسره تا آخر می‌نوشد. ملّا اسدالله پس از خوردن آب و سیراب شدن، وقتی سرش را به اطراف برمی‌گرداند تا از او تشکر کند، او را نمی‌یابد و از این واقعه سخت به تعجب و هراس می‌افتد.

از آن روزبه بعد قریحه شعری در وجود ملّا اسدالله سر باز می‌کند و شروع به سرودن اشعاری در مرثی و ماتم و مدح و عزای امام حسین می‌کند و اشعارش را به مردم عرضه

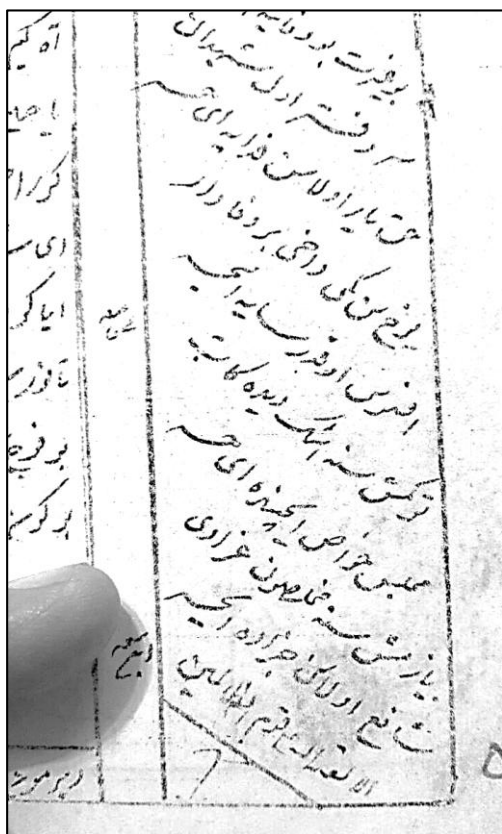
می‌کند و مردم آن‌ها را در سینه‌ها حفظ می‌کنند و مجموعه آن اشعار را کلام ملّا اسدالله می‌گویند.

ملّا احمد هم یکی از راویان و سرایندگان اشعار پرسوزوگداز در مدح و ثنای ائمه و عزای امام حسین بوده و اشعار او را به نام کلام ملّا احمد می‌نامند و در منطقه برچلوی اراک به این نام معروف است. مجموعه اشعار پرسوزوگدازی که ملّا احمد و ملّا اسدالله سروده‌اند و گردآوری شده، به همت یکی از مردان کمیجان و با حمایت مالی چند تن، به‌وسیله آقای ذوالفقارخان دارابی چهرقانی در سال ۱۳۸۹ هجری قمری، گردآوری و در یک جنگ دست‌نویس شده است. این کتاب دست‌نویس را



نمونه‌ای از نسخه‌های تعزیه‌خوانی در محله سراب

ذوالفقارخان کتاب بکاء الباصرین نامیده است و آن را به حاج مسیب جابریان (جاویدراد) و حاج اکبر تجلی که حامی وی بوده، تقدیم کرده است. مرحوم اکبر جاویدراد کتاب دست‌نویس مذکور را با خود به تبریز برد و از روی آن با همکاری مرحوم سیدمحسن حسینی، چند نسخه به روش افست تکثیر و به بستگان و تعزیه‌خوانان هدیه کرد و اصل دست‌نویس کتاب مذکور در حال حاضر در اختیار خانواده مرحوم آقای سید محسن حسینی در تبریز نگهداری می‌شود.



قسمتی از کتاب بکاء الباصرین چاپ ۱۴۰۲ هجری قمری در تبریز
به خط مرحوم ذوالفقارخان دارابی چهرقانی

متأسفانه کتب تکثیرشده فاقد ثبات رنگ و جوهر بوده و پس از هر بار استفاده مقداری از رنگ آن به دست و لباس خواننده چسبیده و ابیات کتاب روزبه‌روز پریده‌رنگ‌تر و کم‌رنگ‌تر می‌شوند. امیدوارم در فرصت مناسبی بتوانم تمام آن را تجدید چاپ نمایم تا عمر بیشتری داشته باشد.

ملاً اسدالله در پایان مجلس عاشورا از مجالس کتاب مذکور به تخلص خود اشاره نموده و برای خویشتن طلب مغفرت و شفاعت می‌نماید.

ذوالفقارخان ۲۶ مجلس از مجالس تعزیه که سروده‌های ملاً اسدالله آمره‌ای به زبان ترکی است، گردآوری و در آن مجموعه با خط زیبایی به نگارش درآورده است. قابل‌ذکر است که

مجلس عابس و شوزب دو بار ضبط شده است و درواقع كتاب مذکور حاوی ۲۵ مجلس تعزیه می باشد. اخیراً از حاج صادق رحیمی پور و ایضاً از آقای علی یوسفی شنیده ام که آقای شیخ عزت الله محمدی از معمین و محترمین آمرهای ساکن شهرستان قم، نسبت به جمع آوری و چاپ اشعار ملّا احمد و ملّا اسدالله در سه جلد اقدام کرده است که موجب خوشحالی و شادی ام شد و انشاءالله به پدر و مادرش خیر عاقبت و آخرت نصیب گردد. در یکی از ابیات نیز به تخلص «شایق» اشاره شده است.

بکاء الباصرین
در مصائب و عزاداری اباعبدالله الحسین (سید الشهدا)
بقلم: مرحوم ذوالفقار خان دارابی
به سفارش: حاج اکبر تجلی و حاج مسیب جاویدراد
جمع آوری و تحریر ۱۳۸۸ هجری قمری در چهرقان
شهرستان کمیجان
تکثیر و صحافی ۱۴۰۲ ه.ق. در تبریز
سید محسن حسینی - مرحوم اکبر جاویدراد
تألیف و تنظیم برای چاپ مجدد: محمد کمیجانی (جاویدراد) سال ۱۳۹۰

مشخصات کتاب بکاء الباصرین

♦ تذکری به ذاکران و مرثیه خوانان حضرت اباعبدالله الحسین (ع)

بنده خودم به تعزیه به همین صورتی که هست علاقه دارم و باور دارم که بسیاری از مردم از طریق همین تعزیه خوانان و اشعار تعزیه با اسلام و تاریخ آن و سیرت ائمه آشنا شده اند و خودم را به هیچ وجه شایسته و در جایگاه تذکر و توصیه نمی دانم، بلکه چند سطر را از کتاب زندگانی امام حسین نوشته سید هاشم رسولی محلاتی خطاب به ذاکران اهل بیت رسول الله (ص) نقل می کنم:

گاهی برخی از مرثیه سرایان و شاعران اهل بیت روی علاقه شدید به این خاندان و تحت تأثیر قرار گرفتن آن مصائب جان گداز از خود بی خود گشته و اشعاری را که به راستی

می‌توان گفت از اعماق جان‌شان تراوش می‌کند نه از قلم و زبان، می‌سرایند و شاید بدون توجه آن‌ها را به ائمه (ع) یا نزدیکان ایشان نسبت می‌دهند.

در صورتی که این‌ها زبان حال است نه بیان مقال زیرا هیچ اثری از آن‌ها در احادیث و روایات نیست، ولی برخی مرثیه‌خوانان خیال می‌کنند که هرچه در اشعار و مراثی آمده حتماً سندی و منبعی داشته که آن شاعر بر طبق آن سروده است. اما همان‌گونه که گفته شد، این‌گونه نیست. از این‌رو انتظار می‌رود حضرات محترم مرثیه‌خوانان و ذاکران حضرت اباعبدالله (ع) احتیاط را مراعات کرده و هرگاه شعر یا مرثیه‌ای را که خدای ناکرده اطمینانی به صحت آن ندارند می‌خوانند، در وقت نقل کردن به صورت زبان حال بخوانند که خدای نکرده گرفتار نشوند و به جای ثواب گناهی انجام ندهند.

اشعاری که شاعران (ملاً احمد و ملاً اسدالله) و کاتب در رابطه با خودشان سروده‌اند: در گوشه گوشه کتاب بکاء‌البصرین اشعاری از قول کاتب و نویسنده اشعار و همچنین از قول سراینده و سرایندگان اشعار آورده شده است و در این قسمت برای گرامیداشت یاد و نام و خاطره آن عزیزان که به این وسیله خدمت بسیار زیادی به آستان مقدس حسینی و عزاداران حسینی نموده‌اند، آن اشعار را می‌آورم.

در انتهای مجلس تعزیه عالم ذر عبارات زیر را می‌خوانیم:

اولاندا روز جزائی خودای لیل و نهار
باغیشلا جرمینی بو کاتبین به هشت و چهار

در انتهای مجلس وفات ابراهیم (پسر حضرت رسول اکرم) می‌گوید:

بو اهل مجلسی، بو کاتبیله، فرد جواد
همیشه ائیله‌گینن دین احمده ارشاد
علی‌الخصوص بو احمد (شاعر) که ذکره ذاکردیر
علی و آل علی در گهپینه چاکردیر.

- در انتهای اشعار مجلس حجه الوداع، شاعر از زبان فاطمه صغری این چنین سروده است:

یاخشی خوار اولدون نظردن دوشدون ای کعبه قیزی
اعتنا ائتمز سنه، بو قوم و خویشین فاطمه
سطح غبرا^۱ ایچره من بیر کاتب چشم‌انتظار

۱- غبرا: تورپاق، سطح غبرا: یثر اوزو

کیم اولور روز جزادا دادخواهین فاطمه
علی لعنته الله علی قوم الظالمین

در انتهای اشعار مربوط به مجلس شهادت مسلم بن عقیل در قصر ابن زیاد و بر بالای بام
دارالحکومه کوفه در دو بیت شاعر از قول و زبان مسلم چنین می گوید:
حسین وصالینه هر صبح و شام چکدیم آه
اقول و اشهدو الا اله الا الله
نصیب قیل دیبه احمد، اؤلنده یالله
محمد است رسول و علی ولی الله

در خاتمه مجلس شهادت طفلان مسلم، درحالی که دو طفلان مسلم بر همدیگر در رفتن
به سوی مرگ سبقت می جویند، شاعر در دو بیت از زبان محمد ابن مسلم اظهار می دارد:
ای حارث ستمگر، ای ظالم جهول
قوی من دئییم شهادتیمی ائيله سن قبول
کاتب زاره خودایا ائله نظر
چوخ امیدی واردی سندن دادگر ائله قبول
اقول و اشهد و ان لا اله الا الله
محمد است رسول و علی ولی الله

در انتهای مجلس تعزیه ثعلبیه در دو بیت کاتب برای خود طلب عفو و مغفرت می نماید:
کمال حسرتی ایله، کاتبین ائدر تحریر
اولاندا روز جزا، عفو ائدین اونا تقصیر

در انتهای مجلس لشکرکشی و شهادت حر علیه الرحمه آورده است:
تؤکמוש سنه اشک دیده کاتب
مجلس خواص ایچینده ای حر
یازمیش سنه مخلصین عزای
شافع اولاسن جزاده ای حر
الا لعنته الله علی القوم الظالمین

در آخرین بیت مجلس تعزیه عابس و شوذب چنین سروده است:

یارب باغیشلا جرمینی بو کاتبین امان
محشر گونونده خوار ائیلهمه نزد شیعیان
علی لعنته الله علی القوم الظالمین

در بیت آخر تعزیه جان‌گداز شهادت عباس باب الحوائج سروده است:
حسین مصیبتینی ثبت اندیم به ناله و آه
باغیشلا جرمینی بو کاتبین سن ای الله
در آخرین بیت مجلس شهادت طفلان زینب از زبان محمد بن جعفر در حق کاتب چنین
می‌خوانیم:

اولاندا روز جزا ای خودای فرد صمد
باغیشلا حشر گونی کاتبی به حق احد

در انتهای مجلس رحلت فاطمه صغری، از قول دختر امام حسین چنین به دعاگویی
می‌پردازد:

بزرگوار خودایا یثتیر حسینه منی
شهید لاله کفن نور هر دو عینه منی
گوژوم یولوندا قالب گلمه‌دی علی اکبر
باغیشلا جرمینی بو کاتبین سن ای داور

.....

دئییم که اشهد و ان لا اله الا الله
محمد است رسول و علی ولی الله
الا لعنته الله علی القوم الظالمین.

یوم هشتم ذیحجه یک هزار و سیصد و هشتاد و هشت تحریر یافت.
در اشعار پایانی مجلس شهادت امام حسن مجتبی شاعر این‌گونه حاضرین را دعا می‌کند:

بزرگوار خودایا بسوز و آه حسن
به حرمت جگر چاک تشنه‌کام حسن
به حق جلوه‌گه دشت کربلای حسین
به رنگ سبزی سبزی جلوه‌گاه حسن

بو مجلس اهلینی بیر یئرلی آغلیانلارینی
 باغیشلا حشرده سن ای اومیدگاه حسن
 بزرگ، کوچک و مرد و زن و سیاه و سفید
 غریب و بومینی عفو ائیله اول گواه حسن
 خصوص احمد ذاکر کی گۆزده گۆز یاشین
 تۆکر همیشه وفادن به خاک پای حسن
 بو دودمانه که هر صبح و شام ذاکردیر
 باغیشلا جرمنو یارب به قربگاه حسن
 تمام خلقه اولور پیشوا رسول الله
 گنه دوباره دئییم لا اله الا الله
 محمد است رسول و علی ولی الله

سه سنه ۱۳ ماه ذیحجه الحرام ۱۳۸۸ قمری ید اقل ذوالفقار دارابی متخلص در تحریر
 وادار کاتب.^۱

در اشعار پایانی مجلس شهادت حمزه سیدالشهداء در جنگ احد، شاعر این گونه حاضرین
 و بانی مجلس و خود را دعا می کند:

بو اهل مجلسی سن ای خودای ذوالمنت
 عزا توتانلاری سن ائیله داخل جنت
 علی الخصوص که مخلص حزین دل افکار
 واریدی چشم شفاعت به حق هشت و چهار
 یئتیشدی چون بو مقامه کلام غم فرجام
 معطل اولدی قلم والسلام والا کرام
 الا لعنته الله علی القوم الظالمین

۱- این جمله به همین صورت در کتاب ثبت شده است.

علم گردانی / طوق گردانی در روستای فضل آباد جواد قاسمخانی^۱



روستای فضل آباد در ۵ کیلومتری شرق شهر کمیجان و در مسیر جاده کمیجان به فراهان قرار دارد. زبان مادری اهالی این روستا مشابه اکثر روستاهای منطقه برچلو ترکی است. از دیرباز به دلیل علاقه مردم این روستا به خاندان پیامبر اسلام (ص) آیین‌های مذهبی چون مراسم عزاداری ماه محرم با شور و شوق خاصی در این روستا برگزار می‌شده است و مداحان و تعزیه‌خوانان روستا در رسای اباعبدالله الحسین (ع) و یاران وفادارشان به نوحه‌خوانی و سوگواری می‌پرداخته‌اند.

یکی از مراسم اصلی رایج در دسته‌های عزاداری این روستا (که البته در بسیاری از روستاها و شهرهای منطقه برچلو رایج است) حمل علم عزاداری در پیشاپیش دسته عزاداران است. از قدیم‌الایام این روستا دارای دو علم عزاداری بود که هر یک از آن‌ها در یکی از دو مسجد روستا نگهداری می‌شد. ساختار این دو علم بدین شکل است که هر کدام از یک تنه درخت بلند تشکیل شده‌اند که معمولاً به دور آن پارچه‌ای سبزرنگ پیچیده شده و در رأس آن یک سمبل دست وجود دارد. از بدنه این تنه یعنی از زیر محل اتصال دست تا قسمت پایینی علم، تعداد زیادی روسری یا لچک زنانه و یا انواع و اقسام پارچه آویزان شده است.

۱- جواد قاسمخانی در سال ۱۳۶۳ در روستای فضل آباد متولد شد. او فارغ‌التحصیل رشته مدیریت بازرگانی در مقطع لیسانس از دانشگاه پیام نور اراک است. علاقه و تبحر اصلی ایشان در امور هنری است و توانمندی ویژه‌ای در تولید مصنوعات چوبی اعم از منبت کاری و تولید سازهای موسیقی دارند.



تصویر قدیمی از مراسم علم گردانی (طوق گردانی) در روستای فضل آباد. نفر دوم از راست: مرحوم حاج محمد آقا شمشیری علمدار قدیمی هیئت عزاداری روستای فضل آباد

جریان روسری‌های گره زده شده به تنه این علم این است که به علت احترام و قداستی که مردم محلی برای این علم قائل هستند، هر زمانی مشکلی در زندگی شان داشته باشند، با نیت کردن در دل خود، پارچه‌ای یا روسری به آن می‌بندند و پس از گرفتن حاجتشان آن روسری را که از نظرشان متبرک شده برای خود نگه می‌دارند. گاهی اوقات هم افراد و خانواده‌ها بدون اینکه این روسری را باز کنند، آن را وقف این علم می‌کنند. با توجه به چوبی بودن تنه اصلی علم و تخریب آن توسط عوامل طبیعی، معمولاً هر چند سال یکبار این تنه را عوض می‌کنند.

در ادامه به بررسی مفهوم واژه طوق در فرهنگ‌های دهخدا، عمید و معین می‌پردازیم.
در فرهنگ دهخدا چنین آمده است:

توغ واژه‌ای ترکی است به معنای علم و نشان. چیزی است از عالم علم که شکل پنجه بر سر آن نصب کنند و آن بر دو گونه است، یکی چتر طوق از عالم علم لیکن کوتاه‌تر از او که قطاسی چند برافزایند و دوم هم از آن عالم، لیکن درازتر.



علم کنونی مسجد جامع روستای فضل آباد

در فرهنگ عمید آمده است:

اسمی ترکی و قدیمی است به معنای علم، پرچم، رایت و علامت. علم بزرگی است که در ایام عزاداری پیشاپیش دسته حرکت می دهند و بر سر آن شکل پنجه است و دو طرف پنجه را با پره های بزرگ و شال های ترمه زینت می دهند.

بر اساس فرهنگ معین:

توق واژه ای ترکی و به معنای پرچم است. طوق غلم بزرگی است که بر سر آن پنجه است و در ایام عزاداری پیشاپیش دسته حرکت می دهند.

آن گونه که از موارد بالا برمی آید طوق و طوق گردانی بخشی از فولکلور و فرهنگ ترکان بوده است که گره خوردن آن با شئون دین اسلام و آیین های عزاداری محرم، رمز ماندگاری و پایداری این سنت است. طوق گردانی نه تنها در روستای فضل آباد و منطقه برچلو بلکه در بخش وسیعی از ایران رایج است. در ادامه به بررسی چند مورد از این نمونه ها خواهیم پرداخت.

♦ طوق گردانی در استان گلستان

یکی از نشانه‌های مهم کربلا، علم و یا طوق است که مردم گلستان در عصر روز پنجم محرم مراسم علم یا طوق‌بندان را اجرا می‌کنند. دسته‌های عزاداری که هر مسجد، هیئت و دسته‌ای برای خود یک علم دارد، علم را در خیابان‌ها و کوچه‌های اطراف می‌گردانند. هنگام شکل‌گیری دسته‌ها، ابتدا علم و پرچم‌ها را پیشاپیش دسته به حرکت درمی‌آورند و پشت سر آنان سینه‌زنان به‌صورت دایره‌وار به حرکت خود ادامه می‌دهند و پشت سر مردان، زنان و کودکان حرکت می‌کنند و اشعاری که از سوی مرثیه‌خوانان خوانده می‌شود به‌طور هم‌صدا می‌خوانند. دسته به هر خانه‌ای که می‌رسد، اگر اهالی آن خانه نذری داشته باشند، دستمال، روسری و یا شالی به علم می‌بندند و اسفند دود می‌کنند که به این کار علم‌بندان می‌گویند. همچنین برخی از خانواده‌ها اگر نذر داشته باشند، به هنگام ورود علم گوسفند قربانی می‌کنند [۱].



مراسم طوق‌بندان در استان گلستان

♦ مراسم طوق گردانی در ساوه

آیین طوق گردانی یکی از آیین‌های سنتی در عزاداری ماه محرم در شهرستان ساوه است که مردم این دیار عزاداری سرور و سالار شهیدان را در روز سوم محرم الحرام با آن آغاز می‌کنند. این مراسم با حضور پرشور مردم و عزاداران حسینی در مرکز شهر و امامزاده سید علی‌اصغر (ع) این شهر برگزار می‌شود و هیئت‌ها از نقاط مختلف شهر به سمت مرکز شهر و آستان امامزادگان (ع) حرکت می‌کنند. هیئت‌های سینه‌زن و زنجیرزن طوق یا علم آن هیئت را به خانه‌یکی از صاحبان نذر انتقال داده و پس از ذبح گوسفند توسط صاحب نذر، طوق را با آب و گلاب شستشو می‌دهند. درواقع این مراسم فرصتی است تا خیرین و صاحبان نذر، کمک‌های خود را برای برپایی مراسم عزاداری اهدا کنند.

توق یا علم‌ها پس از شستشو همراه با نوحه‌خوانی و مرثیه‌سرایی با تشریفات خاص برای ادای سلام به بارگاه امامزاده سید علی‌اصغر (ع) ساوه منتقل می‌شود و قبل از برپایی طوق گردان توسط جوانان، افرادی که نذر و حاجتی دارند، به آن دخیل می‌بندند. عزاداران حسینی پس از ادای سلام و احترام در این بارگاه مقدس، طوق را به هیئت‌های عزاداری برمی‌گردانند و حرکت دسته‌های سینه‌زنی به‌طور رسمی از این‌رو آغاز می‌شود [۲].

♦ طوق گردانی در خراسان جنوبی

علم مهم‌ترین نشانه عزاداری است که قبل از اسلام و اوایل اسلام وجود داشته و در زمان‌های گذشته از لوازم جنگی به شمار می‌آمده است. مورخان ذکر می‌کنند؛ که امام حسین (علیه‌السلام) نیز علم و پرچم‌هایی داشته و در زمان مأمون در لشکر اسلام علم‌هایی به نام «علم سیاه» متداول بوده که مأمون آن‌ها را برانداخته و در زمان سلجوقیان نیز سپهسالاران علمی را به نام «طوق» داشته‌اند. علم از دو قسمت پایه و طوق تشکیل شده که پایه‌های آن از دو تا ۲۰ متر متغیر است و بیشتر آن‌ها دو تا پنج‌متر است. علم پوشش پارچه‌ای دارد که به آن پیراهن علم می‌گویند و به رنگ‌های سبز، سیاه، سفید و روشن است. به بالای علم‌ها طوق وصل است و به زیر طوق دستمال‌های زیادی متصل می‌شود که اکثر آن‌ها توسط مردم تهیه می‌شوند. طوق علم انواع گوناگونی دارد که مشهورترین آن پنجه، قپه، سرطوق و نخل است. در بیرجند علم از مهم‌ترین و اصلی‌ترین علائم عزاداری است و مردم برای آن احترام بسیار قائل هستند. مراسم علم بندان یا علم‌بند در بیرجند و

روستاهای این شهرستان در روزهای مختلف دهه نخست محرم از جمله روز اول، دوم، سوم، چهارم و هفتم انجام می‌شود.

در روستای درخش، علم بندان مراسمی است که در روز چهارم محرم الحرام انجام می‌شود، به گونه‌ای که علم‌بندها در مسجد جامع درخش گرد هم می‌آیند، علم‌ها را گرفته و تا عصر عاشورا همراه عزاداران در مراسم حمل می‌کنند. هرکدام از علم‌ها به نام یکی از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) نام‌گذاری و برپا می‌شود و به این ترتیب ۱۲ علم به نام ۱۲ امام و دو علم به نام حضرت فاطمه زهرا (سلام‌الله) و قمر بنی‌هاشم حضرت ابوالفضل العباس (علیه‌السلام) در مراسم خاص با پارچه‌هایی به رنگ‌های مختلف پوشانده می‌شود. بعد از آن پارچه‌هایی که مردم محل برای برطرف شدن گرفتاری‌ها و مشکلاتشان نذر علم‌ها کرده‌اند، بانظم و رنگ‌بندی خاصی بر روی علم‌ها بسته می‌شود و در همین زمان نوحه‌سرایی و مداحی در مجلس برپا است. با برافراشته شدن علم‌ها مراسم سینه‌زنی و عزاداری امام حسین (علیه‌السلام) هم آغاز می‌شود [۳].



جمعی از طوق‌گردانان در استان خراسان جنوبی

منابع:

<http://www.kasebeamin.ir/news/state/state-culture/> [۱]

http://narkhabar.ir/pishnahadi_news/ [۲]

<http://www.shabestan.ir/detail/News/> [۳]



باورهای عامه رایج در کمیجان (ایناجلار) فاطمه سلطانی

۱. در زمان قدیم اعتقاد داشتند که یک مرد نباید از بین دو زن عبور کند چون بر او چله می‌افتد.
۲. اعتقاد داشتند اگر کسی لبه‌های قیچی خالی را به هم بزند منجر به بروز دعوا خواهد شد.
۳. وقتی نوزادی به دنیا می‌آمد بالای سر او یک لیوان آب می‌گذاشتند و وقتی فردی به دیدار مادر و نوزاد می‌آمد، دست خود را به درون لیوان آب می‌کرد و به سر نوزاد و مادر او می‌پاشید. اعتقاد داشتند این کار از خفه شدن نوزاد جلوگیری خواهد کرد و از چله افتادن به نوزاد جلوگیری خواهد نمود.
۴. قالب چوبی خشت را بر سر در ورودی خانه اضافه می‌کردند و اعتقاد داشتند که این کار مانع از چله افتادن بر کودک خواهد شد.
۵. پیاز را روی قیچی می‌گذاشتند و بالای سر کودک می‌گذاشتند.
۶. اعتقاد داشتند زنی که تازه زایمان کرده را نباید تنها بگذاری چون او را آل می‌برد.
۷. اعتقاد داشتند اگر به لباس زن زائو سنجاق بزنی جن و آل خواهد ترسید و آسیبی به او نخواهند رساند.
۸. گفته می‌شد که خیلی نباید در سفره نان ریزریز کرد، چراکه به تعداد تکه‌های نان فرد صاحب بچه خواهد شد.
۹. اگر نان سوخته بخوری پول پیدا خواهی کرد.
۱۰. اگر می‌خواهی دعا یا نفرینت مستجاب شود، زیر ناودانی دعا یا نفرین کن.
۱۱. بر روی گربه آب نپاش دستت زگیل درمی‌آورد.
۱۲. وقتی شغال سروصدا می‌کند اگر کفش‌ها را برعکس کنی سروصدایش قطع خواهد شد.

۱۳. حضور جغد بر روی دیوار و یا درخت یک خانه خوش‌یمن نیست باید در مقابل آن آینه و قرآن گذاشت.
۱۴. اگر صبح زود روی گرگ را ببینی در کارت موفق خواهی شد.
۱۵. اگر صبح زود خرگوش ببینی در کارت موفق نخواهی شد.
۱۶. اگر هر دو دستت را به چارچوب در بگیری دعوا رخ می‌دهد.
۱۷. اگر آب جوش را به ورودی خانه بریزی جن‌ها را خواهی سوزاند و آن‌ها تو را اذیت خواهند کرد.
۱۸. اگر بازی بیر بیرلر (یه قل دو قل) انجام دهی قحطی می‌آید. چون به جای باران از آسمان سنگ می‌بارد.
۱۹. نباید دست‌ها را بغل کنی چون بدیمن است و مراسم ختم نزدیکان را به یاد می‌آورد.
۲۰. نباید در قیچی را روی زمین باز گذاشت چون منجر به دعوا می‌شود.
۲۱. اگر ماه نو را دیدی بلافاصله به قرآن، گل، سنگ عقیق و آینه نظر کن تا آن ماه برای تو ماه خوبی باشد.
۲۲. اگر می‌خواستند مرغشان بر روی تخم‌ها بنشیند تا همگی جوجه شوند، فردی را که اعتقاد داشتند دستش سبک است می‌بردند تا او مرغ را بر روی تخم‌ها بگذارد.
۲۳. اگر شب ظرف‌ها را نشوری جن در آن ادرار می‌کند.
۲۴. اگر در سفره ظرف‌ها کنار هم چیده شوند میهمان خواهد آمد.
۲۵. اگر در داخل استکان چای تفاله‌ای از جنس ساقه چای بیفتد اعتقاد داشتند که میهمان خواهد آمد.
۲۶. اگر صبح زود در خانه کسی ساغساغان بخواند اعتقاد داشتند که خبر خوبی در راه است. مثلاً برای کسی میهمانی خواهد آمد.
۲۷. وقتی فردی برای مدتی برجایی خیره می‌شود، نشان می‌دهد که چشم‌انتظار است و مسافرش در راه است.
۲۸. یاکریم را اذیت نکنید نفرین می‌کند.
۲۹. گربه سیاه‌رنگ نماد جن است. اگر چشمتان به آن افتاد بسم‌الله بگویید.
۳۰. وقتی بچه‌ای ختنه می‌شد زایده حاصل از ختنه را بر سر یک قطعه چوب کرده در شکاف دیوار قرار می‌دادند.
۳۱. وقتی دندان کسی می‌افتاد آن را در شکاف دیوار قرار می‌دادند.

ساغساغان (زاغچه) در فولکلور

برچلو

احسان قاسمخانی



اشاره: این نوشته اولین بار در شماره ۸۴ (دیماه ۱۳۹۵) نشریه ائل بیلیمی و تماما به ترکی منتشر شده بود، در تنظیم مجدد آن یافته‌های جدیدی نیز افزوده گردید، ضمناً ترجمه فارسی توضیحات متن نیز برای راحتی بیشتر برخی خوانندگان اضافه شد.
هئیت تحریریه

ساغساغان قوشو بورچالی خالقی‌نین فولکلوروندا اؤنملی بیر یئری وار. بؤلگه‌ده بئله بیر اینانچ وار کی ساغساغانین ساققیداماسی‌یلا قوناق گلمگین آراسیندا بیر ایلگی وار. بؤلگه‌نین اوشاق شعرلری آراسیندا آشاغیدا گلن بو ایکی قیسا شعرده ساغساغان آدی گلیب، بیرینجی شعرین آچا بیلمه‌دیگیم سئحیرلی دوپوملری وار:

(۱)

واریانت فضل آباد / فضل آباد واریانتی

ال ال اپنک^۱

ألدن چیخدئ کپنک

ساییم، سویوم ساخساققان

چیلله دیدئ بونئ کس

واریانت کمیجان / کوموزان واریانتی

.....
چئلله دیدئ چک بونئ (محمد کمیجانی (جاوید راد))

واریانت میلاجرد / میله‌گئرد واریانتی

.....
چئلله دیدئ بونئ چک (یوسف عبدالحسینی)



ساغساغان

ترجمه فارسی: پرنده ساخساققان یا زاغچه در فولکلور مردم منطقه برچلو جایگاه مهمی دارد. در منطقه باوری رایج است که سر و صدا کردن این پرنده پیام آور آمدن یک میهمان برای شخصی است که این پرنده در منزل او می خواند. در دو شعر کودکانه زیر که متعلق به این منطقه است نام این پرنده ذکر شده است، در شعر اولی گره های سحر آمیزی هست که موفق به گشایش آن نشدم.

(۲)

فضل آباددا ائشیتدیگیم باشقا بیر شعرده بئله دئییلیر:

ساخساققانوم ساققوللاما

هر نه دیسم دوققوللاما

قوربان اولوم فال آغزیا^۱

قندئ سنینیر^۲ سال آغزیا

۱- قدیم فال اوچون "قولا ق آسدیا" گندرلر، نه ائشیتسه لر او اولاجاق دئیردیلر، ایل آخیر چرشنه آخشاملاری هرکس آغزینی خیره آچمالی ایدی کی نیت اندیب قولا ق آسان اولسا، اونا پیس اولماسین. اونونچون آغزینی خیره آچانا، خوش یمن اولانا فال آغیزلی دئیرلر، گوروندوگو کیمی فال آغیزلی ساغساغان دا خلق اینانجلا رینا گوره خوش یمن بیر قوشدور. (ع. ص.)

قدیم ها برای تفأل فالگوش میرفتند، اعتقاد داشتند که هر آنچه بشنوند اتفاق خواهد افتاد، در چهارشنه سوری ها هر کس بایستی زبان خود را به فال نیک می گشود، تا اگر احیاناً کسی در آن اطراف نیت کرده و فالگوش ایستاده باشد برایش بد نشود. به همین دلیل به کسانی که همواره زبان به خیر می گشودند "فال آغیزلی" (کسی که دهان و زبانش فال است) میگویند. چنانچه ملاحظه میشود زاغ فال دهان نیز طبق باورهای مردم پرنده ای خوش یمن است.

۲- سیندیر

ترجمه فارسی: در شعر دیگری که خطاب به زاغچه در فضل آباد شنیده‌ام چنین گفته می‌شود:

ساغساغان من آواز مخوان / هر چه گفتم غر نزن / من به قربان دهان چون فال تو شوم /
قند و شکر بشکن و در دهانت بگذار!

(۳)

جناب حسن بی شهبازی، ساغساغانین خنجین فولکلورونداکی یئریندن دانیشارکن، یازیر:
خنجینده بیرینین دامینا ساغساغان قونسا، او ائوه قوناق گله جگینه اینانارلار. ساققیدلایینجا
ائو اهلیندن بیرى (بو اکثرا قیز اوشاغی اولور) گرک ساغساغان اوچون بو میصراعلاری اوخویا:
ساخساققان جان خئیردی خبر
خوش گلمیشی گوژیم اوسته
قارداش لریم تویونده (البته خیردا قارداشین آدین دئمه لی ایدی، یوخسا ساغساغان کوسر
ایمیش!)

یاغلی بوغارساق^۱ آتارام

ترجمه: آقای حسن شهبازی در مورد جایگاه این پرنده در فولکلور خنجین چنین می‌گویند:

در خنجین وقتی این پرنده بر بام خانه کسی می‌نشیند آن را نشانه آمدن مسافری می‌دانند.
وقتی شروع به آواز خواندن می‌کند، یکی از اعضای خانه که عمدتاً دختر خانواده است، باید
برای پرنده این شعری را بخواند که ترجمه‌اش چنین است:

ساغساغان جان انشاله که خبر خوشی داری / تو به روی پشمان من خوش آمدی / در
عروسی برادرانم (البته باید نام کوچکترین برادر را می‌گفتند و گرنه ساخساققان قهر می‌کرد!)
/ برایت روده چرب و چیلی میاندازم.

سنت جالب و زیبای پشم‌چینی گوسفندان در روستای فامرین مجید رسولی

یکی از سنت‌های دیرین در روستای فامرین پشم‌چینی گوسفندان در شصت روز بعد از نوروز می‌باشد. این سنت در طول تاریخ همواره در روستا اجرا می‌شده است. از آنجایی که یکی از شغل‌ها و ممر درآمد اهالی روستای فامرین دامداری، بخصوص گوسفند و میش‌داری می‌باشد، و یکی از محصولات سنتی این کار تولید پشم است، عمده تولید پشم روستا برای استفاده شخصی اهالی روستا و مازاد آن برای فروش به خریداران غیربومی می‌باشد.

با گذشت شصت روز از فصل بهار که در گویش محلی به آن «آتموش» یعنی «شصت» گفته می‌شود، کم‌کم هوا رو به گرمی می‌رود و گوسفندانی که زمستان را در طویله گذارنده بودند و پشم‌های آنان رشد کافی کرده است، اینک در اوایل خردادماه آماده چیدن می‌شوند. ولی قبل از چیدن پشم باید گوسفندان را ابتدا با آب حمام داد و به‌نوعی شست که کثیفی‌ها و آلودگی‌های چندماهه زمستان برطرف شود. ضمن آنکه چیدن پشم همراه با درد و رنج برای حیوان و همچنین سختی و مشقت برای دامداران نباشد. در گذشته دامداران از قیچی‌های مخصوص پشم‌چینی که به «قترخلیق» یعنی قیچی پشم‌چین مشهور بود استفاده می‌نمودند که دارای دو لبه بزرگ همانند قیچی بود و معمولاً طول آن به ۴۰ تا ۵۰ سانتی‌متر می‌رسید. با این قیچی‌ها یک نفر در طول یک روز می‌توانست حداکثر ۱۵ تا ۲۰ گوسفند را پشم‌چینی کند. پس از شستن گوسفندان دو تا سه روز بعد پشم‌چینی آغاز می‌شود و این تأخیر به دلیل خشک شدن پشم گوسفند می‌باشد.



شستشوی گوسفندان پیش از عملیات پشم‌چینی (عکاس: محمد رسولی)

در گذشته‌های نه‌چندان دور که «قترخلیق» باب بود برای سرعت بخشیدن به چیدن پشم گوسفندان، معمولاً فامرینی‌ها به کمک هم می‌رفتند و هرکدام به ترتیب و گروهی پشم‌چینی را انجام می‌دادند. این کار باعث سرعت بخشیدن در پشم‌چینی می‌شد. بنابراین دامداران هر محله تصمیم می‌گرفتند که در روز معینی تمام گوسفندان یک دامدار هم‌محله‌ای را پشم‌چینی کنند تا همه گوسفندان محل پشم‌چینی شوند. ولی امروزه با پیشرفت تکنولوژی و تولید انواع و اقسام متنوع ماشین‌های برقی مخصوص پشم‌چینی، سرعت کار بسیار بالا رفته و پشم‌چینی تعداد قابل توجهی از گوسفندان تنها در ظرف چند دقیقه انجام می‌شود و این روش از هر لحاظ بهتر از روش سنتی است و وقت کمتری را می‌گیرد و علاوه بر آن بر حیوان زبان‌بسته کمتر آسیب می‌رساند.

در روش سنتی هنگام پشم‌چینی به دلیل کند بودن کار پشم‌چینی پای گوسفندان را یا می‌بستند و یا توسط یک نفر نگه‌داشته می‌شد که پشم‌چین کار خود را انجام دهد که هم‌زمان بیشتری می‌برد و هم اگر حیوان تکان می‌خورد باعث می‌شد که تکه‌ای از پوست گوسفند توسط قیچی بریده شود و حتی دچار خونریزی و عفونت شود و در برخی از مواقع باعث تلف شدن دام می‌شد و به دامداران خسارت وارد می‌کرد. این موضوع همیشه در بین گوسفندان در فصل پشم‌چینی مرسوم بود و کمتر گله‌ای از گوسفندان را در فصل بهار و خردادماه پس از پشم‌چینی مشاهده می‌کردی که آثاری از زخم بریدگی قیچی هنگام پشم‌چینی بر پیکر این حیوانات نجیب و دوست‌داشتنی نباشد که امروزه با قیچی‌های برقی این موارد تقریباً نزدیک به صفر است و جای شکر دارد که موجب حیوان‌آزاری نمی‌شود.



فرآیند پشم‌چینی (عکاس محمد رسولی)

پس از چیدن پشم گوسفندان، پشم‌های چیده‌شده عمدتاً توسط زنان نجیب فامرینی شسته می‌شد و پس از شستن برای چند روز زیر آفتاب در حیات‌خانه و یا پشت‌بام‌خانه پهن می‌شد تا خشک شود. پس از خشک شدن آن‌ها را با دست از هم جدا می‌کردند (به‌نوعی شبیه پنبه‌زنی) که باعث می‌شد پشم نرم و قابلیت تبدیل شدن به نخ را داشته باشد. بخشی از پشم‌ها با دوک‌های دستی تبدیل به نخ‌های پشمی می‌شد و از آن نخ‌ها زنان هنرمند فامرینی جوراب‌های ضخیم و بلوزها و شال‌ها و دستکش و... گرم و کاملاً طبیعی می‌بافتند و در زمستان سرد فامرین آن‌ها را استفاده می‌کردند. همچنین از پشم نخ قالی‌بافی که به آن «خامه» نیز می‌گویند، تولید می‌کردند و پس از رنگرزی در بافت قالی‌ها از آن استفاده می‌نمودند. از بخشی از پشم نیز تشک‌ها و متکاهای پر از پشم گوسفند که هم گرم و هم نرم بودند درست می‌کردند و از آن‌ها استفاده می‌کردند. هر میزان که پشم که اضافی می‌آمد معمولاً به خریداران فروخته می‌شد.

در گذشته در جهیزیه دختران و نوجوانان فامرینی همیشه تشک‌ها، شال‌ها، متکاهای لحاف‌های پشمی گرم که در گویش محلی به آن «یورغان» می‌گویند جز لاینفک آن بود. با این تفاوت که همه آن‌ها وطنی و ساخته دست مادران و دختران فامرینی و حاصل زحمات پدران و پسران فامرینی بود. هرچند اکنون همانند سابق این امور رونق ندارد، ولی هنوز هم عده‌ای از فامرینی‌ها تسلیم منسوجات ماشینی نشده‌اند و هنوز از سنت‌های گذشته و هنرهای بومی خود و محصولات وطنی استفاده می‌کنند.



باطولاما غلامرضا کمیجانی

وقتی بچه بودم و خداوند بزرگ به خانواده ما فرزندی عنایت می کرد، گهگاه مادرم مرا به خانه لقاء باجی می فرستاد تا باطولاما را بگیرم و بیاورم. وقتی می آوردم، می دیدم که او یک ظرف آب می آورد و باطولاما را داخل آن می زد و آن آب را بر روی بچه می پاشید. می پرسیدم:

- این کار برای چیست؟

می گفت:

- این باطولاما است. اگر آب آن را بر روی بچه بپاشیم، چله‌ای که بر روی او افتاده است را باطل می کند. مادرم زمانی می فهمید بر روی بچه‌ای چله افتاده است که گریه می کرد و شیر نمی خورد.

همین کار را روی زن زائو هم انجام می دادند. بعضاً در مورد شوهرانی که در منزل بداخلاقی می کردند هم از باطولاما استفاده کرده، آب آن را در چهارگوشه منزل می پاشیدند. این اصطلاح رایج بود که زن خانه می گفت:

- من صدقم را به این باطولاما بسته‌ام و از آن شفا می خواهم.

در یک مورد که من خودم شاهد بودم، الاغی داشتیم که پس از زاییدن به علت این که لگد می زد، کسی نمی توانست پیش آن برود. ولی ما با آب باطولاما آن را درمان کردیم. باطولاما یک برگه دعا می باشد که اصلاً خوانده نمی شود و آن را با یک تکه چرمی جلد کرده‌اند. این باطولاما الآن در دست لقا باجی است و به گفته خودش از مادر شوهرش به او رسیده و مادر شوهرش هم می گفته که آن را از مادر شوهرش دریافت کرده و شاید قدمت

چند صدساله داشته باشد. اکنون روی جلد چرمی آن یک پلاستیک دوخته‌اند که از بین نرود. به گفته لقا باجی چند سالی هست که مشتری آن بسیار کم شده است.



خانم فرخ لقا کمیجانی که باطولاما را در دست گرفته
فرخ لقا خانیم کمیجانی الینده باطولاما - ۷۵ یاشیندا، دوغولوب یاشادیغی یئر: کوموزان



باطوللامای پیچیده شده با نایلون / نایلونا بورونموش باطولاما

سنت «وارا اولماق» در روستای فامرین مجید رسولی

یکی از سنت‌های بسیار خوبی که از گذشته در تاریخ روستای فامرین خود را جا کرده است، سنت مشارکت و همکاری در کارهای مختلف بین اهالی روستای زیبای فامرین می‌باشد که از آن جمله می‌توان به سنت «وارا اولماق» (VARA OLMAQ) اشاره کرد که در بین همسایه‌ها و اهل محله‌های مختلف مرسوم بوده و هست.

اما «وارا اولماق» چیست ؟

از آنجایی که روستای فامرین در طول سده‌های گذشته تاکنون در منطقه یکی از قطب‌های تولیدات کشاورزی و دامداری بوده است و از این نظر توانسته است جایگاه ویژه و ممتازی را برای خود کسب کند، بنابراین در اکثر خانه‌های فامرین می‌توان تعداد قابل توجهی حیوانات اهلی مشاهده نمود که همین مسئله سبب شده است که برای فرآورده‌های لبنی اعم از شیر و ماست و کره محلی و... در گذشته چاره‌ای اندیشیده شود. لذا از سال‌های بسیار دور زنان فامرینی برای بهره‌وری بیشتر از این موضوع و استفاده مناسب از شیر از هوش و ذکاوت خود استفاده کرده‌اند تا برای استفاده از لبنیات خود به‌خصوص شیر، راهکاری بسیار جالب و زیبا تدبیر کنند و آن اینکه سنت «وارا اولماق» را طراحی کرده‌اند.

در این تدبیر به‌جای این که هر کس مقدار شیر گوسفندان و گاوهای خود را به‌تنهایی تبدیل به لبنیات کند که این امر وقت و هزینه‌های زیادی را تحمیل می‌کند و از طرفی سودآوری و راندمان پایینی دارد. ضمن آن که مثلاً در دوره یک‌ماهه امکان این که هر خانواده بخواد به‌تنهایی انواع و اقسام لبنیات را در حجم بالایی هم برای مصرف خانواده

خود و فروش به بازار داشته باشد میسر نبوده است، بنابراین زنان همسایه طبق سنت «وارا اولماق» دورهم جمع می‌شدند و به تعداد نفراتی که بودند تصمیم می‌گرفتند در طول چند روز شیرهای دام‌های خود را به نوبت و ترتیب به یک نفر داده تا آن فرد و همسایه بتواند با در اختیار داشتن شیر، محصولات لبنی بیشتری برای خود و فروش و یا موارد دیگر داشته باشد.

مثلاً ۸ همسایه تصمیم می‌گرفتند در یک دوره زمانی ۶ ماهه مازاد شیر خود را به صورت دوره‌ای در پنج روز اول به یک نفر بدهند و پنج روز دوم به نفر بعدی الی آخر... بنابراین چون دوشیدن گاو و گوسفند در روستای فامرین در دو نوبت صبح و عصر انجام می‌شود، شیرها را جمع می‌کردند و هرروز صبح به خانه آن همسایه‌ای که نوبتش بود می‌برند و شیر را تحویل آن فرد می‌دادند.

نحوه محاسبه شیر در آن زمان‌هایی که واحد لیتر و گالن و... هنوز باب نشده بود در نزد زنان فامرین به این گونه بوده است که از شاخه‌های خشکیده درخت یا بوته مو که همانند انگشت بندبند می‌باشد استفاده می‌کردند که به آن‌ها به گویش محلی له‌له (LƏLƏ) می‌گویند که ارتفاع آن حداکثر سی تا چهل سانتی متر می‌باشد. در کل دوره از چند عدد له‌له به تعداد روزها استفاده می‌شده است. مثلاً اگر روزهای دوره ۵ روزه بوده برای هر نفر پنج ۵ عدد و اگر بیشتر بوده به تعداد آن افزوده می‌شده است. ظرف شیر و یا طشت مخصوص شیر به زبان محلی فامرینی لانچا (LANÇA) هم یکی بوده و برای همه از آن استفاده می‌شده و از له‌له یکسانی هم استفاده می‌شد است. نحوه محاسبه آن به این شکل بوده که پس از اینکه هر فرد شرکت کننده در وارا اولماق شیر خود را می‌آورد درون طشت شیر می‌ریخت و یکی از له‌له‌ها را می‌آوردند و آن را در داخل طشت شیر قرار می‌دادند و اندازه شیر به هرکجای له‌له می‌رسید آن را با نخ می‌بستند و به وسیله آن علامت گذاری می‌کردند تا اینکه در هر نوبت فرد آورنده شیر به همان میزان به تحویل گیرنده بدهد.

له‌له‌ها نقش اساسی در اندازه گیری شیرهای جمع شده توسط همسایه داشته و مهم‌تر از همه اینکه له‌له‌ها نزد تحویل گیرنده شیر می‌ماند نه تحویل دهنده آن و این اعتماد آنان را به یکدیگر نشان می‌داد و حکایت از صداقت و درستی این مردم داشت که حتی کوچک‌ترین شکی به یکدیگر نداشتند. علیرغم اینکه به راحتی علامت گذاری‌های روی له‌له‌ها می‌توانست به میزان چند لیتر شیر را کم‌وزیاد کند ولی اصالت و فرهنگ و تمدن

غنی روستانشینان فامرینی هرگز اجازه نمی‌داد که حتی فکر چنین کاری در ذهن زنان فامرینی رسوخ کند.

له‌له علاوه بر کارکرد اندازه‌گیری شیر و مایعات پا از گلیم خود فراتر گذاشته و در ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های محلی فامرینی نیز خود را جای‌داده است به‌طوری‌که در روستای فامرین به فردی که در هر کاری دخالت کند گفته می‌شود: «مگر له‌له شده‌ای که در همه کارها دخالت می‌کنی».

این سنت حتی تا چند سال پیش نیز در روستای فامرین حفظ‌شده بود ولی متأسفانه و یا خوشبختانه با خرید شیر توسط کارخانه‌های لبنی منطقه دیگر هویت خود را از دست داد و فرزندان و آیندگان روستای فامرین باید از این پس این سنت را در تاریخ غنی فامرین جستجو کنند.

نقل از وبلاگ فامرین کهن:

<http://famerinekohan.blogfa.com/post/13>

مراسم سوت آشی (آش شیر) در فریس آباد

ابراهیم فریس آبادی



شیوه مراسم به این روش بود که معمولاً در نیمه دوم اردیبهشت یا نیمه اول خرداد خانم‌ها با جمع‌آوری شیر گوسفندان برای پختن آش شیر که با ترکیب شیر و بلغور گندم درست می‌شد، یک روز جمعه را مشخص می‌کردند و آماده می‌شدند. اول صبح بچه‌ها را می‌فرستادند برای گرفتن جای مناسب در کنار مظهر قنات اصلی (هرزو) و هرکس تلاش می‌کرد که نزدیک آب جای مناسبی بگیرد.

سپس خود خانم‌ها با کمک اعضای خانواده وسایل موردنیاز مثل زیرانداز، ظروف، وسایل چای و غیره به محل موردنظر می‌رفتند و مشغول پخت‌وپز آش شیر می‌شدند و مردها که از اول صبح برای جمع‌آوری هیزم به صحرا رفته بودند، حدود ساعت ده و نیم یا یازده از صحرا برگشته و کنار قنات می‌آمدند تا آش شیر خوشمزه‌ای که همسرانشان و خانم‌های فامیل درست کرده بودند را بخورند و رفع خستگی از جسم و جان نمایند. بچه‌ها کاسه‌های پر از آش را که داغ بودند در درون آب قرار می‌دادند تا خنک شود. متأسفانه این رسم از دهه شصت به بعد از بین رفته و دیگر برگزار نمی‌شود. نکاتی که در این مراسم حائز اهمیت بود:

۱- شور و شادی که در نوجوانان و کودکان بود یک خاطره شیرین را برای آن‌ها رقم می‌زد.

۲- افرادی که بی‌بضاعت بودند در این روز بیشتر موردتوجه قرار می‌گرفتند.

معمولاً تا ساعت یک الی دو تعریف و شوخی ادامه داشت و بعداً به خانه برمی‌گشتند و خاطرات روزهای شیرین زندگی تا مدت‌ها در ذهن‌ها باقی می‌ماند.
یادش بخیر



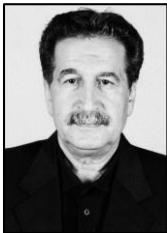
عکس مربوط به مراسم سوت آشی در سال ۱۳۴۵

نمونه‌های منظوم

نظم اورنکلی

(ترانه‌ها، سوگواره‌ها، آوازهای کار، بایاتی‌ها،
لالایی‌ها، نوحه‌ها / ماهنیلار، آغیلار، نغمه‌لر،
بایاتیلار، نازل‌مالار، لایلالار، نوحه‌لر و..)

- بایاتی‌های میل‌جرد. یوسف عبدالحسینی
- بایاتی‌های از کمیجان. شیذر کمیجانی
- بایاتیلار و بیر نئچه باشقا فولکلوریک شعر. احسان قاسمخانی
- بایاتی‌های کمیجان. افسانه رادان
- چند بایاتی از کمیجان. محمد امین مهرپرور
- نوحه ادبیاتیندان. غلامرضا کمیجانی
- چاوش‌خوانی مخصوص عروس‌بران در عیسی آباد. ولی الله خسروبیگی
(عاشیق درویش)



بایاتی‌های میلاجرد

یوسف عبدالحسینی^۱

بخشی از این بایاتی‌ها ملهم از محدودیت‌های اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و... هستند، چنانچه میدانیم ارتباط مستقیم بین دو جنس مخالف در ادوار پیشین تقریباً ناممکن بوده است. در این وضعیت تنها راه ارتباطی آن‌ها از راه دور و بسیار محدود بوده است. در بخشی از این سروده‌ها مکان‌هایی مثل: باغچه، باغ، بام و... برابر شخصیت‌های گنجانده‌شده در این ابیات قرار دارند و بهانه‌هایی مانند عنصر مکان نقش اساسی را ایفا می‌کنند، هویت پیدا می‌کنند و بخشی از زندگی می‌گردند.

{«بایاتی»ها یا دوبیتی‌های ترکی الفاظ بی‌تکلف و روانی هستند که عشق‌ها و آمال و آرزوهای مردمان ترک را در محتوای خود جای‌داده‌اند. این بایاتی‌ها درواقع اساس کلام موسیقی فولکلور ترکان را که سرچشمه افکار توده‌های گذشته این ملت است، تشکیل می‌دهند. تنوع و رنگانگی مضمون از جنبه‌های برجسته و مشخص بایاتی‌های ترکی است. ضمن آنکه عشق جایگاهی ویژه در بایاتی‌ها دارد. عشقی که در بایاتی‌ها جان می‌گیرد و بارور می‌شود، عشقی است قابل لمس که از راز بقای حیات سرچشمه می‌گیرد و با احساسات پسندیده انسان دوستی جاری می‌شود.

۱- یوسف عبدالحسینی زاده ۱۳۳۸ در روستای میلاجرد از توابع استان مرکزی است. دوران کودکی را در زادگاهش سپری کرد و در سنین ۶ تا ۷ سالگی، در موجی از مهاجرت‌ها که از روستاها به شهرها در حال وقوع بود، به همراه خانواده به تهران مهاجرت نموده و ترک زادگاه رخ داد. او که در خردسالی، آموزش مکتب‌خانه‌ای و قرائت قرآن را فراگرفته بود، تحصیلاتش را تا مقطع دیپلم به صورت متفرقه و در مدارس شبانه ادامه داد. زندگی در شهری چون تهران و مناسبات این زندگی، هرگز خاطرات و یادها و تعلق خاطر او به زادگاه مادری را کمرنگ نکرد. او در همه این سال‌ها، با کوشش و علاقه شخصی، به مطالعه، تحقیق و گردآوری مطالب مرتبط با فرهنگ فولکلوریک و ریشه‌های زبانی و کلامی آن منطقه پرداخته است. همین‌طور سرودن اشعاری در قالب‌های نو از دیگر فعالیت‌های ادبی او بوده است. حاصل این کوشش‌ها هم‌اکنون به صورت مجموعه‌ای شخصی گردآوری شده است.

اعتقادات، آداب و رسوم، فضایل و خلق و خوی قوم‌ها در تحریر بایاتی‌ها همراه با موسیقی‌هایی در مایه غم‌انگیز شالوده‌ی اساسی بایاتی‌های ترکان است. البته آنچه در زبان ترکی در خواندن بایاتی‌ها اهمیت پیدا می‌کند، لحن خواننده آن است؛ به گونه‌ای که این خواننده است که به اقتضای ذوق و قریحه خود و با تغییرات و اضافاتی که با سلیقه خود به بایاتی‌ها اضافه می‌کند، باعث جان گرفتن بایاتی می‌شود. (برگرفته از وبلاگ ترک‌های خراسان)^۱

قیزیل گولم بیترم^۲
یوللار اوسته توترم^۳
من بی‌وفا دگیلم
حال و سراغ توتارام

چیخدیم دام آراسونا
باخدوم آی پاراسونا
قیزیل گول جرقه^۴ ووردی
یار گیردی آراسونا

بو داغدا، جئیران گزر
ال-آیغین^۵ داش از
من یارا نئینه میشم
یار منن آیرئ گزر

چیخمه داما دام باتار
ایغیه خار باتار
من یارا نئيله میشم
یار منن کنار یاتار

بو داغلاری گؤزوننه
جئیران گزر دیزیننه
من یارومئ تانورام
ایککئی خال وار اوزوننه

عاششوق گلی، سائی وار
غمزه‌سئ وار، نائی وار
هر باهاری بیر قیشئ
هر قیشی، بیر یائی وار

اوتای، بوتای، بیزیم‌ئی
حقیق^۱ دوزوم دوزوم‌ئی
خودا قسمت ائيله‌سه
عمیم قیزئ بیزیم‌ئی

قیزیل گول ارسین-ار سین
قیزیل گولئ، کیم درسین
الله‌دان مطلب ایسته
الله مطلبی وئرسین

۱- عقیق

۲- می‌رویم، رشد و نمو می‌کنم

۳- هم چو آتش دود می‌کنم (وز آتش درونم دود از...)

۴- جلوه کرد، درخشید، جرقه زد

۵- آیاغین

دامنا دوران اوچ گۈزل
دامی قیراغون از
بیرر منیم یارومنو
ایککی سی وئیلان گزر

دامنا دوران آغچادور
حیتیمیز باغچادور^۱
گلمیشی گول آپارای
آچولمویوب غونچادور

بو گلن، بیزه گله
تپهنه نئی دوزه گله
آبی چیتدن آرخالوق
قورخورام گۈزه گله

دالان آستی درین نئی
ایچمم سویی سرین نئی
منی بو درده سالان
بیر بالاجا گلین نئی

گلینه باخ گلینه
تیللفان آلوب الینه
شیرین - شیرین دانوشی
من قوربانام دیلینه

آچوق قوی پنجره نئی
گۈزوم گۈرسون گلنی
نئجه قبره قویالار
یار دردینن اؤلنی

آغلارام آغلار تکی
دردیم وار داغلار تکی
خزان اولوب، تۈکولم
ویرانا باغلار تکی

فلگی داد الینن
اولمادوم، شاد الینن
یامان یئرده ییخیلیم
توتمادی یاد الیمن

فلگی بیر گونی وار
گونونیی دو گونی وار
بو گونی یه شوکر ائله
بوننان بتر گونی وار

غریبم، یوخدو آرخام
قنتیم^۲ یوخدو قالخام
چیخم اوجا داغلارا
وطنه ساری باخام

من بیر اوووج، یوماغام
یاتماموشام اوواغام
گئد دئسه لر، گئدرم
قال دئسه لر، قوناغام

گئدرم گلن اولسا
گۈز یاشوم سیلن اولسا
محبت یاخچئی زاددور
قدرینن بیلن اولسا

۱- اینجا باغچه به معنی گلستان آمده است

۲- قاناد

سودا بالوق يان گئندر
كسـمه باغروم قان گئندر
اوزى دئدىم بـير گۆرم^۱
چاددى اجل جان گئندر

سسو گلر آخار گئندر
ورگنى يـيخـر گئندر
دونيا بـير پـنجره دئ
هر گلن باخار گئندر

آپاردئ چايلار منئ
هفته لـر آيلار منئ
يوكوم قورقوشوم يوكئ
يوردي بو تايلار منئ

ياغوش آچار قار باشلار
فيضه چاتار داغ داشلار
باجونى پيس گونونه
دادا چاتار قارداشلار

بـير قوش گلى اوباشدان
خبر وئر قارداشـدان
قارداش باجودان دويسا
باجئ دويماز قارداشـدان

سـيـزى باغدا اوزوم وار
گئدمه دايان سۆزوم وار
گۆزلرىن قورخورام
قاشلارىنا گۆزوم وار

بو داغدا اكدىم اكين
آلدولار اليمنه كين
هئچ كافـر، هئچ موسلمان
اولماسون منيم تكين

بو داغلار قار اولايدي
باهارئ وار اولايدي
گۆزوم چوخدان يولدادئ
او گلن يـار اولايدي

قار تۆكن كورگ ايستر
آجوخسا چؤرگ ايستر
ظالوم اؤوونئ يـيخـمك
بـير بؤيـوگ، اورگ ايستر

عـزـيـم كـيـمئ گۆزلر
تار چالان سيمئ گۆزلر
قاشى تكين قاش اولماز
گۆزلىرى، كـيـمئ گۆزلر

بو گلن اؤزون بـيـلـمـز
دانوشور سۆزون بـيـلـمـز
هر گليب سو دولدوران
چشمه نى گۆزون بـيـلـمـز

۱- باشقا واريانت: اوزى گۆره بيلمەدىم



بایاتی های کمیجان شیدر کمیجانی^۱

شخص منبع: خانم فاطمه سلطانی ۴۴ ساله، دیپلمه، متولد و ساکن شهر کمیجان

چنخ‌دیم دام‌ا بویلا‌دوم
دَس‌مال گۆت‌دوم اوین‌ادوم
گۆردوم کئی یار‌گلی‌ری
یار یولون‌ا اورغادوم^۳

س‌ماوریی س‌س‌ده‌دی
گۆینوم چوخ هوس‌ده‌دی
دیلی شیرین یارومیی
دوداقلاری پ‌سته‌دی

ایم‌امزادا باغلاری
یاش‌ولدی یار‌پاقلاری
خودا مطلبیم وئ‌سه
یان‌نوررام چ‌راغلاری

قئزیل گول ارسین- ارسین
قئزیل گولی کیم درسین
قئزیل گولی درنه
خودا مطلبین وئ‌رسین

قئزیل گولم دستی‌یم
بول‌بولام قفس‌دی‌یم
گنج‌ه‌نی یورنوغون‌ا^۲
یات‌ماموشام خستی‌یم

بوگون آییی اوچ‌ودی
گیرمه بوستان ایچ‌یدی
دوداقلاری خام شکر
دیلیی بادام ایچ‌یدی

۱- شیدر کمیجانی متولد ۱۳۷۷ در شهر کمیجان است. ایشان در حال حاضر دانشجوی مقطع کارشناسی رشته حقوق می‌باشند.

۲- در اکثر نقاط منطقه برچلو عبارت یورغون آرغین به صورت آرنوق یورنوق تلفظ می‌شود.

۳- اورغادوم: اوغرا‌دیم، باش ووردوم

چنخديدم دام پلله سینه
عاشیق اولدوم سسینه
قارا فوکول^۱ تیکلیب
لبگردان یئخه سینه

دگیرمان آستئ بازار
یئل وورار ایپک آزار
منیم بو نازلئ یاروم
منه خط به خط یازار

او تایدان گول آتالار
بو تایدان گول توتالار
قوز ایچئ، بادام ایچئ
یارا سوغات قاتالار

آغ کؤینگئی یوموشام
اوستونه گول وورموشام
سن خدمتی یی ائله گل
من سؤزومده دورموشام^۲

عرقچینی چین چینئ
اؤپدوم آغزی ایچینی
نییه گلیب گئدمیرئ^۳
مله میز (محلهمیز) گوگرچینی

یازی گولی، اؤو گولی^۴
اتگیننه مئو^۵ گولی
اواخدان قونشو ایدیک
اینئی اولموشیک سئوگیلی

قیزیل قازان قیراغئ
یاننور گتیر چیراغئ
یارا بیر چادور آلام
زر و زرباف قئراغئ

دگیرمان آستئ^۶ چیچک
اوراق گتیر گول بیچک
منیم بو نازلئ یاروما
آلاگؤز دسته بیچک

داما آتدوم گوک کوزه
گوک کوزه سویون سوزه
یاریی سوغاتئ سیزی
اؤزون گؤنرئی بیـزه

سو گلر هل لننیریر
باغچانئ گول لننیریر
یاریمی گؤیکلیگی
دیلسیزئ دیل لننیریر

۴- باشقا واریانت: باغلار گولی، باغ گولی

۵- مو، درخت انگور

۶- آست: آلت

۱- فوکول: کراوات

۲- باشقا واریانت: من قول اوسته دورموشام

۳- باشقا واریانت: گل مهمانوم اول گونان

ایلانا باخ ایلانا
ایلان گیردئ دالانا^۱
سنئ مننن آیوران
بالا دییه دولانا

آغاجدا پوسته منم
دیبنده خسته منم
وئرسه لر اؤز یارومئ
بهشتئ ایسته منم

قوز آغاجئ دگیلم^۲
هر گلنه اگیلم^۳
اگیل اوزیینن اؤپوم
من اؤزگه سی دگیلم

قیزیل اوزوک نهانئ
دورماز بورماغوم^۴ قانئ
گوننه گؤردوگوم یارئ
پس بو گونئرئ هانئ

داغدان باغا گلیمیشم
گول درماغا گلیمیشم
بیر بالا یاروم ایتییب
آخترماغا گلیمیشم

سو گلر بوروخ- بوروخ
دولدوررام تولوخ- تولوخ
دیسه لر یاری گلی
بویماق^۵ وئرم موشتولوق

سو گلر لوله- لوله
یار گلر گوله- گوله
سفردن گلن اوغلان
گئچ گئدک یاری گیل

آلما بنئ، نار بنئ
دریالار لپه لنئ
خودا وئره مطلبیم
سینیررم کله قنئ

آفتافانئ دولدوردوم
چکیلدیم دالدا دوردوم
دیدیلر یاری گلی
عشقی نن لنگه دوردوم^۶

بو بویدان ملک اولماز
دمیردن الک اولماز
خوش گلدی گؤزوم اوسته
کوچه ده هَنک^۷ اولماز

۱- باشقا واریانت: ایلان گئئدئ دولانا

۲- باشقا واریانت: گول آغاجئ دگیلم

۳- باشقا واریانت: هر یئتنه اگیلم

۴- بارماق

۵- بویماق: بویون باغی، بویونا تاخیلان زینت

۶- لنگه دورماق: گؤزله مک، منتظر قالماق

۷- هَنک: شوخلوق

بو اکین، اکین اولماز
بیلدیرکئی تکین اولماز
کل عالم یئغیلسه
اؤز یاروم تکین اولماز

سماوری شیری یم
عشقی قویماز یئری یم
سن گؤهر آختارورای
من گؤهری بیر یم

پنجـره ده اوزوم وار
قئلله^۱ سینده گؤزوم وار
بیر اؤوده بیر جوت باجی
کوچوگونده گؤزوم وار^۲

سویا گندن چیت توممان
گؤینومه سالدیی گومان
ائله گئتدی، گلدی کئی
نه دین قالدی، نه ایمان

ماشون گلیر یان گلیر
ایچی دولی خان گلیر
بیری منیم قارداشوم
باقی سی مهمان گلیر^۳.

قارداش گل آی، قارداش گل
قارلی داغلاری آش گل^۴
غربتده بیر باجی وار
دولان گونان بیر باش گل

دامنا اولدوز جودادی^۵
جانوم سنه فدائی
غم بیمه، غصه بیمه
مطلب وئرن خودادی

سو گلر لوله - لوله
یار گلر گوله - گوله
ایپک دسمال الیننه
ترینی سیله - سیله

تهرانیی یولی داشدی
قوشلاری یاشول باشدی
من یارومی تانورام
آلا گؤز، قلم قاشدی

پنجـره دن داش گلر
آلا گؤزدن یاش گلر
سنی منه وئره لر
آلاها چوخ خوش گلر

۴- باشقا واریانت: داغلاری آش بیر باش گل
۵- جودادی: بیر-بیریندن آیریدی

۱- قئلله: گیله
۲- باشقا واریانت: گؤیچگینه گؤزوم وار
۳- باشقا واریانت: قالانی مهمان گلیر

حاصاروموز باغچادئ
دوورو ده گول تاقچادئ
گلميش ايديم گول درم
آچولماموش قونچادئ

بهاريديئ، يازيديئ
گۈلدە اۋردك - قاز ایدی
گلدیم بیر نامه یازام
مرکبیم آزیديئ

عمیم اوغلی مایانا^۱
مالی یوخدی دایانا
قوی آپارسون یاد اوغلی
سن قالای یانا - یانا

عمیم اوغلی، یاد اوغلی
اۋوییه گیرسین اورغی^۲
سن کی منی آلمادی
قوی آپارسون یاد اوغلی

عمیم قئزی، یاد قئزی
اۋووزه گیرسین قوزی
سن کی منه گلمه دی
قوی گل سین بیر ایت قئزی

بو گلن یار سسی دی
خبر آل گۈر نسی دی
ایغیننسه آغ کلش
یانوننا کۈلگه سیدی

بولاق باشوننا دورما
بولاغی بولاننورما
من سنی یم، سن منیم
گۈزلیری دولاننورما

دام دامادور داموموز
اوجادور ائیوانوموز
منتظرم یار گله
گلیبدير مهمانوموز

قئزیل اوزوک فیروزه
گئیدی دی ییی خوروزه
بو گئجه بایناماسون^۳
یاروم مهماننی بیزه

قوز آعاجی دگیلم
هر گئچنه اگیلم
آند ایچمیشم قرآنا
سن نن دۋنن دگیلم

آی چئخر پشمک - پشمک
گون چالا یولا دوشک
نه لذت وار او یئرده
یاردان سو آلوب ایچمک

دریادا دریالوقلار^۴
سودا اوینار بالخلار
قولییی سال بوینوما
اۋلوم وار، آیرولوخ وار^۵

۴- کشتی

۵- باشقا واریانت: دیبیرلر آیرولوخ وار

۱- رازیانه

۲- اوغرو

۳- بایناماسون: بانلاماسین

آغاچ آتدوم ككلىگه
داغولدى وركلىگه^۱
قارداشى آداخدى گوردوم؟
چكىلدى خلوتلىگه

دامنان داما گلميشم
يئر سالماغا گلميشم
بىر جوت ماراليم ايتىب^۲
آختارماغا گلميشم

آچوق قوى پنجره نئ
گوزوم گورسون گلنئ
نئجه قبره قوياللار
يار درديننن اولنئ؟

آغاچ آتدوم آلمىيا^۳
آلما گوزده قالمىيا
خودا منئ قوچ قويوب
قئزىر قئسىر قالمىيا!

درىايا ووردوم كشتى
خئريللامادئ گئشدى
الىي قوى سینه اوسته
تريد اورگيم گئشدى.

دالان آستئ دوز گئدر
گلين گلر، قئز گئدر
بىر اليننه شام كاباب
بىر اليننه، دوز گئدر.

اولدوز گليب آي اولماز
باهار گليب ياي اولماز
نجىبلرىي ايچيننه
هئچ كس سنه تاي اولماز

كؤمور يانار، كؤز آغلار
ديل آليشار، سؤز آغلار
دوست دوستدان آيرولاندا
اورك يانار، گؤز آغلار

۳- آلمایا

۱- ورکلیگ: محل رویش گیاه ورک
۲- باشقا واریانت: بىر شوخ مارالیم ایتیب

باياتيلار و بير نچه باشقا فولكلوريك شعر احسان قاسمخانى



قايناق شخصلر:



۲- اكرم خانيم
قاسمخانى، ۴۴ ياشيندا،
تحصيلات: بئشينيچى
كلاس، دوغولدوغو يئر:
فضل آباد كندى، ياشاديغي
يئر: اراك



۱- قمر خانيم شاه
نظري، ۷۶ ياشيندا،
سوادسيز، دوغوم و
ياشاييش يئري: فضل
آباد كندى

۳- ليلا قاسمخانى، ۳۹ ياشيندا، تحصيلات: دپيلم، دوغولدوغو يئر: فضل آباد كندى، ياشاديغي يئر: تهران

آغ آلمان، قيزيل آلمان
يوللارا ديزيل^۳ آلمان
يا يارئي قيتر^۴ گينن
يا يولدان ايزيل^۵ آلمان.
بولاغ باشوننا دورما
بولاغى بولاندورما
منئ سنه وئرمزلىر
باشيىي دولاندورما.

قيزيل اينه نى ساپئ
باغلانماز بيزيم قاپئ^۱
يارئ ياردان ائليين
ديلنسين قاپئ - قاپئ.
دامنا دوران اوچ بنده
اوچ گوندئ گؤينوم^۲ سنده
هئيو تكين ساراتدى
بيلديم وفا يوخ سنده.

۴- قيتر: QƏYTƏR قايتار
۵- ايزيل IZIL اوزول

۱- باشقا واريانت: / گؤرسنم بيزيم قاپئ
۲- گؤينوم: GÖYNÜM كؤنلوم
۳- ديزيل: DIZIL دوزول

دامنا سو ييغيناقدئ
يئل ووروب داغيناقدئ
منيم بو غمني^۱ گوینوم
بئش گون سیزه قوناقدئ.

آغ چرقتين باغلاما
گوژی قوربان آغلاما
گئدسم اوزوم گلرم
يادلارا بئل باغلاما.

سو اوزوننه حنايام
أل ديمه پروانايام
ياروم گئديب سفره
دلييم ، ديوانايام.

كؤينگي ياشول اوغلان
عجب ياراشور اوغلان
آز گل كوچه ميزدن گئچ
آنام ساواشور اوغلان.

تپه باشئ گول - قونچا
يئل وورا قنت^۲ آچا
قوربانام او قارداشا
اؤرتولئ قاپون آچا.

دالان آستئ^۳ دريندئ
سو سېميشم سريندئ
منئ بو درده سالان
بيير بالاجا گليندئ.

تهرانئ يولئ داشدئ
قوشلارئ ياشول باشدئ
من يارومئ تانورام
اوجا بوي، چاتما قاشدئ.

تهران يولون سؤكرم
هل و^۴ ميخك اكرم
ديسهلر ياريي گلدئ
يول بويئ گول تؤكرم.^۵

مچچيده ياتان اوغلان
قيرميزئ قيطان اوغلان
نيشاننئ آپاردولار
خبرسيوز ياتان اوغلان.

گولئ ووردوم دووارا
بولبول گلله سووارا
نه يار گلدئ، نه بولبول
قالدم يولدا آوارا.

انديم گلديم جاجيخان
يول سالدم يونجاليخان
ديليم، آغزوم يانيردئ
بيير سؤز ديديم آجوخدان.

بو درهنيي اوزونئ
اوغلان قيتير قوزونئ
گئد بابايا ديگينن
وئرسين منه قيزينئ.

۴- او ۵ و

۵- باشقا واريانت: جاندان، باشدان گئچرم

۱- غملي

۲- قنت QƏNƏT قاناد

۳- آست AST آلت

قىزىل گۈلى درلەر
مخمل اوسته سرلەر
خوش او قىزىى حالونا
سئودىگىننه وئرلەر.

امام رضا باغلارى
تۆكۈلر يارپاخلارنى
امام وئره مطلبىم
ياننوررام چىراقلارنى.

گلىردىم چاى ايچىننه
قلىم آخ- واى ايچىننه
خودام وئره مطلبىم
آچولان آى ايچىننه.

قالى اوستوننه كوچى وار
كوجونى قىرخ اوجى وار
قىز سئوه، اوغلان سئوه
كىمىى اونا كوچى وار

چۇمچەده ياغ اولايدوم
قاشوقدا داغ اولايدوم
ياروم گلن يوللارا
آچولان باغ اولايدوم.

قىزىلر گلىى دست اولاك^۱
شراب ايچك مست اولاك
بو آيى بىز بوردايىك
گلن آى مرخصت^۲ اولاك.^۳

حاصاروموز كاشودور
آداملارنى ناشودور
من يارومى تانورام
قاشى جئىران قاشودور.

تپپه باشى بيتىراق
اوتاق سالاك اوتوراك
بىرىن سن دى، بىرىن من
بلكه درددن قورتولاك

ماشىن گلر شىرازى
پردهلرى پىازى^۴
شوفر ماشىنى ساخلا
ياردان آلوم كاغاذى.

دامنا دوران آغچادور
حاصاروموز باغچادور
گلمىشم گول درماغا
گوللرىمىز قونچادور

آلما بندى نار بندى
سو گلىدى لپه لندى
خودا وئره مطلبىم
سىندىررم كله قندى.

عمىم اوغلى اريكدى
يىمىرم تبرىكدى
عمىم اوغلى الينن
باغروم دلىك- دلىكدى.

۳- باشقا وارىانت: آى باشى مرخصت اولاك

۴- پىازى: سوغان رنگى

۱- دست اولاك: بىر يتره يىغىلاق، بىرلشك

۲- مرخصت اولماق: مرخص اولماق، چىخىب
گىتمك، بورادا آتا ئۆيىدىن چىخىپ ار ئۆيىگە
معناسىندادىر.

آغاچ آغاچا بَدَدی^۱
 فضل آباد یاخچی کندی
 فضل آباد قیزین سئون
 یاد قندی یا نوباتدی.

گؤیده اولدوز جودادی
 جانوم سَنه فدادی
 غم ییمه، غصه ییمه
 مطلب وئرن خودادی.

پنجره نیی میل لر
 آچولمویوب گول لر
 یاری یاردان ائلین
 یاری شیرین دیل لر.

مچچیده توت آغاجی
 باشوننا واردی تاجی
 گونوم بیر گون اولایدی
 یارا دیسینلر حاجی.

قیزیل گول ارسین - ارسین
 قیزیل گولی کیم درسین
 قیزیل گولی دره نیی
 مطلبین آلاه وئرسین.

داغدان گلر بیز قوزی
 ال - آغی قیرمیزی
 آچی جنت قاپوسون
 گلر ایماملار قیزی.

چای قیراغی جعفری
 ترک ائله بو سفری
 بیر دانا قیز سئومیشم
 یوخ آنامی خبری.

چیخ داماییری سالوم
 شالی بیلی نن آلوم
 گندننه اینجیدمیشم^۲
 گلننه گؤنیی آلوم.

دامنا گزن اوچ گؤل
 دامی قیراغون از
 بیر منیم یارومنی
 ایککیسی وئیلان گزر.

قیزیل گول قوتودادی
 یار یاتوب یوخودادی
 غم ییمه، غصه ییمه
 مطلب وئرن خودادی.

بالونا باخ بالونا
 گوموش ووروب یانونا
 بالون نه قدر ایستری
 آپارای یار یانونا.

دورما قاپی دالونا
 گؤزوم قالب خالونا
 گئدم آنامادی یم
 گلم قالام یانونا.

۲- باشقا واریانت: گندننه کوسدورموشم

آغ آلمانئ ديشله ديم
دؤوره سين گوموشله ديم
قارداش گلدئ وئرمه ديم
يار گلدئ باغوشلادوم.

بولاق باشوننا دورما
بولاغئ بولاندورما
منئ سنه وئرمز لر
گؤزلر يي دولاننورما.

◆ باشقا شعرلر

ماهنى پارچالاريندان

بوشقابدا كـره
ييمـرم هـله
سـئجلدى گؤتـور
گئـدك محضـره!

اوتاقدا صـندل
صـندلئ دؤنـدر
اؤزى گلمىـرى
عكسـيئ گؤنـدر!

اوشاق نازلامالاريندان

قىزيم قىزيم، حليله^۱ قىزيم
شاه عباسي گليني قىزيم
قىزيمه سحر توي گله جك
بیر سيني ده پای گله جك

قوشما جا

پاميلي پاميلي پاداجئ^۲
چؤرك گتير من آجئ
آستانادان گئچمرم
اريشته آشين ايچمرم

۱- از منظر سفیدی چهره را به فرنی تشبیه می کند.
۲- مرحوم مادر بزرگم پاداجی را به معنای حلاج یا پنبه زن می دانست.



بایاتی‌های از کمیجان افسانه رادان^۱

قایناق شخص: آتام غلامرضا گلابی ۴۱/۶/۱۲ - دا کوموزاندا دوینیا گلیب و بورادا یاشاییر،
تحصیلاتی: سوم راهنمایی

قئزیل قازان قئراغئی
یاننور گتیر چئراغئی
بیر آخشام گل بیر تئزدن^۵
بیرده گون اورتا چاغئی

آخشام اولور، وقت اولور
گونن گوننه سخت اولور
ائولئ ائویننه یاتار
غریبلره سخت اولور

قالما قاپئ دالوننا
گئزیم^۶ قالوب خالیننا
گئدیم آناما دئییم
گلیم قالوم یانیننا

سماوریی میلی-یم
عشقی قویمور یئریم
سن گؤزل آختارورای
من گؤزلر گولی-یم.

سو اوزوننه قابلاما
گؤزون قوربان آغلاما
گئدری تئز قئید^۲ گل
یادلارا بئل باغلاما.

دام قئراغئی نمئی دی^۳
قئز سن اوزیی غمئی دی
اژی-ن^۴ کوچوک باجیی
سننن چمنی، خمیدئی

۱- افسانه رادان متولد ششم دی‌ماه ۱۳۷۲ در شهر کمیجان است که در رشته حقوق تا مقطع لیسانس تحصیل نموده است.

۲- قایت
۳- نملی دی
۴- اؤزوندن
۵- تئزدن: سحر چاغی
۶- گؤزوم

ماشين گليڤر، باري دئ
توپلارئ مورواريدئ
باشيى قوئ ديزيم اوسته
گورن ديسين ياري دئ

سرباز خاناني داشئ
من يي مم سرباز آشي
ياروم اوردا مشق گئدر
من تئكرم^۱ گئز ياشئ

عسكري يم خارام من^۲
ديليم يوخدئ لالام من
نه مولكوم وار، نه باغوم
ساتام سني آلآم من

عسكري يم كيشميشم
جيبدن جيبه دوشموشم
خودام نه تر ظولم اولوب
ياردان جودا دوشموشم

قئزيل اينه نين ساپئ
گورسنير سيزين قاپئ
سني منن ائلي ين
ديلنه قاپئ- قاپئ

درويشم كشكولوم وار
هر باغدا بير گولوم وار^۳
چاغوررام يا ابالفضل
سن آچان موشگولوم وار

سماوري قفسئ
چوخدور ياري هوسئ
خاننيك^۴ مالوم داغودوم^۵
اولدوم تهران فحله سئ

سودان گلن ائرده^۶ قئز
دئردئ^۷ گلين، دئردئ قئز
خراب قالا سو يولئ
گنه گئزيم گئرده قئز.

پنجره نبي ميل لري
آچولمويوب گوللري
لال اولساي ديئلنيرر
قئزي شيرين ديئلري.

گئدرم گنه گللم
كافرم دينه گللم
يوز ايل زنداننا قالسام
چئخنه گنه گللم.

چشمه ده گوردوم ياري
چرقتئ دورئ ساري
هوسين سئوميشديم
آپاردولار اجبارئ^۸

يوليا قويموشام جئجيم
من بو چايدان نئجه گئچيم
مين دانا سرباز ايچينه
من سئوگولوم نئجه سئچيم

۱- توكرم

۲- باشقا واريانت: ديلم يوخو لالام من/ يوردوم

يوخو قالام من

۳- باشقا واريانت: هر باغدا اوش گولوم وار

۴- خانليک

۵- داغيتديم

۶- يك دسته

۷- دورد

۸- خدمت سربازي

باشماقلاروم گونکدهدئ^۱
 آرزولاروم اور کـــدهدئ
 نه وعده شنبه اولاجک
 خانجا^۲ گئرک^۳ نه لکدهدئ^۴

دالان آســــــتئ دروازا
 بگلر دوروب نامازا
 سن کئ منه گلمیردی
 نییه سالدیی آوازا.

آپاردئ تاتار منئ
 قول ائلر ساتار منئ
 یاروم وفالی اولسا
 آخدارور تاپار منئ

سو گلیر آخار گئدر
 باغلارئ یئخر گئدر
 دونیا بیر پنجره دئ
 گلن بیر باخار گئدر.

یول اوستوننه وار چنار
 یارپاغی دینار- دینار
 چوخ گرفتار اولموشام
 چاتدورسون پروردگار

سو ایچرم چاناقدان
 بال تئکیلر^۵ دوداقدان
 یانیا گلنه بیلمم
 سلامیم وار اوزاقدان

قیه منئ، قو منئ
 نه قدر ایستر بو منئ
 آغ شالی کفن ائله
 گنز یاشیی نان یو منئ

قیه دن قو^۶ تئکیلر
 چکمه ساچوم سئکیلر^۷
 دسمال گتیر گول آپار
 گول خوردائی تئکیلر

خرمننه یاتان اوغلان
 آغ کئینگ^۸ کتان اوغلان
 آپاردولار یارییی
 بی خبر یاتان اوغلان

خرمننه من یاتموشام
 کئینگیمی آتاموشام
 یارومی آپار سالار
 من بی خبر یاتموشام

دار کوچه نین دار - دارئ
 محللیمیز سـردارئ
 ائمیزه گلنه بیلمی یـن
 گل کوچه میزه سارئ

باغلار ایچیننه گزر
 کلش قیچیننه گزر
 من تانورام یارومی
 خاننار^۹ ایچیننه گزر

۴- نه لکدهدی: هاردادی؟

۵- تۆکولر

۶- صدای نوعی پرندۀ

۷- سۆکولور

۸- کۆینک

۹- خانلار

۱- گونک: GÜNƏK ، گون اؤنو، اصلینده گون اؤنگو
 (غنه نون ايله) ايميش کي بعضی لهجه لرده ن يا و
 يا گ کيمي بوردا دا ک کيمي سسلنير. اورميه ده گون
 آوی GÜNƏVİ دئييلر.

۲- خانجا: معشوق، محبوب

۳- گئرک: گۆرک

الیننہ واردور بایدا
خوش ایدیک بیلدیر یایدا
گوینوم ایستر ال چادماز
خودام قویمور، نه فایدا؟

آفتافانیی لگنی
قیزی نه دیر دگنی^۱
کیشینی جوان ساخلار
آروادیی گولگنی

حکیم دامی اوجادی
اوستی پاجا- پاجادی
کیشی سققلین^۲ قترخی
آرواد دئییر قوجادی

آغ کئینگین یوموشام
اوسسونه^۳ گول وورموشام
قورخما سئودیکیم اوغلان
یولی نا من دورموشام

اداره قاباغوننا
سیگاری دوداغوننا
ایننی هاردا اولایدم
نازلئ یار قوجاغوننا

آپاردولار گولومی
ایلله دیلر طولومی
نه قویدولار دانوشام
نه کسیدیلر دیلمی

خیاباننان گئشدی یار
آغ جوراب گیرمیشدی^۴ یار
گلدیم سلام وئرمایا
بیر قوش اولوب، اوشدی یار

عاشقم قانا- قانا
ایق^۵ قوی نردباننا
زر قدیرین زرگر بیلر
نه بیلر هر دیوانا

سماوری آچمارام
آچارام دولاشمارام
سن دارایای^۶ من یوخسول
من سنه یاراشمارام

دریادا چیراق یانار
گندیکجه ایراق یانار
بو نئجه شربتیدی
ایچدیکجه اورک یانار

۱- دگنی: DəGəni دگرلیسی

۲- ساققال

۳- اوستونه

۴- گیرمیشی: گئیمیشدی

۵- آیق: آفاق

۶- دارایای: وارلیسان



چند بایاتی از کمیجان

محمد امین مهرپور^۱

قارقالاندا قار یاتوب
آغ گوؤبکده خال یاتوب
مخمل تۆشک ایچیننه
آلا گوؤزلی یار یاتوب.

بو بولاخ قمیش بولاخ
دۆرد دوورئ قمیش بولاخ
یار گلیب بوردان گئچه
بیر گول بیر دانوش بولاخ.

بو گلن یار سسیدئ
چئخی گؤری نسیدئ
پنج تیرتفنگ چئینینه
یانوننا کؤلگه سیدئ.

بو گلن یار اولایدئ
الیننه نار اولایدئ
ایکیمیزه بیر کؤینگ
یخه سی دار اولایدئ.

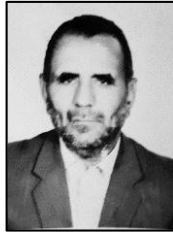
قارقالان^۲ قارئ نیلر
آغ گوؤبک خالی نیلر
یارئ قشنگ اولانی
دونیا دا مالی نیلر.

۱- آقای مهرپور در کنار این بایاتی‌ها یک شعر کودکانه بنام نورعلی نیز ارسال کرده بودند، به علت اینکه عین آن در اشعار کودکانه ارسالی جناب آقای یوسف عبدالحسینی با مطلع "اوشودوم و اوشودوم"، ذکر شده از تکرار آن در اینجا اجتناب کردیم.

۲- قارقالان نام بخشی از کوه وفس است که در اکثر ایام سال دارای برف است.



اکبرآقا محمدی



محمدآقا محمدی

نوحه ادبیاتیندان غلامرضا کمیجانی

این نوحه مخصوص روز تاسوعای کمیجان است که هر ساله در مسجد جامع کمیجان بعد از مراسم تعزیه خوانده می‌شود، سراینده آن محمدآقا محمدی است. این نوحه اکنون ورد زبان بسیاری از مردم شده و خصلتی مردمی و فولکلوریک یافته است. ناگفته نماند که این نوحه‌ها از زبان نوحه سرایان شنیده و ثبت شده، در ادبیات نوحه نیز برخی سنت‌های شفاهی رایج است و در اینجا به نظر می‌رسد قافیه‌های ترجیع‌بند^۱ نسبت به اصل خود اندکی دستخوش تغییرات شده‌اند.

ای کربلا چؤلونده قولسوز دوشن ابوالفضل
جانین حسین یولوندا قوربان ائدن ابوالفضل

لشکر هراس ائدیردی سندن ایا غضنفر
گرچه شهید اولدو هم فضل و عون و جعفر
دوغراندی قطعه- قطعه هر چند علی اکبر
فیکری اسیری اولماق ائتمزدیلر حرملر
تا دوشمه‌میشدین آتدان خاک اوسته سن ابوالفضل

۱- این تغییرات می‌تواند ناشی از فراموشکاری نوحه‌خوان باشد.

افسوس اول^۱ زماندان دوشدو قولون بدنن
 اولدو نگون او لحظه دوشدو علم الیندن
 خاک اوسته گلدین آتدان اول قوم ضربتیندن
 عرشه اوجالدى ناله پیغمبر عترتیندن
 سیندی بئلی حسین ین بو غصه دن ابوالفضل

 هر چند حسین بی کس اولموشدو دل شکسته
 یار و معینی جمله دوشموشدی توپراق اوسته
 دورون احاطه لشکر، قیلیمیشدی دسته - دسته
 هردن سنی گؤرردی اول شاه چون آت اوسته
 تسکین قلب ائدردی سندن حسین ابوالفضل

عباس باشی اوسته گلدی شه شهیدان
 گؤردو دوشوبدو قولسوز سقاسی قانه غلطان
 آلدی دیز اوسته باشین اول پادشاه خوبان
 فرمایش ائتدی قارداش آچ گؤزلرینی بیر آن
 سندن سورا حسین ین گؤر حالتین ابوالفضل

ایندی یقینیم اولدو سندن سورا برادر
 ائیلرله پاره - پاره جسمیم منیم بو لشکر
 اود خیمه یه وورارلار، قارداش بو قوم کافر
 جمله اسیر ائللر هم عترتیم بو لشکر
 تا مجلس یزیده زینب گئدر ابوالفضل

بو غمدن اهل عالم جمله گلیب نوایه
 خلق جهان سراسر قربان اولو وفایه
 عباس آدی شفا دیر هر درد بی دوا یه
 ذاکر کمیجانی دئر^۲ سقای کربلایه
 هامی شهید مقامین غبطه ائدر ابوالفضل

چاوش خوانی مخصوص عروس بران در عیسی آباد ولی الله خسرو بیگی (عاشیق درویش)



در عیسی آباد از قدیم رسم بر این بود که وقتی عروس را به خانه بخت می بردند این کار را با ذکر صلوات و چاوش خوانی انجام می دادند. بخش مهمی از این چاوش خوانی برگرفته از کتاب آتشکده کریمی بود و بخش دیگر آن سروده شعرای کمیجانی. ذیلاً یک نمونه از چاووشی خوانی در عروسی ها آورده می شود.

بئله حکم اولوب کی غدیر اولا
کی علی گردی امیر اولا
اونا هم وزیر و وصی اولا
بیلینه جلال محمدی.

یئتیشنده قلعه ی خیبره
ایکی بارماغون ووروب اول دره
یئتیشیب ندا او ملک لره
گؤرونور جلال محمدی

یولا سالدی مرشد قنبری
ائده فتح قلعه خیبری
ایکی بؤلدی مرحب کافری
گؤرونور جلال محمدی.

اوخونور آدين شه قُل الكفى^۱
بیر آدين اولور شه والضحی
طاق مکهنی ائلی یں صفا
گۆرونور جلال محمدی

چو حرا داغیندا توتوب قرار
کی رسالتین ائده آشکار
یغیلیب باشینا نئجه قوم نار
او جنابی ائتدیلر سنگسار.

سنه من خودا دئییه بیلرم
خودادان جودا دئییه بیلرم
دئسم آشکار ائده بیلرم
گۆرونور جلال محمدی.

ابوطالبین او قیزیل گولی
بنله حؤکم اولا مینه دولدولی
چکه ذوالفقارینی حیدری
قیره دشمنان محمدی.

بنله حکم اولوبدی ملک لره
اوجالدا علم لری گۆیلره
صلوات به آل پیمیره
گۆرونور جلال محمدی

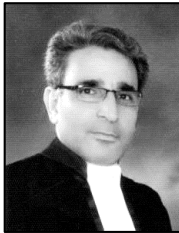
۱- قل کفی: سؤیله یئتر، قرآن آیه سینه اشاره دیر. "قُلْ کَفَى بِاللّٰهِ شَهِيداً بَیْنِیْ وَ بَیْنَکُمْ اِنَّهُ کَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً" سؤیله تانری منیمله سیزین آراسیندا تانیقلیغا یئتر، ایشته او قوللارینی (ن حالینی) گۆروب بیلندیر.

فولک‌نوشته، فولک‌وشعر فولک‌و یازی، فولک‌وشعر

• مارال

یا روایت داستانی نقش زنان در زندگی روستایی کمیجان.

قاسم جاوید راد. زهرا اکرمی



مارال (۱) یا روایت داستانی نقش زنان در زندگی روستایی کمیجان قاسم جاوید راد، زهرا اکرمی^۱

آفتاب جان گرفته نیمه اسفند جایی برای حس حضور سرما باقی نگذاشته و کم‌کم بوی خوش بهار به مشام می‌رسد مارال که از "یثم تۆکماخ"^۲ به هشت گوسفند، پنج بز، یک گاو با گوساله‌اش فارغ شده بود، سهم کاه و یونجه نرم کُورپه‌ها^۳ را در آغل کناری ریخت و پسمانده کاه و یونجه جمع شده از اوخور^۴ حیوانات را داخل غربیل^۵ کهنه برد طویله کناری و ریخت اوخور الاغ، غربیل کهنه را گذاشت گوشه ساماننوخ^۶ و از کنار باغچه گذشت با چند قدم به سر چاه نزدیک شد و دُل^۷ را پایین فرستاد و با صدای بلند

۱- قاسم جاوید راد متولد ۱۳۵۰ و اهل کمیجان، دارای مدرک کارشناسی ارشد حقوق خصوصی و وکیل دادگستری است که به همراه همسرش زهرا اکرمی متولد ۱۳۵۹ در کمیجان تحصیل کرده در مقطع کاردانی رشته حسابداری به نگارش این مطلب همت گماشته‌اند. به گفته نویسندگان این مطلب: عشق و علاقه به زادگاه و موطن در دل همه انسان‌ها وجود دارد. این علاقه در بین اهالی روستاها و شهرهای کوچک به سبب وجود رابطه عاطفی بیشتر افراد قوی‌تر و نمایان‌تر است مخصوصاً افرادی همچون ما که دگردیسی کمیجان از روستا به شهر و از شهر به شهرستان را درک کرده‌ایم و علیرغم میل به پیشرفت خواستار حفظ، احیاء و بازگویی و نمایاندن آداب و رسوم گذشته خودمان هستیم. این علاقه ما را وادار به حرکتی کرد که ماحصل آن شد: مارال.

۲- "یثم تۆکماخ" (YEM TÖKMAX): از ریشه یم یعنی خوراک حیوانات و فعل تۆکماخ به معنی ریختن آمده و به معنی غذا دادن به حیوانات است.

۳- کُورپه (KÖRPƏ): بزغاله و بره‌ها که برای جلوگیری از خوردن شیر مادرشان جداگانه نگهداری می‌شدند.

۴- اوخور (OXUR): آخور

۵- غربیل (QƏRBİL): غربال، پرویزن

۶- ساماننوخ (SAMANNUX): درواقع سامانلوق است به معنی محل نگهداری کاه و یونجه

۷- دُل (DOL): دلو

گفت:

- صغری عرراضا^۱ را تو کوچه ندیدی؟ از ظهر کجا رفته که پیدایش نیست خیر سرم بهش گفتم این چند روز دست از اللی و تللی برداشته و کمک دستم باشه.
صغری طشت لباس‌های شسته شده در سرقنات را زمین گذاشت و کمر راست کرد و گفت:

- بعد از ناهار با عباس پسرعمو و غلام مشدی عزیز و نبی‌اله پسرعمه رفتن حسن‌آباد^۲ دووشان توتماخ^۳.

این را گفت و مشغول تکاندن و پهن کردن لباس‌ها روی بند رخت شد و بعد طشت را وارونه روی سنگ کنار چاه گذاشت.

مادر با شنیدن این حرف صغری آهی کشید و گفت:

- نرسیده کتاب دفتر رو پرت می‌کنه و می‌ره، اینم شد کار آخه؟ الانه که با کفش و لباس گلی بیاد و واسمون کار درست کنه.

بعد با حرص چرخ چاه رو چرخاند و دُل لاستیکی را بالا کشید و آب رو ریخت داخل تشت آبخوری گوسفندان و برد سمت طویله دم در اتاق مکشی کرد و بلند گفت:

- زهرا کنجد و شاهدانه رو هم بزن تهش نسوزه مادر.

زهرا که مشغول کنجد شادانا قوورماخ^۴ برای قاووت^۵ بود گفت:

- حواسم هست ننه فقط بابا اومدنی بگو دستار^۶ رو از انباری بیاره تا شب اینارو آسیاب کنیم.

صغری که سردش شده بود رفت اتاق لیلان ننه و خزید زیر کرسی و با شوق مشغول تماشای جوراب هورماق^۷ مادر بزرگش شد لیلان ننه گفت:

- ققزیم جورابای نامزدت فردا تمومه صغری باشرم دخترانه سری به علامت تائید و

۱ - عرراضا (ƏRRAZA): علیرضا

۲ - یکی از دشت‌های زراعی کمیجان که دارای قناتی به همین نام است

۳ - دووشان توتماخ (DOVŞAN TUTMAX): خرگوش گرفتن، دووشان، توشقان، خرگوش توتماخ= فعل گرفتن، شکار

۴ - دووشان توتماخ (DOVŞAN TUTMAX): بو دادن کنجد و شاهدانه

۵ - پودر پر قوتی متشکل از دانه‌های پودر شده که در شرح داستان آمده است که به‌صورت پودر یا مخلوط با شیره انگور مصرف می‌شد.

۶ - دستار (DƏSTAR): آسیاب خانگی که از دو سنگ گرد که پایینی محور چوبی در وسط داشت و بالایی دسته‌دار بود تشکیل می‌شد.

۷ - هورماق (HÖRMAQ): بافتن جوراب و هورمه‌لی (HÖRMƏLE): موی بافته دختران

تشکر تکان داد و لیلان ننه زمزمه کرد:

قنزیم، قنزیم،

آی پارا قنزیم،

دوردانا قنزیم.^۱

قنزیم، قنزیم،

گول پارا قنزیم،

بیردانا قنزیم.^۲

آی توکلری هؤرمه‌لی،

آی گوژلری سورمه‌لی.^۳

نیشاننی دئی^۴ بو قنزیم،

چوخ نازلی دئی بو قنزیم.

صدای یالائه یالائه بفرمایید پدرش صغری را از جا جهانند خودش را جمع‌وجور کرد و از پنجره بیرون را نگاه کرد پدرش بود به همراه حاج رضا بقال که از دالان رد شده و وارد حیاط شده بودند برای دیدن و خریدن قالی دو زرع^۵ تازه بریده، آمده بود حاج رضا نگاهی تحسین‌برانگیز به حیاط و چهار اتاق غرب حیاط که هر کدام با یک پنجره و یک درب چوبی دو لنگه نظم خاصی به حیاط داده بودند، انداخت نگاهش را کشید بالاتر، باوجود بارش باران و برف زیاد شرفه‌ها^۶ سالم بودند و شور دئنگ^۷ ها نیز، ته‌مانده برف حیاط در باغچه وسط آن تلنبار شده بود. قلوه‌سنگ‌های فرش شده کف حیاط پس از گذشت سال‌ها هنوز محکم بودند و مانع گل شدن حیاط می‌شدند مارال طشت آب خالی در دست از طویله بیرون آمد و سلام داد حاج رضا با صدای مهربانانه جواب داد:

- سلام عم قنزی، خدا قوت، مثل همیشه همه چی تمیز و مرتبه، مشدی سلیمان

۱- دختر درانه‌ام

۲- دختر یکی یک‌دانه‌ام

۳- سرمه کشیده

۴- نامزد کرده

۵- قالی‌های دست‌بافت در اندازه‌های دو زرع طول که معادل ۲۰۸ سانتیمتر می‌شود

۶- شرفه‌ها (ŞƏRƏFƏ) بر وزن عرفه به معنی لبه بام‌های کاه‌گلی

۷- شور دئنگ (ŞÖRDENG): ناودان

خدا رو شکر کن یه همچین کدبانویی بهت دادیما هزار ماشاللا!
- ممنونم حاج عمو شما همیشه لطف دارین، مشدی، حاج عمو رو تعارف کن داخل
الان چایی می‌آرم.

حاج رضا تسبیح در دست با راهنمایی مشدی سلیمان که متبسم از تعریف او بود
باغچه را دور زد و از مهتابی جلوی اتاق‌ها وارد اتاق آخری شد، اتاق مهمان بهترین‌ها را
در خود جمع کرده بود، قاب عکس خانوادگی در کنار حرم امام رضا(ع) در کنار قران
جلد پوستی روی رفته^۱ بود و تورئ چیراق^۲ با لامپا^۳ روی طاقچا^۴ جا خوش کرده بود
کف اتاق را قالی‌هایی مارال در همان دو سه سال اول زندگی بافته بود دو تخته یک
کله‌ای تمام بالوخ^۵ با نقشه لچک ترنج و زمینه سرمه‌ای که کسری عرض آنها کناره‌ای با
زمینه قئرمیزی^۶ دوغی^۷ و یک ارشین یاروم^۸ لچکی^۹ با ترنج خوش ترکیب گلدانی پر
کرده بود، چراغ والور کتری به سر گرمای دلچسبی به اتاق داده بود، یک جفت پشتی
برچلو^۹ سمت راست اتاق بود و بالش‌ها با رویه چلوار سفید دوتا دوتا چیده کنار دیوار
روبرو و سمت چپ که نشستن و لم دادن را می‌طلبیدند مشدی سلیمان پس از بویوری
ایلشی^{۱۰} قالی لول شده زیر پنجره را برداشت و کف اتاق باز کرد و با نگاه سرشار از
رضایت گفت:

- حاج عمو هیچ جای دنیا همچین قالی نمی‌بافند. هنر دست مارال خانوم و دخترامه
خدا بخواد با پول این قالی آخر بهار صغرا میره خونه بخت.
حاج رضا که با یاروم ارشین^{۱۱} قالی را اندازه می‌کرد گفت:

-
- ۱- رفه (RƏFƏ): طاقچه‌هایی که با گچ بر روی دیوار درست می‌شد
 - ۲- تورئ چیراق (TÜRƏ ÇİRAQ): چراغ‌توری = چراغ‌زنبری که برای روشنایی بکار می‌رفت و به‌نوعی لوکس محسوب می‌شد.
 - ۳- لامپا (LAMPA): چراغ‌نفتی فتیله نواری با مخزن و پایه شیشه‌ای
 - ۴- طاقچا (TAQÇA): طاقچه = حفره‌های مربع‌مستطیل که در دل دیوارهای قطور درست می‌شد.
 - ۵- بالوخ (BALUX): بالوخ به معنای ماهی = نام یکی از نقشه‌های قالی برچلو
 - ۶- قئرمیزی^۶ دوغی: (QERMIZE DOĞE): رنگ قرمز سیر را گویند.
 - ۷- (ƏRŞİN YARUM)
 - ۸- لچک یعنی سه‌گوش، ارشین یاروم: قالی به طول یک و نیم متر که طرح وسط آن متشکل از لچک‌ها بود.
 - ۹- پشتی برچلو (BOÇƏLU PÜŞTÜSƏ): نوعی پشتی که به مناسبت بافته شدن قالی رویه آن در منطقه به پشتی برچلو معروف بود.
 - ۱۰- بویوری ایلشی (BUYURIY ƏYLƏŞİY): بفرمایید بنشینید
 - ۱۱- یاروم ارشین (YARUM ƏRŞİN): نیم متری فلزی که پارچه‌فروش‌ها استفاده می‌کنند.

- مشد سلیمان قالی‌های شما همیشه خوب بوده و خوش فروش انشالله عم قیزی فردا کوردئ^۱ سر و ته قالی رو تموم کنه تا بار بزنم همدان، برای شب عید مایحتاج رو از دکان بگیرین و مایه قالی^۲ رو هم پس از عید می‌دم برای صغراخانوم، هم هنوز وقت هست هر چی خواستی بگو آماده می‌کنم.

مارال وارد اتاق دومی شد و رو به زهرا:

- دو تا چای بده با یئمیش^۳ و توت خشک.

هم‌زمان روی طاقچه پارچه نمدار روی کاسه‌های دانه ماش و عدس و گندم را باز کرد تا جوانه‌های سبزه‌های عید را برانداز کند مقداری آب روی پارچه ریخت و آن‌ها را بست.

نزدیکی‌های عید گوگ توکماخ^۴ نشاط خاصی به خانواده می‌داد و انگار قدم بهار وصل به رشد گوگ‌ها^۵ بود.

مارال با سینی چای و نیم کاسه کشمش و توت خشک وارد شد و سینی را داد دست مشدی سلیمان و رو کرد به حاج رضا:

- حاج عمو ایشالا برای قالی بعدی یه نقشه خوب بده می‌خوام، یه قالی یادگاری ببافم تا دخترا نرفتن می‌تونم بعدش دیگه دست تنها می‌شم.

حاج رضا استکان در دست و در حال جویدن کشمش سری به علامت تأیید تکان داد و گفت:

- البت البت^۶، حیف این هنر دست تو که قالی معمولی ببافه حتما حتما، راستی کبلای تراب خونه نیست ببینمش؟

قبل از مارال مشدی سلیمان که استکان خالی را توی نعلبکی انگشتی لبه کنگره‌ای می‌گذاشت جواب داد:

- نه حاج عمو، بابام رفته سلمونی کربلایی حنیف، این فصل پاتوق پیرمرداس دیگه.

۱- کوردئ (KÜRDÊ): لبه‌های سفید قالی را که بعد از اتمام بافت بر روی زمین می‌بافتند تا کار قالی را تمام کنند، به چندین نوع مختلف بافته می‌شد که یکی از آن‌ها کوردئ و انواع دیگر آن عبارت بودند از آلاقورت، تورپاخلوق، توربالوخ.

۲- مایه قالی (QALI MAYASE): لوازم و مواد و مصالح قالبیابی از قبیل خامه ایش (نخ تار) و ارقچ (پود) و رنگ و جوهر.

۳- یئمیش (YEMIŞ): کشمش

۴- گوگ توکماخ (GÖG TÖKMAX): سبزه انداختن، سبزه سبز کردن

۵- سبزه‌ها

۶- البت (ƏLBƏT): البته، برای تأکید و تأیید حرف طرف مقابل

- خدا حفظش کنه، پیر در هر خانه‌ای نعمته قدرشو بدونین حتما.
موقع رفتن حاج رضا، عراضا با لباس‌های خیس و لپای گل انداخته از سرما وارد شد و از زیر نگاه تیز و خشمناک پدر رد شد و رفت زیر کرسی لیلان ننه، مشدی سلیمان پس از بدرقه حاج رضا برگشت و عراضا را صدا کرد و گفت:
- این کارا چیه می‌کنی پسر؟! دیگه دوازده سالت شده دست از بچگی وردار تو برف و بوران می‌ری بیابون که چی بشه؟ بشین زیر کرسی مشقتو بنویس، دوستانو جمع کن برین ملاصادق براتون داستان بگه برین ایوان^۱ آششوق اویناماخ^۲، بیل‌بیللر^۳، جیززیق پوزما^۴.

- همینجوری که به سمت اتاق خودشان می‌رفت گفت:
- فردا که تعطیلی می‌ریم برای مادرت آغ توپراق^۵ می‌آریم.
عرراضا اما زیر کرسی خوایش برده بود.
وارد اتاق شد به زهرا که هنوز پای چراغ والور کنجد - شاهدانه هم می‌زد لبخندی زد و مشتی از کنجد - شاهدانه داغ برداشت و داغی آن را با دست‌به‌دست کردن گرفت و رفت زیر کرسی.

- قئزیم برای امسال عید چیا داریم؟
- بابا قاووت که درست می‌کنیم، اییده^۶ و مویز و نخودچی کشمش هم هست، فتیر هم می‌پزیم راستی بوووس آلماسی^۷ هم باید بگیریم.
- پس باسلوق^۸ چی قئزیم؟ نکنه همه خورده شده شکموها؟

- ۱ - یک اتاق اوپن که با نرده‌ای از حیاط جدا می‌شد و تنور نان پزی داشت.
- ۲ - آششوق اویناماخ (AŞŞUQ OYNAMAX): قاپ‌بازی
- ۳ - بیل‌بیللر (BİLBİLLƏR): بش‌دش، یه قل دوقل بازی که با ۵ سنگ بازی می‌کردند.
- ۴ - جیززیق پوزما (CIZZIQ POZMA): خط‌خطی کردن، در این بازی در نقاط مختلف را مخفیانه خط می‌کشیدند و گروه مقابل باید خط‌ها را یافته و خط بزنند.
- ۵ - آغ توپراق (AĞ TOPRAQ): خاک سفید که از ارجینک یا آقچه کهریم می‌آوردند و با آن دیوار خانه را سفید می‌کردند.
- ۶ - اییده (İYDƏ): سنج
- ۷ - بوووس آلماسی (BOVUS ALMASÉ): سیب وفس، وفس روستایی در نزدیکی کمیجان که سیب و گردو و گیوه‌بافی آن مشهور است.
- ۸ - باسلوق (BASLUQ)

- نه بابا مگه ننه میزاره کسی به کوزه باسلق نزدیک بشه؟ الانم که زیره برفه^۱، فکر کنم حسابی شکرک زده، این باسلق خوردن داره بابا.

مارال که پس از بدرقه حاج رضا به توپوخ پینی^۲ سر زده و آبودان مرغها را نگاه کرده بود خاکانداز آتش در دست وارد شد و از طاقچه، قوطی اوزللیک^۳ رو برداشت و ریخت رو آتش و با خواندن یامان گوژلر چاتداسون^۴ دور خانه و بچه‌ها چرخاند و در ادامه ذکر صلوات گفت: بعضی چیزها به چشم مردم می‌اد مشدی، یک لبخند و خسته نباشید از مشدی سلیمان تحویل گرفت، با لبخند جواب داد و رفت پیش زهرا نگاهی به تابه روی چراغ کرد و گفت:

- بسه ننه خوب شده ورش دار مواظب دستت باش.
رفت سر صانوق^۵ گوشه پستو و کیسه‌های مایانا^۶ و نوبات^۷، خاکا^۸ را بیرون آورد و رو کرد به شوهرش:

- مشدی بی‌زحمت یه نگاه به آتیش احاق بنداز چند تا قالاخ^۹ و کرمه^{۱۰} از اودونوخ^{۱۱} بیار اگه گر گرفته بزار روش کز بشه.

مشدی سلیمان که تازه گرمش شده بود به اکراه پاشد و تازه داشت در آستانا^{۱۲} پاشنه بوووس کلشی^{۱۳} را ور می‌کشید که فرمان دوم صادر شد:
- اون دستار^{۱۴} رو هم بیار بزار کنار چاه باید بشورمش.

-
- ۱ - کوزه در بسته باسلوق را زیر برف می‌گذاشتند تا شکرک بزند
 - ۲ - توپوخ پینی (TOYUX PINÉ): محل نگهداری مرغ و خروس، مرغدانی
 - ۳ - اوزللیک (ÜZƏLLİK): یا اوزرلیک، اسفند
 - ۴ - گوژئی چاتداسون (ÇATDASUN = ÇATLASUN): بترکه چشم حسود
 - ۵ - صانوق (SANNUQ): صندوق چوبی رویه ورق کوبی گلداز
 - ۶ - مایانا (MAYANA): رازبانه نوعی تخم گیاهی برای ادویه
 - ۷ - نوبات (NOBAT): نبات
 - ۸ - خاکا (XAKA): خاکه قند
 - ۹ - قالاخ (QALAX): فضولات حیوانی را که برای سوزاندن قالب‌زده و به شکل بیضی درست می‌کردند.
 - ۱۰ - کرمه (KƏRMƏ): تخته تخته‌هایی از فضولات حیوانات که زیر پای آن‌ها سفت شده بود و با بیل بریده و در فضای باز خشک کرده بودند.
 - ۱۱ - اودونوخ (ODUNNUX): محل نگهداری هیزم و سوخت زمستانی، اودون به هیزم و فضولات خشک می‌گویند.
 - ۱۲ - آستانا (ASTANA): آستانه درب که محل کفش‌کشی هم بود.
 - ۱۳ - بوووس کلشی (BOVUS KƏLƏŞƏ): گیوه‌ای با رویه و زیره پارچه‌ای که در وفس بافته می‌شد.
 - ۱۴ - دستار (DƏSTAR): آسیاب خانگی که از دو سنگ گرد که پایینی محور چوبی در وسط داشت و بالایی دسته‌دار بود تشکیل می‌شد.

- زهرا زهرا.
- بله بابا.
- اون قوطی سیگار رو از طاقچه بده قنزیم.
- چشم.

مشدی قوطی زنگ‌زده سیگار را گرفت و سر راه چند تا قالاخ و کرمه برداشت و رفت گوشه حیاط پشت طولیله پای اجاق، قالاخ و کرمه را چید روی آتش گر گرفته و نشست روی کُنده کنار اجاق قوطی را باز کرد از دسته کاغذها رویی را کند و با سرانگشتان توتون کرمانشاهی را پهن رو کاغذ و با نوک زبان لبه کاغذ را خیساند و لول کرد و گرفت لای دولب و تکه چوبی که تهش شعله‌ور بود را برداشت و گیراند و با دودی که از دهان و دماغش خارج می‌شد خیالات خود را سیر داد به دور دست‌ها به فردا و فرداها به باغ انگور که با رسیدن بوی بهار از خواب بیدار می‌شد به گندمزار که به یمن بارش باران و برف انتظار محصول داشت به باهرا^۱ که باید یک ماه دیگر زمین مسطح زیر باغ را برای کشت اسبار^۲ می‌زد و آماده می‌کرد و... صدای بهم خوردن دو لته در چوبی‌سیر خیالات سلیمان را ناتمام گذاشت سر بالا گرفت پدرش بود تسبیح به دست، پالتو به دوش و کلاه پشمی به سر که از سلمانی کربلایی حنیف می‌آمد روزهای زمستان مردان سالخورده در آنجا جمع می‌شدند و از هر دری سخن میراندند، برخاست و سلام داد.

- سلام پسرم چه خبر؟

- خدا روشکر، سلامتی، بفرمایید.

کبلای تراب نشست روی کنده و کیسه چپق را درآورد و چپق را کرد داخل کیسه و پر بیرون کشید از کنار اجاق تکه چوبی‌برداشت و به کپه توتون چپق نزدیک کرد و دم عمیق، قله آتشفشان گر گرفت.

مشدی سلیمان رفت سمت انباری گوشه انباری لنگه‌های دستار را برداشت و آورد کنار چاه دُل را فرستاد پایین و لبریز کشید بالا و صدا زد:

- صغری صغری بیا این دستار رو آب بزن دستمال بکش به عررضه بگو منقل کرسی را بیا به آتیشش رو تازه کنم.

صغری با دستمالی در دست بیرون آمد پشت سرش عررضه که منقل اتاق بابابزرگ را برد کنار اجاق و از پدر شنید که باید برود منقل اتاق خودشان را نیز بیاورد.

۱- باهرا (BAHARA): کشت بهاره از قبیل لوبیا، گوجه، خیار و بادمجان و امثالهم

۲- اسبار (ESBAR): بیل زدن زمین که به علت کوچکی قابل شخم زدن با گاو نبود.

- بیا قَئزیم اینو بشور و خشکش کن تا من آتیش منقل رو تازه کنم و بیام اینو ببرم اتاق،
 داری میری اون قوطی سیگار منم کنار اجاق وردار ببر خونه، سفت بگیر توتون نریزه.
 مشدی سلیمان خاکستر منقل‌ها را نیمه‌خالی و وسط آن‌ها را گود کرد و با کهنه بیل
 آتش کز شده را ریخت گود وسط منقل و با خاک‌انداز آهنی خاکستر کناره‌ها را کشید
 روی تپه آتش و مرتب کرد و عرضا را پیش فرستاد تا درب اتاق را باز کند و او منقل را
 ببرد زیر کرسی بعد هم نوبت منقل اتاق پدرش بود منقل را زیر کرسی پدر گذاشت و
 لحاف را مرتب کرد پدر گفت:

- فردا وقت کردی یه شیشک^۱ سر بُر برای عید.
 - این چندروزه بچه‌ها اوو چترپماخ^۲ دارن کارشون تموم شد چشم.
 لیلان ننه که مشغول اضافه کردن آوال^۳ به چۆلمک^۴ سفالی ابگوشت روی چراغ بود
 گفت:

- شیر گاو خواهرت اینا خشک شده^۵ یکم شیر بفرست خونه بولقنز^۶.
 - چشم ننه می‌دم عرضا می‌بره.
 مشدی سلیمان از اتاق بیرون شد با فرارسیدن غروب این سرما بود که تلاش می‌کرد
 مسند حکومت را به پیش قراولان هوای بهاری واگذار نکند یقه کت را بالا کشید و لبه
 کلاه را پایین، رفت سمت دسته چیراق^۷ و آن را روشن کرد
 - عرضا! اوغلوووم به ننه‌ات بگو بیاد بره شیر حیوانات رو بدوشه خودتم بیا چراغ
 بگیر برایش بَرِیک آلاه^۸.
 مارال با سطل گوودوش^۹ خارج شد.
 - یه ظرف شیر بده عرضا بیره خونه بولقنز گاوشون خشکیده.
 - چشم مشدی، بی‌زحمت اون دستار رو ببر خونه.

-
- ۱- شیشک (ŞİŞEK): گوسفند پرواری را می‌گویند که گوشت بسیار ترد و خوشمزه‌ای دارد.
 - ۲- اوو چترپماخ (ÖV ÇERPMAK): خانه سفید کردن، انو یعنی خانه و چترپماخ یعنی پرتاب کردن، مایع سفیدی به دیوارهای خانه مالیدن
 - ۳- آوال (AVALƏT): سبزی‌های مخصوص آبگوشت، مشتمل بر برگ‌های پیازچه و تره که خشک کرده بودند.
 - ۴- چۆلمک (ÇÖLMƏK): دیزی یا دیگ سفالی شکمدار و گرد را می‌گویند
 - ۵- شیر گاو خشک‌شده، از شیر دادن افتاده
 - ۶- بلقیس
 - ۷- دسته چیراق (DƏSTƏ ÇİRAQ): چراغ‌دستی، فانوس
 - ۸- بَرِیک آلاه (BƏRİKALLAH): بارک‌الله، ماشاءالله
 - ۹- گوودوش (GOVDUŞ): سطل سفالی که برای دوشیدن گاو بکار می‌رود.

مشدی دو لنگه دستار را بلند کرد و رفت سمت اتاق با توک پا لنگه‌های در را باز کرد و وارد اتاق شد دستار را گوشه اتاق گذاشت و گفت:

- اون کؤینه جنجیم^۱ رو بیار پهن کن اینجا و مجمعه‌ی^۲ مسی رو هم بزار روش. صغری سینی مویز را نصفه نیمه پاک کرده بود زمین گذاشت و از ایچری^۳ او^۴ جاجیم و مجمعه مسی را آورد پایین اتاق زیر پنجره، جاجیم را پهن کرد و مجمعه را گذاشت وسطش، مشدی سلیمان دستار رو داخل مجمعه مرتب کرد و چرخ‌ی به سنگ رویی داد و همراه با صدای خارخار سنگ‌ها گفت: اینم از این و رفت که وضو بگیرد برای نماز. مارال پس از دوشیدن گاو، عرضا را با یک دووله کوچک شیر برای بولقنز و یک دووله بزرگ‌تر برای وارا^۴ فرستاد خانه عمه زرین و خود لباس‌های روی بند را که نمدار بودند و باوجود سرما امیدی به خشک شدنشان نبود جمع کرد و رفت داخل اتاق و سری به چؤلکم قوز چؤرک قاتوغی^۵ روی چراغ که در حال جوش بود زد و گفت:

- سفره رو باز کنین عرضا اومد شام رو بخوریم کار داریم.

بعد از شام صغری مشغول پاک کردن بقیه مویز شد و زهرا و مارال مخلفات قاووت را برای آسیاب کردن چیدند کنار دستار، مادر مشت مشت کونجود - شادانا^۶ می‌ریخت داخل سوراخ سنگ دستار و دختر آن را می‌چرخاند با بلند شدن صدای خارخار دستار بوی خوش کنجد شادانای بوداده فضا را پر کرد و در ادامه بوی مایانا هم اضافه شد که باعث طاق شدن طاق مشدی سلیمان شد.

- خاتون یه کاسه از اون قاووت بده بینیم بوش که مستمون کرده.

مارال با گفتن: - مشدی خوبه ندیدبدید نیستی، چشم، یه چؤمچه^۷ از قاووت ریخت کف دست مشدی سلیمان و رو به صغری:

- قنزیم مویز تموم شد کیسه اییده رو بیار اونارم یه نگا بنداز.

۱- جنجیم (CECİM): جاجیم

۲- مجمعی (MƏCMƏ): سینی‌های مسی لبه کنگره‌ای بزرگ را می‌گویند

۳- ایچری اوو (İÇƏRİ ÖV): پستو، بخشی از اتاق که با دیوار جدا شده و نقش آشپزخانه و انباری مواد غذایی و لوازم زندگی را عهده‌دار بود.

۴- وارا (VARA): تعاونی سنتی زنان برای جمع‌آوری شیر را وارا می‌گویند

۵- چؤرک قاتوغی (ÇÖRƏK QATUĞE): اشکنه که انواع مختلف آن با توجه به محتویاتش نام می‌گرفت قوز= گردو.

۶- کونجود - شادانا (KÜNCÜD - ŞADANA): کنجد و شاهدانه

۷- چؤمچه (ÇÖMÇƏ): ملاقه چوبی

- راستی مشدی فردا عزیز "عطار"^۱ میاد میدون ده برم خرید، یه چَرقد^۲ واسه دخترمون لیلا بخرم با عیدانه‌اش ببریم ماشالا امسال سرمون شلوغه عیدانه واسه صغری میاد برای لیلا باید ببریم، بئیرامنوخ^۳ خواهرات هم هست باید بگیرم.

- قشنگی عید به همین چیزاست دیگه خاتون، این کارا باعث مهر و محبت میشه، خداروشکر پسر داداشت داماد خوبیه اهل کار و زندگیه ایشالا این دخترام هم خوشبخت بشن، تا سرش شلوغ نشده ببرم اوجلئ بئل^۴ و گووهَن^۵ رو بدم تیز کنه و انئی بئل^۶ هم لب تیز کنه و زنجیر پاشنه‌کش^۷ هم پاره شده، آهنگر قابلیه از اطراف واسش کار میارن، پارسال این "ورگه‌بندهایی"^۸ که درست کرد حسابی کارمون رو راحت کرد خدا خیرش بده، ی چایی هم به ما بدین دیگه می‌خوابیم، صدای اون رادیو رو هم کم کن بابا.

- مشدی فردا عرضا رو کار بگیرد و "تایچا"^۹ گندم ببر آسیاب بعدم برین آقچه کهریز^{۱۰} گونی آغ توپراق^{۱۱} بیارین، یکهو دیدین بارندگی شد، دوباره گل میشه کارم عقب میفته.

مشدی سلیمان اونم چشم را با هورت کشیدن آخرین جرعه چایی گفت و مشغول شمردن پردئ‌های چوبی^{۱۲} سقف شد.

- عرضا عرضا! بابا! بیا دیگه بابا.

مشدی سلیمان بود که همراه با سفت کردن قارون باغی^{۱۳} پالان الاغ، پسرش را صدا

۱ - عطار (ƏTTAR): چرچی، فروشنده دوره‌گرد

۲ - چَرقد (ÇƏRQƏD): روسری

۳ - بئیرامنوخ (BEYRAMNUX): بایراملیق، عیدانه که برای تازه‌عروس‌ها و نامزدها می‌برند.

۴ - اوجلئ بئل (UCLƏ BEL): بیل نوک‌دار مخصوص بیل زدن و اسبار کردن

۵ - گووهَن (GOVHƏN): گاواهن، ابزاری آهنی که برای شخم زمین بکار می‌رود.

۶ - انئی بئل (ƏNNE BEL): بیل نوک پهن را می‌گویند

۷ - پاشنه‌کش (PAŞNƏ KƏŞ): ابزاری آهنی دارای زنجیر که برای کشیدن و بستن مرزهای کرت بکار می‌رود.

۸ - ورگه‌بند (VƏRGƏBƏND): ورق و چارچوب فلزی کشویی برای بستن راه آب و هدایت

۹ - تایچا (TAYÇA): تایچه، کیسه‌هایی دستباف از جنس گلیم و جننه پالاس برای ریختن گندم و آرد.

۱۰ - آقچه کهریز (AĞCA KƏHRİZ): روستایی در جنوب کمیجان که دارای خاک سفید سفیدکاری بود.

۱۱ - آغ توپراق (AĞ TOPRAQ): خاک سفید برای سفیدگری دیوارهای اتاق و شیرپزی

۱۲ - پردئ (PƏRDƏ): در سقف‌های تیرپوش مابین تیرها تخته‌هایی می‌کوبیدند بنام پرده، شمردن پرده:

اصطلاحی است برای آماده شدن برای خواب

۱۳ - قارون باغی (QARUN BAĞƏ): بند زیر شکم پالان حیوانات را که معمولاً دستباف بود.

می‌زد عررضا پاشنه‌های شادانپور^۱ را ورکشید و اووسار^۲ الاغ را کشید سمت تایچاها^۳، مشدی سلیمان لنگه‌ی تایچا را گذاشت روی پالان و عررضا دودستی نگهداشت از سمت دیگر لنگه دوم رو بالا آورد و از گوشه آن قلم گوسفند وصل شده به طناب کوتاه را رد کرد داخل شکاف گوشه تایچای اول و چوب و طناب گوشه دیگر را نیز، دو لنگه تایچا را در کناره‌های پالان مرتب کرد و نییه^۴ را قاچ زین غلاف کرد و گووران^۵ را دست گرفت و عررضا برای باز کردن در حیاط پیش‌تر دوید.

صغری تشت مملو از ظروف نشسته به سر و کوزه به دست راهی سر قنات شد و مارال نیز به همراه زهرا راه میدانگاه را پیش گرفت تا از عزیز عطار که روزهای جمعه بساط خود را آنجا پهن می‌کرد خرید کند. مشد عزیز عطار دو الاغ خود را به درخت توت کنار مسجد بسته و سر هر یک در توربا^۶ کرده بود، اجناس را دورتادور خود روی گونی چیده و خود نشسته روی یک پیت حلبی، ترازوی بزرگ و وزنه‌ها در سمت راستش و ترازوی کوچک سمت چپ، قوطی گزنگومی^۷، بارهنگ^۸، ایسسوت^۹، حلبی روشول^{۱۰}، کیسه آغ صابون^{۱۱} آشتیان، شیشه توپا ساققوزو^{۱۲} و... به‌ردیف، آن‌طرف‌تر بایداه^{۱۳} روی هم چیده و کنارش روحی چؤلکم^{۱۴} بود و مایتابا^{۱۵} و آت دؤگن^{۱۶}، دورتر طنابی به درخت چنار بسته و سر دیگرش را با میخ به دیوار مسجد زده بود و چارقد و

۱ - شادانپور (ŞADANPUR): کفش لاستیکی مارک شادانپور که زمانی مثل کفش ملی معروفیت داشت.

۲ - اووسار (OVSAR): افسار

۳ - تایچا (TAYÇA): تایچه‌ها، کیسه‌های جوالی حاوی گندم

۴ - نییه (NİYƏ): چوبی که نوک فلزی داشت برای تحریک حیوان به تند رفتن

۵ - گووران (GOVRAN): چوب برای راندن گاو و خر و حیوانات بزرگ

۶ - توربا (TORBA): توبره، کیسه‌ای که کاه در آن ریخته و هنگام استراحت حیوانات در بیرون از آغل با طنابی به گردن حیوان انداخته می‌شد

۷ - گزنگومی (GƏZƏNGÜME): گزانگبین که برای رفع دل‌درد کاربرد دارد

۸ - بارهنگ (BARHƏNG): بارهنگ، تخم شربتی

۹ - ایسسوت (İSSOT): فلفل سیاه و قرمز

۱۰ - حلب سفیداب

۱۱ - آغ صابون (AĞ SABUN): صابون آشتیان

۱۲ - توپا ساققوزو (TOPPASAQQUZ): آدامس‌های گرد و توپی

۱۳ - بایدا (BAYDA): کاسه رویی را بایدا می‌گویند.

۱۴ - چؤلکم (ÇÖLMƏK): دیزی‌های سفالی شکم دار

۱۵ - مایتابا (MAYTABA): ماهیتابه

۱۶ - آت دؤگن (ƏT DÖGƏN): گوشت‌کوب رویی یا چوبی

پارچه‌های رنگارنگ روی آن خودنمایی می‌کردند مشغول توزین گزنگومی برای زرین تاج بود که مادر و دختر رسیدند، ماه منیر نیز به اتفاق دخترش پارچه چیت را برانداز می‌کرد صفرعلی یورغان تیکن^۱ دنبال متقال برای آستری یورغان دوشک^۲ بود و رقیه زن دگیرمانچی^۳ کیسه گندم را روی ترازو گذاشت تا به جای آن خرید کند خوش و بش بود و توصیف جنس‌ها و توصیه‌ها و نگاه‌های مشتاقانه به اجناس.

- از این چیت من گرفتم اصلاً آب نمی‌ره، رنگ هم نداده.

- از قضا مشد عزیز گفت که خانواده مشدی سلیمان برده‌اند، چه خوب.

- سلام مشد عزیز چارقد می‌خوام و پارچونیک^۴.

- سلام مارال خانم، چارقد اون کنار هست نگا کنین فقط رو زمین نیفته، پارچونیک

چند قواره؟

- سه تا، برای عمه بچه‌ها می‌خوام، ی رنگ باشن، ی بسته سنجاق بزرگ هم بدین

گشنیز نُوقول^۵ اگه داری ی کیلو بده.

سه روز از بردن گندم‌ها به آسیاب می‌گذشت دگیرمانچی گفته بود شب عید همه آمد لازم دارند و اینجا شلوغ شده چند روز دیگه نوبت شماست نوبت روستاهای اطراف را صبح گذاشتم تا شب نشده برگردند شما عصر بیا، مشدی سلیمان الاغ را آماده می‌کرد تا برود دنبال تایچه‌های آرد، مارال ته‌مانده مخلوط آب و آغ تپراق را پاشید روی ستون‌های خشتی کناری در ورودی حیاط و نشست روی سکو و با گفتن: ممنون ملوک باجی، بفرما منزل جواب خداقوت زن همسایه را داد مشدی سلیمان از منزل خارج شد و مارال داخل، سر راه چند قالاخ و کرمه به اجاق اضافه کرد، صغری آخرین قالی را انداخته روی تیرک چوبی که یک سر آن رو دیوار داواللوق^۶ و سر دیگرش بین دو شاخه درخت بید بود و با هَللکئ^۷

۱- یورغان تیکن (YORĞAN TİKƏN): لحافدوز

۲- دوشک (DÖŞƏK): تشک

۳- دگیرمانچی (DƏĞİRMANÇI): آسیابان

۴- پارچونیک (PARÇUNNİK): پارچه مخصوص دوخت پیراهن زنانه، پارچون=پیراهن بلند زنانه

۵- نُوقول (NOQUL): نقل

۶- داواللوق (DAVALLUQ): آغل گوسفندان که بدون سقف بود.

۷- هَللکئ (HƏLƏKKƏ): وسیله چوبی گزمانندی که از آن برای تکاندن گردوخاک قالی و یا برای کوبیدن خامه قالی هنگام شستن استفاده می‌شد.

می‌کوبید زهرا تهمانده‌های زیبیل^۱ توزآلماق^۲ را با خاک‌انداز داخل پیت حلبی خالی می‌کرد،
جئننه پالاس^۳ و قالی‌های تمیز شده در مهتابی بود. مارال خطاب به بچه‌ها:

- خسته نباشین بالالاروم^۴، ی دست بزنین اینارو بندازیم کف اتاق‌ها دیگه تمومه.
صغری قالی را از روی تیرک برداشت و یک‌راست رفت اتاق کناری و مارال و بچه‌ها
هم مشغول بردن ژنده پالاس‌ها و قالی‌ها به داخل شدند آخرهای کار بود که صدای
به‌هم‌خوردن در خبر از آمدن مشدی سلیمان داد.
- عرضا ننه برو کمک بابات.

عرضا به تاخت رفت با گفتن - سلام و خدا قوت- اووسار الاغ را گرفت و کشید
سمت مهتابی^۵ و دست برد زیر تایچا و هل داد بالا، پدر تایچا رو جدا کرد و گذاشت
زمین و عرضا هم.

- اوغلوم^۶ پالان الاغ رو بگیر و بزار انباری بعد ببرش طویله و آذوقه بریز براش.
خودش دو گوش تایچا را گرفت و وارد اتاق دومی که پستو داشت شد و یکسر رفت تا
سر اون کنئی‌سی^۷ و تایچا را خالی کرد کنئی^۸ برگشت و دومی را هم.
- بالام^۹ تایچا‌ها رو ببر بتکون رو یونجا سامان بعد بزارشون تو گونی و از میخ‌ش
آویزون کن تو انباری، قشنگ بتکون بعدش منقل‌ها رو بیار آتیش آماده‌شده.
گفت و رفت سر چاه و با تهمانده آب دُل آبی به‌صورت زد و از جیب کت قوطی سیگار
را درآورد و رفت کنار اجاق.

عرضا تایچا را پس از تکاندن چپاند داخل گونی و رفت انباری پای راست و گذاشت
لبه^{۱۰} جان و با گفتن یا علی رفت بالا و نخ گونی را انداخت به میخ چوبی و فرود آمد و
رفت پی کار بعدی.

۱- زیبیل (ZİBİL): خاکروبه

۲- توزآلماق (TOZ ALMAQ): گردگیری منزل

۳- جئننه پالاس (CENNƏ PALAS): گلیم بافته‌شده از تکه‌ها و نوارهای پارچه‌های اسقاطی لباس

۴- بالالاروم (BALALARUM): فرزندانم، بچه‌هایم

۵- کنئی‌سی (KƏNNƏSƏ): بهار خواب جلوی اتاق‌ها را می‌گفتند که با یک نرده از حیاط جدا می‌شود

۶- اوغلوم (OĞLUM): فرزندم، پسر

۷- اون کنئی‌سی (KƏNNƏSƏ): کندوی آرد

۸- کنئی (KƏNNƏ): کندو، تاپو که از گل رس درجا ساخته و برای نگهداری گندم و آرد بکار

۹- بالام (BALAM): فرزندم

۱۰- جان (ÇAN): وسیله‌ای بر خرمنکوبی که متشکل از بدنه و محور چوبی بود با صفحه‌های فلزی روی محور
که به‌وسیله یک جفت گاو نر یا الاغ روی خرمن گندم و جو کشیده می‌شد.

منقل را زمین گذاشت و مشغول خالی کردن خاکستر شد.

- بالام جان فردای شیشک باید بکشیم و بدیم ننه قوورما^۱ درست کنه.

- فردا وارا نوبت ماست گوسفند را بذار پس فردا، صدای مارال بود که با غربیل کهنه پر کاه و یونجه از کنار آن‌ها می‌گذشت.

- باشه خاتون، ماست زدی ی دووله بده بولقنز، "تولوق چالماخ"^۲ کی داری؟

- اونم دو سه روز مونده به عید، هنوز تورش قاتوق^۳ نداریم.

- اووووه اووووه^۴ حیوان، نهیب مارال بود تا گاو از پشت در طویله فاصله بگیرد.

- عررضا بیا این درو واکن حیوون چسبیده به در، فکر کنم خیلی گشنه‌اش شده باشه.

عررضا با اووهه- اووووه و کوبیدن گووران روی در و سروصدا گاو را پس فرستاد و در را برای ننه باز کرد و برگشت منقل آماده را برد سمت اتاق بابابزرگ، مشدی سلیمان هم منقل به دست راهی اتاق خودشان شد.

- قنزیم لحاف پله^۵ پایین رو بده بالا.

زهره لحاف رو داد بالا و منقل زیر کرسی جا خوش کرد.

- این بوی ناوالاماخ^۶ آدمو مست می‌کنه، هنوزم بوی خاک نمدار برام قشنگه دست زن و بچه‌هام درد نکنه، خوشبخت بشین ایشالا.

آفتاب از پس تپه چرگز^۷ سرک می‌کشید که مارال پس از دوشیدن گاو قابلمه مسی را آماده کرد تا واراداش‌ها^۸ سهم خود را بیاورند صدای کوبه حلقه‌ای در نشان از حضور اولین واراداش بود.

- مارال مارال مارال هوووو.

۱- قوورما (QOVURMA): گوشت گوسفند را در تابه‌های بزرگ و یا دیگ ریخته و روی آتش تند تفت می‌دادند و سپس در کوره‌های سفالی بزرگ ریخته و آن را در جای خنکی نگهداری و برای مدت طولانی مصرف می‌کردند.

۲- "تولوق چالماخ" (TULUQ ÇALMAQ): مشک زدن ماست

۳- ترش قاتوق (QATUQ): ماست ترش که مناسب برای درست کردن دوغ و گرفتن کره بود

۴- صدایی که برای دور کردن گاو درمی‌آورند

۵- کرسی دارای چهار سمت بود که هر سمت را پله می‌گفتند

۶- ناوالاماخ (NAVALAMAX): سفید کردن دیوارهای خانه با مایع آب‌و‌خاک سفید

۷- تپه چرگز (ÇERGƏZI): تپه‌ای باستانی در شرق کمیشان

۸- هم شیر، داش یعنی هم، وطن‌داش = هموطن، یولداش = همراه و رفیق

- بله ملوک باجی سلام.
 - علیک سلام سحرخیز، می‌بینم که آماده‌ای، بفرما، خدارو شکر شیر سحرآقشام^۱ نوبت تو برکت داشت.
 - الحمدالله.
 ملوک باجی با گفتن بسم‌الله شیر را داخل گوودوش ریخت و مارال لهله^۲ را زد و با مسرت گفت:
 - هزار ماشالله پنج بند و نیم، دست شما درد نکنه بعد گوودوش را داخل قابلمه مسی خالی کرد.
 ملوک باجی وقت رفتن سطل به دست دم دالان به زرین تاج و ربابه برخورد کرد ظرف شیر به دست واردشده بودند و پس از چاق سلامتی راه خود را پیش گرفت.
 تا آماده شدن صبحانه توسط دخترها مارال سهم واری هر شش همسایه را گرفت و داخل قابلمه مسی روی چراغ گذاشت و رفت پی مایه ماست و پنیر، خورشید در سربالایی نیمه اول روز بود که دؤوله‌های^۳ ماست را چید پله پایین کرسی و نانجون^۴ پنیر را هم گذاشت پشت آن‌ها و کورسی^۵ یورغانی^۶ را انداخت و سری به سبزه‌ها که وقت برگرفتن قفس پارچه‌ای آن‌ها برای خودنمایی و سلام به بهار بود زد و رفت نشست پله کرسی و اولین رج یونگ جورابی^۷ رو سر انداخت و عرضا را فرستاد وردست باباش که داشت گیجین^۸ در طویله را درست می‌کرد.
 بوی آش اثیران ترخنه^۹ با ساری^{۱۰} یاغ^{۱۱} که لیلان ننه درست کرده و زهرا یک چاناق^{۱۲} بزرگ لعلین^{۱۳} برای خودشان می‌برد مشدی سلیمان خسته از کشتی گرفتن با گیجین

۱- دو نوبت عصر و صبح که گاو را دوشیده بودند. (آقشام (AQŞAM))

۲- لهله (LƏLƏ): قطعه‌ای چوب مو که بندبند است و مثل خط کش مدرج قابل شمارش است. برای اندازه‌گیری ارتفاع شیر.

۳- دؤوله (DÖVLƏ): کوزه‌های سفالی دهان‌گشاد برای ذخیره ماست و شیر و شیره و ترشی

۴- نانجون (NANCUN): لانجین = ظرف بزرگ سفالی طشت مانند برای خمیر کردن آرد

۵- کورسی^۵ یورغانی (KÜRSƏ YORĞANƏ): لحاف کرسی

۶- یونگ جورابی (YÜNG CORABƏ): جوراب پشمی

۷- گیجین (GİCİN): پاشنه در

۸- اثیران ترخنه (EYRAN TƏRXƏNƏ): ترخنه ایست که با دوغ ترش پخته و خشک می‌شود برای مصرف زمستانی

۹- ساری یاغ: روغن حیوانی

۱۰- چاناق (ÇANAQ): به کاسه‌های سفالی لعابدار گفته می‌شود.

۱۱- لعلین درواقع تلفظ محلی لالچین است که سفال‌سازی آن معروف است.

و میخکوبی در و درست کردن کلوم^۱ را کشوند طرف اتاق.

- به به اووممم، بازم بوی آش ننه، معرکه است عرضا بیا که گشنمونه.

آش ائیران ترخنه با پنجه کش^۲ دست پخت مارال چاشت نیم روز اهالی خونه بود که با اشتهای زیاد کاسه از پی کاسه خالی می شد و شکم ها پر و چشم ها سنگین.

- الهی شکر، گفتن ناهار که آش خوردی مثل گولۀ سه تیر^۳ میمونه هر جا خوردی باید بیفتی.

مشدی سلیمان با گفتن این حرف جای خودش را در پله سمت دار قالی که منتظر قالی اوزاتماخ^۴ بود مرتب کرد و نگاه به پردئی های^۵ سقف چوبی اتاق دوخت و به شمارش نرسیده خوابید.

دم دمای غروب بود که کبلای تراب از سلمونی کربلایی حنیف برگشت و گفت:

- عرضا عرضا! به بابات بگو علی قلی سردانگ^۶ گفته فردا مالکین دانگ بیان برای آرخلاری بوشادماخ^۷ و قار آتماخ^۸، عرضا رو بفرست بره به حسنعلی و مش غلام و میرزا هم بگه باهم برین قوش دره^۹.

- چشم بابا، پس زحمت سربردن شیشک با شماست بچه ها هم هستن،

صدای سلیمان بود که در انباری پیت نفت و قیف به دست نفتدان^{۱۰} چراغ گردسوز^{۱۱}،

۱ - کولون = پشت بند درب های چوبی و دروازه های بزرگ حیاط

۲ - پنجه کش (PƏNCƏKƏŞ): نان محلی بزرگ بیضی شکلی که بدون استفاده از وردنه و لامبان فقط با پنجه های دست درست کرده و به تنور چسبانده و پخته می شد

۳ - نوعی تنگ بود که فشنگ آن در شانه های سه تیری در خزانه تنگ گذاشته می شد

۴ - قالی اوزاتماخ (QALƏ UZATMAX): دار انداختن قالی که مستلزم نخ کشی و آماده کردن تارهای قالی با نخ سفید مخصوصی بود

۵ - پرده (PƏRDƏ): پرده های چوبی، در سقف های تیرپوش مابین تیرها تخته هایی می کوبیدند بنام پرده

۶ - سردانگ (SƏRDANG): فردی که به عنوان رئیس شرکای دانگ انتخاب می شد و نماینده کشاورزان و حقایبه بران برای یک دانگ (یک شبانه روز) می شد

۷ - آرخلاری بوشادماخ (ARXLARƏ BOŞADMAX): تخلیه انهار و جوی ها از برف و یخ و آشغال و آماده کردن انهار برای جریان آب

۸ - قار آتماخ (QAR ATMAX): تخلیه برف و یخ از انهار

۹ - قوش دره (QUŞ DƏRƏ): دره ای به همین نام در شمال غرب دشت حسن آباد کميجان که تغذیه کننده قنات بود

۱۰ - مخزن نفت

۱۱ - چراغ گردسوز: چراغ نفتی دارای فتیله گرد و لوله شیشه ای بلند برای روشنایی

لامپا، بالا چیراق^۱، دسته چراق و ترومبا چراق^۲ را پر می‌کرد.

- دادا بی‌زحمت این لامپا رو ببر اتاقتون، بق^۳ رو ننه تمیز کرده گذاشته طاقچه.

صبح اول وقت مشدی سلیمان یک دست بیل و یک دست دستمال نان و ککلیک اوتئی نومورتا^۴ سوار بر الاغ از خانه خارج شد و رفت گاراژ قاباغی^۵ تا به همراه دیگران به قوش دره بروند و مارال نیز شیشک را از طویله بیرون راند و برد طرف باغچه، کبلای تراب ظرف آب را دم دهان شیشک گرفت و روبه‌قبله خواباند بسم اله گفت و رد خون تا باغچه روانه شد.

صغری پس از خالی کردن قارون^۶ آمد کنار زهرا که دُل به دست آماده بود تا در شستن قارون به صغری کمک کند ترومبا چراغ پس از داغ شدن کوره روشن شد و مارال مشغول کله اوتماخ^۷ شد که بوی کز دادن بلند شد زهرا که شستن قارون را به صغری سپرده بود داشت تابه مسی را روی چراغ می‌گذاشت تا برای درست کردن قووروما و جیزلاق^۸ مهیا شده باشد.

نزدیک ظهر بوی قووروما و جیزلاق هوش از سر اهالی خانه برده بود غذای ناهار جقول بقول بود که با لواش دست‌پخت مارال حسابی چسبید.

حدود سه ساعت مانده به غروب آفتاب کبلای تراب در گرمای جان‌بخش آفتاب، تکیه داده به دیوار ساماننوخ داشت ساعت جیبی روسی خود رو کوک می‌کرد و مسرور از اینکه هر چهار پسرش مالک^۹ شده‌اند و خوشحال‌تر اینکه کوچک‌ترین آن‌ها کنارشان مانده و با اضافه کردن دو اتاق کناری هنوز شور و شوق زندگی را در آنجا نگه‌داشته بود که مشدی سلیمان وارد حیاط شد و سلام داد.

۱- بالا چیراق (BALA ÇİRAQ): چراغ کوچک خواب با فتیل‌های میله‌ای شکل و قد و قواره کوچک.
۲- ترومبا چراق (TURUMBA ÇİRAQ): پریموس‌های بزرگی که برای پخت‌وپز استفاده می‌شد و تلمبه‌ای داشت.

۳- بق (BOQ): حباب شیشه‌ای روی چراغ‌های روشنایی
۴- ککلیک اوتئی نومورتا (KƏKLİK OTƏ NUMURTA): کوکویی است که از مخلوط تخم‌مرغ و آویشن پخته می‌شود.

۵- گاراژ قاباغی (GARAJ QABAĞƏ): میدانگاهی که پهن و وسیع بود و محل توقف ماشین‌ها و سوارشدن مسافرین بود

۶- قارون (QARUN): شکمبه، سیرابی
۷- کله اوتماخ (KƏLLƏ UTMAX): کز دادن کله‌پاچه و کندن موهای آن را می‌گویند.

۸- جیزلاق (CİZLAQ): ابتدا دنیه گوسفند را آب کرده و ته‌مانده دنیه را جیزلاخ می‌گویند.

۹- در میان زارعین به کسی که مقداری زمین و آب زراعی داشته باشد مالک می‌گویند.

- سلام باباجان آلاه قووات وئرسین^۱، یورولمیای^۲ کار تموم شد؟
- ممنون دادا، بله تموم شد، خدارو شکر برف خوبی خوابیده قوش دره و بؤیوک بایور^۳.
- الهی شکر.
- مشدی سلیمان بیل رو کنار در انباری گذاشت و اووسار الاغ را به شاخه سؤگود آغاجی^۴ که از باغچه به سمت حیاط نفوذ کرده بود بست و رفت کنار چاه با آب دُل دست و صورتش را آب زد.
- مارال دمیر لاوشون^۵ به دست با یک توپیا وُرک^۶ از اودونوخ بیرون اومد و سلام داد و خدا قوت گفت.
- سلام خاتون، خدا قوت، چه می کنی؟
- دارم تنور رو آماده می کنم فردا نان و فتیر بپزیم.
- خیلی ام خوب، پدرشوهر لایلا اومده بود قوش دره، احوال پرس بود، گفتم فردا بچه ها رو بفرسته خونه ما، دلم واسه مسلم شیطون تنگ شده، گفت دو سه روزی سرفه خشک داشته قاروق^۷ بوده بردن پیش زرین تاج قاروقچی^۸ درآوردن، بهتر شده.
- ای بَبَما^۹ فردا که اومدن میدم لیلان ننه برایش یه تخم مرغ بشکنه^{۱۰}، شاید نوه مونو چشم زدن، دم عیدی این قدر سرم شلوغ بوده که چندروزه نتونستم احوال بگیرم ازشون، اتفاقاً می خواستم عرضا رو بفرستم بگه فردا بیان کمک، فتیر آدم می خواد، مشدی، جقوَل بقول ریختم تو چؤلَمک زیر کرسی بگو زهرا بهت بده.

۱- آلاه قووات وئرسین (ALLAH QUVAT VERSIN): خدا بهت قوت و نیرو بدهد.

۲- یورولمیای (YORULMIYAY): خسته نباشی

۳- بؤیوک بایور (BÖYÜK BAYUR): تپه های سیاه رنگ شیلی که غیرقابل کشت هستند و بلندترینش را بؤیوک بایور می نامند.

۴- سؤگود آغاجی (SÖĞÜD AĞACÉ): درخت بید

۵- دمیر لاوشون (DƏMİR LAVAŞUN): لاوشون ابزاری برای زراعت است و نوع آهنی آن برای برداشتن بوته های خشک درشت بکار رود.

۶- توپیا وُرک (TOPPA VƏRƏK): یک توپ، کمی کوچک تر از یک بغل بوته سوزاندنی

۷- قاروق (QARUQ): دانه گیر کردن در حلق و یا بینی کودکان که با دمیدن هوای آن را خارج می کردند.

۸- قاروقچی (QARUQÇÉ): خانم هایی که بلد بودند با دمیدن هوا به بینی کودک دانه های مزاحم را خارج کنند

۹- بَبَما (BƏBMAA): فریاد کوتاهی حاکی از دل نگرانی مادرانه = ای فرزندم

۱۰- رفع و دفع چشم زخم با شکستن تخم مرغ

مارال ورک را در گوشه ایوان زمین گذاشت و با اوت چاگادان^۱ خاکستر تنور را بالا کشید و ریخت داخل طشت و با لاواشون ورک را هل داد داخل تنور و چند کرمه و قالاخ چید روی ورک و با کوینه سوپورگه^۲ کف ایوان را جارو کرد و یک لولئگین آب پاشید، خمیر کوئینگئ^۳، قولباق^۴، خمیر سوفراسئ^۵، ارسین^۶، سیخ^۷، سیله جک^۸، اوت چاگادان، وردنه^۹ و لاممن^{۱۰} البسه و ابزار دست کارزار فردای مارال بودند.

به صدای مناجات علی اکبر خان مؤذن که مقدمه اذان صبح بود بیدار شد زیر لب بسم الله گویان آب نیم گرم داخل دووله و کوزه های زیر کرسی را ریخت داخل نانجون و آرد و نمک اضافه کرد و مشغول خمیر یوغورماخ^{۱۱} شد سفیده سر زده نانجون خمیر را هل داد زیر پله پایین کرسی و خمیر سفره سی را انداخت و بعد کورسئ یورقانی را کشید روش تا خمیر در گرمای کرسی ور بیاید و خودش رفت برای نماز.

به صدای آب ریختن مادر در نانجون برای خمیر فتیر، دخترها بیدار شدن و آمدند کمک، زهرا شربت خاکه قند را با قابلمه از روی چراغ برداشت و ریخت توی نانجون و مادر آرد را اضافه کرد و هر دو نفر دست داخل خمیر مشغول ورز دادن شدند.

این همسایه اون همسایه، زن اوس غلام، دختر میرزا، عروس مشد اصغر و... صدای لیلان ننه بود که روی گلیم جلوی اتاقشان نشسته بود و با شمردن هر اسم با زغال یک

۱- اوت چاگادان (OT ÇAĞADAN): بیل کهنه ای که کفه آن به صورت نود درجه خم شده و برای خارج کردن خاکستر از تنور استفاده می شد.

۲- کوینه سوپورگه (SÜPÜRGƏ): جاروی کهنه

۳- خمیر کوئینگئ (XƏMİR KÖYNƏĞE): پیراهن ویژه نان پزی که از پارچه ضخیم و کهنه بود.

۴- قولباق (QOLBAQ): قولباق یک ساق بند مخصوص پارچه ای برای دستی که به درون تنور می رفت و مانع از سوختن دست و لباس می شد.

۵- خمیر سوفراسئ (XƏMİR SUFRASƏ): سفره ای از متقال ضخیم برای پهن کردن در زیر چونه های خمیر

۶- ارسین (ƏRSİN): ابزار فولادی یک متری که یک سرش کج و نوک تیز و ال مانند شده بود برای نان درآوردن و سر دیگرش مانند پاروی کوچک پهن بود برای جدا کردن لبه نان و فتیر از دیواره تنور

۷- سیخ (SIX): سیخ بلند و ضخیمی به طول یک و نیم متر با نوک پارویی برای هم زدن آتش تنور

۸- سیله جک (SİLƏCƏK): دسته ای پارچه های رشته ای و یا گونی مانند برای اینکه خیس کرده و دیواره تنور را هرازگاهی با آن بکشند و دوده را تمیز کنند.

۹- وردنه (VƏRDƏNƏ): وردنه چوب گردی که با حرکت دادن آن چانه نان پهن می شود.

۱۰- لاممن (LAMMƏN): وسیله ای بالش مانند که خمیر پهن شده را روی آن خوابانده و با آن به سینه داغ تنور می چسبانند.

۱۱- خمیر یوغورماخ (XƏMİR YOĞURMAQ): خمیر درست کردن

خط رو تخم مرغ می کشید و هم زمان قربون صدقه مسلم می رفت لیلان سبد فتیر پخته در دست رسید و گفت:

- ننه هوس اوماج آشی^۱ کردم اونم ایسسوت اوماجی^۲.

- الهی ننه جان، از قضا هفته پیش درست کردم به بچه ها گفتم که لیلان خیلی دوست داره، الان، همین الان بلند میشم آرد می آرم برای اوماج اووماخ^۳ فقط مواظب پسرت باش کنار تنور نیاد.

- الهی دورت بگردم ننه، زحمت میفتی، چشم حواسم هست.

راهش را کشید و از کنار مسلم که کش کؤینک^۴ پوشیده و گوگ مونجوق^۵ شانه راستش سنجاق شده بود و یک تکه فتیر را گاز می زد و با یک تکه چوب کنار باغچه ته مانده برف را سوراخ می کرد رد شد و در آستانای در گفت:

- صغری اینو بگیر بچین رو سفره، باز تر بچین هوا بخورن خمیر نشن، اون یکی سبد رو بده.

صغری سبد را گرفت و سبد گونه های^۶ فتیر که حالا با فشار و ضربه های دستش باز شده و پشت سبد چوبی و یا با لبه استکان نقش گرفته بودند را داد دست خواهرش. به صدای دعوای گربه ها داخل باغچه مسلم از جا جهید و به تاخت دوید سمت اتاق لیلان ننه که سر راه به شدت به مادرش برخورد کرد.

- نترس نترس بالام، هیچی نیست، نترس.

اما مسلم رنگ به چهره نداشت دودستی پاهای مادر را بغل کرد و بغضش ترکید.

- پیشته - پیشته^۷ حیوان، نترس پسر، دیدی فرار کردن.

لیلان ننه چنانق آرد را زمین گذاشت و طفل را بغل گرفت و رفت از اتاق مقداری نمک و یک کاسه آب آورد نمک را ریخت تو کاسه، دور سر مسلم چرخاند و با صلوات پاشید سمت قبله^۸.

۱- اوماج آشی (OMAC AŞË): نوعی آش که با گوله های خمیر و سایر مخلفات پخته می شود.

۲- ایسسوت اوماجی (İSSOT OMACÊ): آش اوماج با فلفل سیاه زیاد برای فصل زمستان و رفع سرماخوردگی

۳- اوماج اووماخ (OMAC OVMAX): خمیر ورنیامده را گوله گوله کردن

۴- کش کؤینک (KƏŞ KÖYNƏK): پیراهن کشی، کش باف

۵- گوگ مونجوق (GÖG MUNCUQ): منجوق آبی که برای چشم زخم به شانه لباس می دوختند، خرمهره

۶- گونه های (GÜNNƏ): چونه های خمیر

۷- پیشته، پیشته (PİŞTƏ, PİŞTƏ): صدایی برای راندن گربه و ترساندن آن

۸- آب نمک را به سمت قبله پاشیده تا ترس بچه بریزد.

زهر با چشم‌های اشک‌آلود از دود تنور اوت چاگادان را برد زیر فتیر و با بالا ارسین^۱ فتیر پخته را از دیواره تنور جدا کرد و دومی و سومی و... اوت چاگادان پر از فتیر را ریخت داخل سبد، پلک‌زدن‌های تند، فشردن چشم‌ها به هم علاج سوزش چشم ناشی از دود نبود و همچنان آب چشم‌های سه زن روی صورت دودگرفته می‌غلطید و ردی تا پایین گونه‌ها می‌کشید دود چشم‌های مادر و دو دختر را اذیت می‌کرد که مارال با گفتن: - قئزیم اون کولبه^۲ رو کامل واکن، یه تیکه کرمه که الان انداختم نیم‌سوز شده دود داره- دوباره دست برد داخل کاسه کنجد و تخم‌مرغ زده‌شده و مالید روی فتیر و یک دست روی کول^۳ خم شد و چشم‌ها بست، استادانه چسباند به دیواره داغ تنور و دستی به لبه بالایی فتیر کشید و بیرون شد.

- قئزیم نگا کن نسوزن ننه، همه رو در بیار یه سیله‌جک بندازم، دودگرفته آردئ^۴ قارا^۴ در می‌آد.

- صغری صغری جان، اون نونا رو نگا کن اگه سرد شدن بچین رو هم هزار تو کنئی، لاواش زیر باشه پنجه‌کش رو.

صغری که با ضربه‌های پی‌درپی کف دست گونه را پشت سبد بافته از ترکه‌های بید باز می‌کرد و نقش می‌داد نشنید و جواب نداد.

- لیلان، پاشو این سبد فتیر رو ببر و به خواهرت بگو نونارو جمع کنه، می‌مونه خشک می‌شه، چند تا لاواش قووروخ^۵ برای تاززا قوررئ^۶ بزاره کنار.

عررضا دالان را رد کرد و کتاب دفتر چپانده در مشمای ضخیم را گذاشت زیر بغل لیلان و دست زد فتیری برداشت و گرماگرم گاز زد:

- خدا قوت ننه، آلا زیاد ائله‌سین^۷، به‌به چه خوشمزه، گشنم بودا

- نوش جان ننه، برو به بولقئز عمه بگو تنور آخره، خمیرش رو بیاره.

عررضا با دهان پر سری تکان داد و رفت پی گفته ننه.

۱- بالا ارسین (BALA ƏRSİN): ابزار فولادی نان درآوردن از تنور

۲- کولبه (KÜLBƏ): حفره هوا رسان به تنور را می‌گویند که متناسب با نیاز تهویه آن را بازتر می‌کردند.

۳- کول (KOL): یقه سفالی تنور، لبه سفالی تنور را می‌گویند.

۴- آردئ قارا (ARDRE QARA): پشت سیاه، اگر دیواره تنور دودی و سیاه باشد نان و فتیر را پشت سیاه درمی‌آورد.

۵- قووروخ (QOVRUX): نان تازه برشته‌شده را می‌گویند.

۶- تاززا قوررئ (TAZZA QURRE): به نانی که بلافاصله پس از پخت خشکانده باشند گفته می‌شود و برای

برخی تریدها به کار می‌آید.

۷- خدا زیاد کنه

آخرین فتیورها را زهرا از تنور بیرون می کشید که عررضا طنجه^۱ خمیر به دوش وارد شد و پشت سرش عمه بولقنز.

- گلین باجی^۲ خدا قوت، صبح گفتم پیام کمک، نخواستی، کجا رسودی؟
- بچه ها بودن عمه، شب عیدی تو هم کار داری، همیشه که زحمت داشتیم برات، دیگه تمومه، بیا خمیر رو گونه کن بزنم تنور.
- نه والا تو خسته شدی، باتمان یارومونی^۳، خودم می زنم الان دخترم ترلان میاد ور دستم.

گفت و نشست و ردیف گونه ها را روی خمیر سفره سر انداخت و با آمدن ترلان زهرا رفت به کمک لیلان ننه برای آش اوماج.
مشدی سلیمان با گفتن یا الله یا الله وارد شد، دو دست گیوه نو در دست، برای خودش و عررضا که ابراهیم کلش تیکن^۴ دوخته بود.
- یورولمیار خانوملار، به به.

مارال فرمانده پیروز جنگ امروز و هرروزه در حال درآوردن قولباق بود کش وقوسی به تن داد و کمر راست کرد که ناز پنهان این حرکات را سلیمان به خوبی گرفت و با لبخندی گفت:

- شیر اولای آرواد.^۵
- مشدی این لانجون رو بزار دم چاه پیام آب بزنم.
مشدی سلیمان لانجون و کاسه تخم مرغ را گذاشت روی تخته سنگ کنار چاه و دل آبی بالا کشید و نیمه ریخت داخل لانجون، مارال تکه خمیرهای خشک شده لبه لانجون را تراشید و مشغول شستن شد.
کبلای تراب اووسار الاغ در دست وارد شد، الاغ را کشید سمت مهتابی، سلیمان با گفتن سلام به کمک پدر آمد و صندوق بالایی را زمین گذاشت و دست برد زیر صندوق کناری تا پدر طناب دور دو صندوق را باز کند، باهم صندوق ها زمین گذاشتند.
- سیب ها رو از کجا گرفتی دادا؟

۱- طنجه (TƏNÇƏ): ظرف یا قابلمه مسی را می گویند

۲- عروس خانم: اصطلاحی که برای صدا کردن تازه عروس از طرف دیگران مخصوصاً خانواده شوهر که ماندگار می شد.

۳- یک من و نیم است

۴- کلش تیکن (KƏLƏŞ TİKƏN): گیوه دوز

۵- شیر زن

- از سید حسن و فسی، بارش رو خالی کرده خونه علیقلی، یکیش مال خواهرته، شوهرش گرفته.

رو به ایوان کرد و گفت:

- قنیزم خدا قوت، میرزعلی براتون سیب گرفته بود، گذاشتم رو مال و آوردم به پسرت بگو بیاد بیره.

- شمام خسته نباشی، زحمت افتادی دادا، چشم.

زهره نوار پارچه قرمز را بست دور سبزه‌ها که حالا اندک قدی کشیده بودند و یک شاخه بیدمشک پر شکوفه علم کرد وسط آن‌ها و گفت:

- صغری پنج شش روز داریم تا عید و هنوز نونوار نکردیم، فردا باید بریم صفور خیاط اندازه بگیره.

نم‌نم باران آمیخته با صدای مناجات و اذان صبح فضای دل‌انگیزی ایجاد کرده بود
مشدی سلیمان نشسته در مهتابی با لولگین وضو می‌گرفت که صدای پی‌درپی و محکم
کوبه در بلند شد:

- کیه؟ کیه؟

- منم دایی، نبی‌اله، به زندایی بگو نهم کارش داره.

- چیزی شده، اتفاقی افتاده پسر؟

برای برخاستن نیم‌خیز شده بود که مارال چادر نماز به سر خارج شد.

- مشدی من میرم ببینم چی می‌گه، به نمازت برس.

رفت و کلووم در را کشید، نبی‌اله خزیده در کت بلند و کلاه، با سر و روی خیس،
دست به حلقه در بی‌قرار بود و با هر نفس بخار از دهان و دماغش بیرون می‌زد:

- سلام زندایی، نهم گفت جیران دردش گرفته، بره سراغ قنیزس ننه^۱.

ادامه دارد...

۱- قنیزس ننه: قابله‌ای به نام قنیزس که به خاطر به دنیا آوردن بچه‌ها ننه صدایش می‌کردند.

نمونه‌های نثر

نثر اؤرنک‌لری

داستان‌ها، لطیفه‌ها و روایت‌ها /
ناغیل‌لار، لطیفه‌لر، روایتلر

- آدامجیل قورد ناغیلی. غلامرضا کمیجانی
 - علی ماناگیر (بهانه‌گیر). محمد امین مهرپرور
 - حضرت موسی (ع) نغیلی. علی ینگلی
 - طمع‌کاری. محمد امین مهرپرور
 - روایت‌هایی از داداش‌علی کلوانی. محمد کمیجانی (جاوید راد)
 - خاطراتی از بداهه‌گویی کمیجانی‌ها. غلامرضا گلابی (عاشیق پاشا)
- و غلامرضا کمیجانی



آدامچیل قورد ناغیلی غلامرضا کميجانی

منیم سککیز یاشوم واریدی، هر گنجە رحمتلیک مشهد ننه‌م (بۆیوک ننه‌م) یانونا یاتاردوم تک قالمیا و مشهدننه‌م من ایسته‌ممیش نَغیل^۱ دییَردی! یادوما گلی آدامچولی قورت نَغیلین نئچه کره منه تعریف ائله‌دی. نغیل بئله‌دی:

بیر گون، بیر آرواد جینلر طرفینن طیلیسم اولموشدی، اونا بیر قورت درریسی وئرمیشدیلر کی هر گنجە اونئ گیرسین، کوچه‌لره - اؤولره باش چکیب، آناسی آتموش اوشاقلاری اوغوللویوب اؤلدورسون. بو آرواد بو درری نئ بوخاری تونکشینده^۲ برکیدردی کیمسه اونئ گؤرمسین. گنجەلر شامنان سورا ارینئ یوخلاداردی و درری نئ گیریب کوچه‌لرده دولاناردی. دولانماقدان سورا او زمان کی اؤوه قییدردی، آری شک ائلییب اونان سوروشاردی:

- نیه سنئی ال ایغیی^۳ بوزدی؟!

آرواد جواب وئردی:

- گئدمیشدیم الیمئ سویا یئتیرم.

بالاخره بیر گون حسن‌آباد زمینئین برآوا گؤلی یانونا بیر اکینچئ بو قوردی گؤر، ایستر اؤز بئلی‌ینن چیرپه باشونان، آرواد یالوارار:

- آمان، وورما منئ!

۱- نغیل: ناغیل

۲- تونکش: (TÜNKƏŞ) دودکش

۳- آیق: آفاق

او اكينچى بيلر بو قورت دگى^۱، آدامچولى قورتدئ. اكينچى آروادىي آدينى سوروشار. آما
جواب وئرمز. ديير:

- گۆزلىرى «خانوم جان خانوم» گۆزلىرىنى اوخشورى!
آروادىن آدى خانوم جان خانىم ايدى، چوخ دا گۆزلى ايدى. آرواد گۆرر اكينچى اونى
تانودى، يالوارار ديير:
- اريمه هئچ زاد ديمه!

اكينچى چوخ بو وضعيتدن ناراحت اولار. آروادا ديير ماجرائى منه دى ايستيرم سنه
كۆمگ ائلييم. او كيشى ديير:
- ديمرم.

آما جريانى آروادىي ارينه ديير، ارى چون آروادىي ال- آيغىنى نئچه كره بوز گۆرموشدى،
اكينچىنى سۆزىنى اينانار. بونا گۆره آروادىي كيشىگينده دورار گۆره آرواد دررىنى هاردا
بركىدى. يئرلى بىلنن سورا، سحرينه كيشى بير هاممارا^۲ ورك^۳ ييغر^۴ و بوخارى ايچيننه
اوتليار. وركىي آلازلاماغى^۵ باشليار دررىنى اوتلاماغا. آرواد كى بو دورومى^۶ گۆرر چالوشار
اۆزىنى اوتا وورا و دررىنى اوتلانماقدان ساحلييا. آما اللرىنن ياپوشاللار و قويمازلار. دررى
يانار و آرواد دا او دورومنان نجات تاپار. كند آدامچولى قورت شرىنن راحت اولار و او ار -
آرواد زىنيگانىكلارينا خوش و خرم ادامه وئرلر.

۱- دگى: دئيل

۲- بير هاممار، بير انبار، چوخ

۳- ورك: تنز آليشان بير نوع تىكان

۴- ييغر: ييغار

۵- آلازلاماق: آلولانماق، آليشىب يانماق

۶- دوروم: وضعيت، شرايط، مثلا دئيرلر: نه دورومدايى يعنى نئجهسن، احوالين نئجهدى؟



علی ماناگیر (بھانہ گیر)

محمد امین مہرپرور^۱

قایناق شخص: خانم مریم کمیجانی، ۷۵ یاشیندا، ساوادسیز، دوغولوب یاشادیگی یئر: کوموزان

بیر دانا کیشی وارودی چوخ بداخلاییدی. هامی ینان داعوا ائلر ایمیش. او قد کی آدون قویموشدولار علی ماناگیر. آروادی دییرمیش:

- نمہ ائلییم کی بو داهی داعوا ائله مییه.

قونشی سی دییمیشدی کی:

-فیلان آرواد ایککی جاننودی. گندگینن گورگینن اگر اوشاغی اولدی، آل گتی کیشی

یاتاننا قوی کیشینی تونبانی ایچینه. او اوشاق اگر آغلاسا بونی یوخودان اویدار.

او آرواد او جور ائله میشدی اوشاق آغلاموشدی کیشی اویانموشدی اوشاغی چاغاردموشدی و شلوارون گیرمیشدی و قاچموشدی. گنه نچہ ایلدن قییدمیشدی شهره بیر دانا اوشاق کوچه ده اوینوروموش، سوروشموشدی:

-بالا اوغلان کده نه خبر؟

او دییمیشدی:

- هئچ. بیر دانا علی ماناگیر واروموش اوشاق دوغدی و چنخدی گنددی.

بو اؤزونه دییمیشدی:

- خرره^۲ باشیا بو آد سنی اوستیننه قالب، گنه چنخمیشدی و گندمیشدی.

۱- محمدامین مہرپرور متولد بیست و ششمین روز فروردین ماه سال یکہزار و سیصد و هفتاد و هشت در شهرستان کمیجان است. تحصیلات ابتدایی را در دبستان مولوی و راهنمایی را در مدرسه اندیشه و مقطع دبیرستان را در رشته علوم تجربی دبیرستان قمر بنی هاشم گذرانید و اکنون (اسفند ۹۶) در رشته علوم تربیتی دانشگاه فرهنگیان شهید باهنر اراک مشغول به تحصیل می باشد. او همانند اکثر جوانان بزچلو علاقه بی شماری به شعر و ادبیات بالاخص مشاعره دارد و مقام اول استانی را در همین رشته کسب نموده است. محمد امین علاقه زیادی به زادگاه خود به تاریخ و فرهنگ کمیجان، زادگاه فخر ایران، فخر الدین عراقی دارد.

۲- خرره: پالچیق، خرره باشیا (کول باشینا، داش باشینا) اصطلاحلارینین معادلی دیر.



حضرت موسی (ع) ناغیلی

علی ینگلی ملکی^۱

قایناق شخص: حاج کوثر ینگلی ملکی، ۷۵ یاشیندا، آزجا اوخوماق باشاریر، دوغولوب یاشادیغی
یئر: ینگلی مولک

گونلری بیر گونوننه حضرت موسی گئدر طور داغیندا مناجاتا. حضرت موسی چوخ مناجات و عبادت ائله دئی پروردگار درگاهونا و آخورد ا حضرت جبرائیله بویوردی کئ:
- پروردگارا عرض ائله کئ اوچ گون گرک خودالیگینی منه وئره و من اوچ گون خودا اولام.

حضرت جبرائیل اول متعجب اولدی و حضرت موسی یا سایلا دی کئ:
- بو نه سؤزدی دیبیری؟! تئز استغفار ائله و...

خلاصه حضرت موسی کوتا گلمه دی^۲ و حضرت جبرائیل قبول ائله دی کئ حضرت موسی
عرضی نئ پروردگار درگاهونا آپارا. جبرائیل گئددی، بو سوزی حضرت حق تعالی درگاهوندا

۱- علی ینگلی ملکی متولد چهارم آبانماه هزار و سیصد و هفتاد و شش در روستای ینگلی ملک از توابع کمیجان است (در فاصله ی پنج کیلومتری کمیجان). او تحصیلات ابتدایی را در روستای خود در مدرسه شهید حسین ینگلی ملکی گذراند و سپس وارد مدرسه راهنمایی اندیشه ی کمیجان شد. مقطع دبیرستان را در رشته علوم تجربی در دبیرستان قمر بنی هاشم (ع) کمیجان گذراند. اکنون نیز در رشته علوم تربیتی (کارشناسی پیوسته) دانشگاه فرهنگیان شهید باهنر اراک مشغول تحصیل می باشد. او علاقه زیادی به شعر و موسیقی اصیل ایرانی دارد و در زمینه شعر هم آثاری از خود دارد. قابل ذکر است که او علاقه زیادی نیز به زبان و فرهنگ زادگاه خود دارد.

۲- کوتا گلمه دی: دالی اوتورمادی.

عرض اٹلہ دی و خوداوند منان بونی قبول اٹلہ دی. جبرائیل گلدی حضرت موسی یانونا دیدی کی:

- خوداوند سینی درخواستی قبول اٹلہ دی و اوچ گون سن خودالیگ اٹلیہ بیللی. حضرت موسی احساس اٹلہ دی:

- هامو زادی آشکار و عیان گوروری و غیب پرده لری قیراغا گندیب. گنشدی، حضرت موسی گنددی چاندی بیر دگیرمان یانونا. اوردا اوتوموشدی کی گوردی اوچ - دورد نفر دگیرماننا واردولار. بوغدا چکیلر. ایککی نفر ده گلدیلر دگیرمانا کی بیرینی اوچ یوک بوغداسی وار ایدی و بیرسینی اون بادمان. بو کیشی کی بوغداسی آز ایدی و بیر الی بوش و بیچارا آدمی دی، او بیر یولداشونا کی اوچ یوک بوغداسی واریدی، دیدی: من اوشورم، من دا بو اون بادمان بوغدایا خاطیر نمیه بوردا قالوم سویوخدا؟ سینی نوباتی اولدی منیم نه بو بیر آز بوغدامی چک، من گللم آپارام بیلہ سین. یولداشی دیدی:

- عیبی یوخ، سن گند من سینی یوکیی اون ائلم سن سورا گل آپار. بو یولداش نوبادا قالدی تا نوبات چاندی مونا. اوز بوغداسون چکدی اون الہ دی دولدوردی کیسہ سینہ. اما باخدی گوردی کیسہ سینی باشی بیر آز یاروم قالوبدور. دیدی: قوی اونیی اونونان تۆکوم اوز کیسہ دولسون. کیم بیلیری؟! هئچ کس بیلمز. او بیچارا کیشینی اونونان تۆکدی اوز کیسہ سینی باشون دولدوردی. ایننی حضرت موسی دا اوتوروب دگیرمان قیراغوندا بو کیشینی گوروری. حضرت موسی باخدی گوردی بو کیشی او بنده خودانی اونون اٹلہ آشکار اوغوللوری. حضرت موسی حیرصلننی ایسہ دی عصایی نان بو کیشینی وورا، عصا دگدی کیشینی گۆزی چیخدی. کیشی داد و هاوار اٹلہ دی که آی گۆزوم، آی گۆزوم. خلق ییغیشدیلر سوروشدولار: گۆزی نه تر^۱ اولدی پس؟ نیہ چیخدی؟

کیشی دیدی:

- بیلیمیرم واللہ باجادان بیر آغاچ گلدی دگدی گۆزومہ گۆزوم چیخدی. اٹلہ بو موقعه حضرت موسی گوردی دا هامو زادی عیان و بدون پرده گۆرموری. گنه اول کی بری اولدی. عواسون گۆتوردی گددی طور داغینا کی خوداوندہ شکایت اٹلیہ.

۱- نه تر: نه تهر، نه قیلقد، نهجه

- خودايا منه ديميشديى اوچ گون خوداليگ وئررى منه پس نيه تئز خوداليگى منن آلدیی؟

خوداوندن نيدا گلدی کئ:

- سن اگر اوچ گون خودا اولسايدیى منيم ملتيم بيخلى^۱ کور اولاردولار.

حضرت موسی دیدی کئ:

- خوداوندا خوب اگر سن منيم يئریمنه اولسايدیى نمه ائلردیى؟ او الی بوش کیشی نیی

اونون رفيقى اوغوللادی. من ايسسه ديم عصاينان وورام بيلسين دگدی گوزی چيخدی.

خوداوند بويوردی کئ:

- يا موسی سن گوردیى او اوچ يوک بوعدانیى برکتين گؤتورى آتی او اون بادمان بوغدا

اوستونه. آما اوجوردا او اون بادمان بوعدانیى اونى او اوچ يوک بوغدا اونونان گئج تر

توکئردی.

حضرت موسی خوداونده تعظيم ائله دی و دیدی الحق که ائله خوداليگ فقط سنه ياراشار.

طمع کاری

محمد امین مهرپرور

شخص منبع: جواد کمیجانی، چهل و نه ساله. تحصیلات: کارشناسی، متولد و ساکن کمیجان

روزی روزگاری در زمان‌های گذشته در روستایی که جمعیتی زیاد داشت و مردم در کنار یکدیگر با کار کشاورزی امورات خویش را می‌گذراندند، دو نفر باهم همسایه بودند. یکی آدم بسیار سخت‌کوش و خیرخواهی بود و همیشه به دیگران کمک می‌کرد ولی از نظر اقتصادی شرایط مساعدی نداشت و گاهی مجبور می‌شد برای گذران زندگی به روستاهای مجاور سفر کند، اما در عوض همسایه او در ناز و نعمت زندگی می‌کرد و هیچ مشکل اقتصادی نداشت و علاوه بر اینکه به کسی کمک نمی‌کرد، برای دیگران ایجاد مشکل نیز می‌نمود و آدم بسیار طماعی بود.

روزی همسایه نیکوکار او که برای کار کردن به روستاهای مجاور سفر کرده بود و قدری این مسافرت طول کشیده بود، هنگامی که داشت به روستا بازمی‌گشت نزدیک غروب به یک آسیاب خرابه رسید و با خودش گفت: اگر الآن حرکت کنم هوا تاریک می‌شود و در راه ممکن است از سوی دزدها یا حیوانات درنده آسیبی به من برسد. بهتر است امشب را در این آسیاب بخوابم و فردا صبح زود حرکت کنم.

وارد آسیاب خرابه شد و جای مناسبی پیدا کرد و سفره خود را باز کرد و مختصر شامی که همراه داشت را خورد. بعد در گوشه‌ای از آسیاب دراز کشید و به خواب رفت. نیمه‌های شب بود که متوجه صدایی شد. برخاست و دید دو گرگ وارد آسیاب شدند و چند لحظه بعد دو گرگ دیگر نیز وارد شدند. از ترس نفسش بندآمده بود. خوشبختانه مرد طوری خوابیده بود که دیده نمی‌شد. بعد از چند دقیقه یکی از گرگ‌ها که معلوم بود رهبر

گروه است، به گرگ دیگری گفت: بلند شو و گشتی در آسیاب بزن؛ بوی آدمیزاد می‌آید. گرگ بلند شد و از شانس مرد متوجه او نشد و برگشت پیش بقیه و به رهبرشان گفت: کسی اینجا نیست شاید امروز انسانی شکار کرده‌ای و بو از دهانت می‌آید. وقتی که گرگ‌ها مطمئن شدند که کسی آنجا نیست، مشغول به صحبت شدند.

همان‌طور که می‌دانید ما هرازگاهی جمع می‌شویم تا هم از احوال هم آگاه شویم و هم اگر طعمه خوبی سراغ دارید، به دیگران اطلاع دهیم. مرد هم به‌دقت گوش می‌داد و از ترس حتی صدای نفس کشیدنش به‌سختی شنیده می‌شد.

یکی دیگر از گرگ‌ها گفت: من در فلان مزرعه نزدیک روستا درختی می‌شناسم که می‌گویند، دو خمره پر از طلا زیر آن درخت هست.

گرگ دیگری گفت: من چند روز است منزل فلان کس را زیر نظر دارم، چند تا گوسفند چاق و چله آنجا هست که من هر کاری می‌کنم نمی‌توانم وارد آنجا شوم. اگر شما کمک کنید، لقمه چرب و نرمی نصیبمان خواهد شد.

گرگ دیگری گفت: فلان گله سگ باهوش و قدرتمندی دارد که من چند بار خواستم به آن گله حمله کنم اما موفق نشدم. اگر شما کمک کنید می‌توانیم سگ را بکشیم و گله را تار و مار کنیم.

خلاصه هریک از آن‌ها اطلاعاتی را که داشت در اختیار دیگری گذاشت و بعد از مدتی همه آن‌ها خسته شدند و به خواب عمیقی فرو رفتند. مرد بیچاره تا صبح خوابش نبرد صبح بعد از طلوع آفتاب گرگ‌ها یکی‌یکی بلند شدند و رفتند.

مرد که از رفتن آن‌ها مطلع شد، از آسیاب بیرون رفت و اول به سراغ آن درختی که گرگ گفته بود رفت و زیر درخت را کند و دو خمره را به دست آورد. سپس به‌طرف روستا رفت و داستانی را که شنیده بود برای اهالی روستا تعریف کرد و آن‌ها را از مقصد گرگ‌ها آگاه کرد و از همان موقع روزگار روی خوشش را به مرد نشان داد و وضعیتش روزبه‌روز بهتر شد.

مرد همسایه که چشم دیدن آن را نداشت به هر بهانه‌ای می‌خواست از راز زندگی او مطلع شود و همسایه مهربان هر بار به هر بهانه‌ای که شده بود، از زیر بار گفتن راز شانه خالی می‌کرد. تا اینکه بالاخره با اصرار مرد طماع مجبور به گفتن راز شد.

فردا صبح مرد طماع قصه ما مقداری غذا برداشت و به‌طرف آسیاب خرابه حرکت کرد و طوری برنامه‌ریزی کرد که هنگام غروب به آنجا برسد و در گوشه‌ای از آسیاب مخفی شد. شب‌هنگام گرگ‌ها سروکله‌شان پیدا شد. یکی از گرگ‌ها به دیگری گفت: بلند شو آسیاب

را بگرد بوی آدمیزاد می‌آید. او بلند شد و چرخ‌زد و گفت کسی نیست. رهبر گروه با عصبانیت گفت: دفعه قبل هم گفتی کسی نیست. اما یک نفر صحبت‌های ما را شنیده بود. هم خمره‌های طلا را خارج کرده و هم به روستاییان خبر داده بود و از آن موقع به بعد روزگاران سیاه شده. همه شب در خانه‌ها نگهبانی می‌دهند و به تعداد چوپان‌ها و تعداد سگ‌های گله اضافه شده. بلند شوید و همه جا را با دقت بگردید.

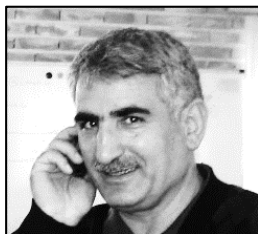
گرگ‌ها همه جای آسیاب را با دقت گشتند و بالاخره مرد طماع را پیدا کردند و او را کشان‌کشان پیش رهبرشان بردند و گفتند: این همان کسی بود که صحبت ما را دفعه قبل شنید و ما را به این روزگار سیاه نشانده. باید سزای اعمال او را بدهیم و او را تکه‌تکه کنیم و حداقل شکممان سیر بشود.

مرد بیچاره هر چه فریاد کشید کسی به کمکش نیامد و همان‌جا او را تکه‌تکه کردند و مرد طماع و حریص به سزای اعمال خود رسید و جان‌ش را به خاطر طمع کاری از دست داد.

یئدی، اشیدی، مطلب و مورادونا یئتیشدی.

روایت‌هایی از داداشعلی کلوانی

محمد کميجانی (جاوید راد)



◆ معرفی روستای کلوان زادگاه داداشعلی کلوانی

در لغتنامه دهخدا در مورد روستای کلوان چنین آمده است: کلوان دهی از دهستان اسفندان، بخش وفس شهرستان اراک استان مرکزی است که در ۶ کیلومتری جنوب شرقی کميجان قرار دارد و آب‌وهوای آن معتدل خشک و وضعیت دشتی دارد. تعداد جمعیت آن ۱۵۰ خانوار است که به زبان ترکی صحبت می‌کنند و به زبان فارسی نیز آشنا می‌باشند.

مردم همگی مسلمان شیعه هستند و به کارهای کشاورزی، باغداری، دامداری، کارگری و قالی‌بافی اشتغال داشته و کشاورزی آن‌ها وابسته به کشت‌های آبی و دیمی، از آب قنات و چاه است. فرآورده‌های زراعی آنان گندم، جو، نخود و لوبیا، یونجه، انگور، بید و چوب تبریزی و فرآورده‌های دامی و شیر و ماست و کره و پنیر است.

روستای کلوان دارای برق، دبستان، مدرسه راهنمایی و ۲ باب مغازه، ۲ مسجد و حمام، شعبه نفت، شورای ده و کارگاه جوشکاری است. مردم آبادی از فروشگاه تعاونی خمارباغی و امکانات آموزشی و درمانی و تدارکاتی کميجان بهره‌مند می‌شوند.

آقای محمدرضا محتاط در کتاب نامنامه‌ی استان مرکزی هیچ معنا و مفهوم کاملی برای نام روستای کلوان ارائه نداده است. ولی احتمال می‌دهد که این واژه مرکب از دو کلمه‌ی کل + وان به‌دست‌آمده باشد. در کتاب فرهنگ رازی کل (به فتح کاف) را سر کچل و بی‌مو، جنس نر حیوانات (عموماً گاومیش نر خصوصاً بزکوهی نر خمیده و گوژپشت) و دهکده و

روستا معنا کرده است. در همان کتاب برای کلمه‌ی وان معادل بان دانسته است که در کلمات مرکب به کار می‌رود و گله وان را گله بان = نگه‌دارنده گله معنا کرده است.

مردمان کلوان انسان‌های ساده و بی‌شیله‌پيله و زحمتکشی هستند و به لاپوشانی نکردن و رک‌گویی شهره محال برچلو می‌باشند. ازجمله مردمان خوب کلوان که داستان‌هایش نقل محافل و مجالس و شب‌نشینی‌های روستاهای محال برچلو است، مرحوم جنت‌مکان آقای داداشعلی کلوانی است که در تاریخ ۱۳۱۵ شمسی به دنیا آمده و در سال ۱۳۷۸ از دنیا رفت.

او که یکی از مردان ظریف و بذله‌گوی زمان خود بود، لطایف شیرینی را به لهجه شیرین کلوانی تعریف می‌کرد که هنوز هم ضرب‌المثل مردم حومه برچلو است. در لهجه کلوانی فقط در زمان تلفظ کلمات را کش‌دار و سنگین ادا می‌کنند.

شغل اصلی داداشعلی کلوانی کشاورزی بود، ولی او نیز مثل عموم مردم کلوان به ساده‌زیستی عادت داشت و خیلی در بند تجملات زندگی نبود و به همین دلیل زندگی را خیلی راحت می‌گرفت و به خودش نیز خیلی زحمت نمی‌داد و ازجمله



مرحوم داداشعلی کلوانی

می‌گفت: زندگی را هر چه راحت‌تر بگیری، راحت‌تر می‌گذرد. و می‌گفت:

- کلی دبیرم، زیندگانلوغا گرک چوخ اوز وئرمییی، نه قدر چوخ اوز وئرسی، آدامنان چوخ توقعسی اولار. (به‌طورکلی می‌گویم، نباید به زندگی خیلی رو بدی، هر چه بهش بیشتر رو بدی از آدم بیشتر توقع خواهد داشت.)

او که یک لغزگو و طنزپرداز شفاهی بود، هر بار که دهان باز می‌کرد نکته‌ظریفی می‌گفت و دوستان و علاقه‌مندانش آن‌ها را دهان به دهان روایت می‌کردند. بسیاری از داستان‌ها و روایاتی که از او نقل کرده‌اند، در خاطره‌ها مانده و برخی نیز به فراموشی سپرده شده است. برای گرامیداشت یاد و خاطره او و تمام انسان‌های صاف و صادق و زحمتکش چند نمونه از روایت‌های او را نقل می‌کنم.

♦ خانم معلم

روزی داداشعلی برای سفر به اراک سوار یک اتوبوس مسافربری می‌شود، در میان مسافرین اتوبوس چند نفر خانم معلم هم بودند. داداشعلی یک عدد سیگار درآورده و روشن می‌کند. هنوز پکی به سیگار نزده بود که صدای اعتراض خانم معلم بلند می‌شود:

- آقا خاموش کن، آقا اتوبوس که جای سیگار کشیدن نیست.

داداشعلی می گوید:

- چرا؟ مگر چه مشکلی پیش می آید؟

خانم معلم می گوید:

- من نفسم بند می آید، با دود و بوی سیگار شما من خفه می شم.

داداشعلی می گوید:

- من راضی به خفه شدن شما و بند آمدن نفست نیستم و سیگار را خاموش

می کند.

پس از چند لحظه، خانم معلم از درون کیفش، لوازم بافتنی اش را بیرون آورده و شروع به

بافتن می کند. داداشعلی با صدای بلند می گوید:

- نیاف.

خانم معلم اصلاً گمان نمی کرد که با او باشد و به کارش ادامه می دهد.

داداشعلی دوباره می گوید:

- هورمه خانوم، دیبرم هورمه!

(نباف خانم، گفتم نباف.)

خانم معلم با تعجب به او می نگرد و می پرسد:

- با منی آقا؟

داداشعلی می گوید:

- بله خانم با شما هستم، نباف، گفتم که نباف.

خانم معلم که تعجبش بیشتر شده بود، می پرسد:

- چرا؟ چرا نبافم؟ مگه مشکلی پیش میاد؟

داداشعلی می گوید:

- بعله، بعله که مشکلی پیش میاد، من قلقلم می شه.

خانم معلم با تعجب می پرسد:

- چی می شه؟

داداشعلی میگوید:

- دیبرم کئی هرواخ سن اونئ هورورئ، من دیبردی ختیخلامام گلیره، من ختیخلاناندا نفسیم

توتولار، نفسیم توتولاندا دیبردی ایستیرم بوغولام،

(گفتم که، وقتی شما بافتنی می‌بافی، من قلقلم می‌شه، وقتی هم من قلقلم بشه، ممکنه نفسم بند بیاد و خفه بشم.)

خانم معلم بیچاره که از این مقابله به مثل او دادش درآمد بود، صلاح را در آن می‌بیند که بساط بافتنی‌اش را جمع کرده و در کیف گذاشته و بیش از این با آن مرد دهان به دهان نشود.

♦ سخنی با آفتاب

روزی داداشعلی در روی زمین کشاورزی کار می‌کرد. از هُرم آفتاب و شدت تابش آفتاب حسابی خسته و کلافه شده بود و عرق از هفت چاک بدنش سرازیر شده بود. هرچه منتظر شد که آفتاب غروب کند و او کار را تعطیل کرده و به خانه برود، دید هنوز مدتی تا غروب آفتاب مانده است.

از این همه طول روز و سختی کار دادش درآمد و رو به آفتاب کرد و گفت:

- نمیشه پاروللورای؟ سحره‌جک ده باتماسای، قیلیمیه‌جگم. بات دا!

یعنی: برای چه دائماً برق می‌زنی و چشم مرا کور میکنی؟ اگر تا فردا سحر هم در آسمان نورافشانی کنی، من قصد خواندن ندارم، غروب کن دیگر!

♦ ماه رمضان

در ماه رمضان بی‌خبر مشغول خوردن چیزی بوده است، یکی از همسایه‌ها او را دیده و می‌گوید:

- مرد مؤمن، مگر نمی‌دانی که ماه رمضان است؟

داداشعلی می‌گوید:

- نه والله، مگه ماه رمضان شده؟

آن مرد می‌گوید:

- بعله، ماه رمضان شده، ده روز هم از ماه رمضان گذشته.

داداشعلی طلب‌کارانه می‌گوید:

- اینم شد همسایگی؟ مرد حسابی، این چه جور همسایگی است؟

آن مرد با تعجب می‌پرسد:

- چطور مگه؟ ما چه کوتاهی در همسایگی کرده‌ایم؟

داداشعلی می‌گوید:

- اسکیکلک موندان یوخاری؟ اسکیکلک موندان چوخ؟ آی کیشی اون گون اوروجلوغدان گئچیب، سن انصافی هاردا قونشی، آخی انصافسوز منه خبر وئرمه‌میشی اوروجلوق آیی باشلایوب، کئی بیزده اوروج توتگ و فیضه چاتگ، بو اون گون که اوروج توتمادیگ گناسی سیزی بوینیزادی (قصور از این بالاتر؟! کوتاهی از این بیشتر؟! مرد حسابی ده روز از ماه رمضان گذشته و تو همسایه بی‌انصاف، به من خبر ندادی که ماه رمضان شده، تا ما هم روزه بگیریم و فیضی ببریم؟ گناه این ده روزی که من روزه نگرفتم به گردن شماست.)

آن مرد از این همه کوتاهی عذرخواهی کرده و به راهش می‌رود!

♦ مناجات کلوانیه

خودایا، خداوندا، بار اله، بارپروردیگارا، او باهاری‌نان، که نمتیک یثره گل‌مه‌دی، او یایی‌نان که گون بیژی یاننوردی، پایوزدا یئل بیژی آپاردی، قیش‌ده ده که قاق اولدیک. ایشاللا بیر - بیره چاتاریک، اوروجلوق گلر، منده اوروج توتارام، سنده خسسابا یاز. یعنی: «خدایا، خداوندا، بار اله، بارپروردیگارا، اون از بهارت که حتی یک چکه بارون به زمین نیامد، اون از تابستونت که ما از گرما پختیم، اون از پاییزت که بقدری بادهای سرد و تند وزید که همه‌چیزمان را باد برد، اونم از زمستونت که ما از سرما و یخبندان در جای خودمان یخ زدیم. انشاءالله بازم به هم می‌رسیم، ماه رمضان میاد و منم با رضا و رغبت روزه می‌گیرم و تو هم به حسابم بنویس.»

♦ گوسفند

روزی داداشعلی گوسفندانش را به صحرا می‌برد، وقتی از مقابل منزل شیخ ریاکاری عبور می‌کردند، یکی از گوسفندانش رم کرده و به داخل منزل می‌شود. داداشعلی تا دم درب رفته و همان‌جا می‌ایستد و با صدای بلند گوسفندش را صدا می‌زند:

- گل بورا، گل بورا، عقلی کم قویون، من عؤمرومی اولینن ایننیه‌جک اورا گیرمه‌میشم، گنه ده گیرم. گل منیم آیغیم بو یئرله آچما.

یعنی: «بیا اینجا، بیا اینجا، گوسفند بی‌عقل، من از اول عمرم تاکنون به اونجا داخل نشدم و بازم داخل نخواهم شد، بیا و پای مرا به همچون جاهایی باز نکن.»

♦ روز بیست و یکم

برای سنجیدن میزان حضور ذهن و حواس مسئولین بخشداری کمیجان به آنجا مراجعه می‌کند و می‌گوید:

- من نذری دارم، آمده‌ام مقداری قند و چای حواله بگیرم.

مسئولین بخشداری می‌پرسند برای چه روزی و چه نوع نذری دارد؟

او جواب می‌دهد:

- برای روز بیست و یکم.

آن‌ها می‌پرسند:

- کدام بیست و یکم؟

- بیست و یکم ماه رمضان.

- خوب انشاءالله خدا قبول کند، نذر چی داری؟

- نذر ناهار دارم.

- مرد حسابی در روز بیست و یکم که همه روزه هستند تو نذر ناهار داری؟

داداشعلی جواب می‌دهد:

- اولاً نمه اشکالی وار؟ ایکیمجیده عؤمروموزده ایسته‌دیگ بیر دفعه نذریه ناهار

وئرگ، اونئ دا سالدیز اوروجلوغی ایگیرمی بیرینه؟ پس ناواخ خئیریز آداما چاتار؟

(اولاً که چه اشکالی دارد؟ ثانیاً حالا ما تو عمرمون خواستیم یه ناهار نذری بدیم،

اونم انداختید به بیست و یکم ماه رمضان؟ پس شما کی خیرتان به آدم می‌رسد؟)

خدا رحمتش کند.



غلامرضا کامیجانی



غلامرضا گلابی
(عاشیق پاشا)

خاطراتی از بداهه‌گویی کمیجانی‌ها

زمانی در گذشته مردم کمیجان باهم به نظم سخن می‌گفتند و افرادی بودند که با شعر با یکدیگر صحبت می‌کردند. در اینجا به ذکر دو خاطره از بداهه‌گویی رایج در کمیجانی‌ها اشاره می‌کنم:

(۱)

از جمله یکی از آن‌ها فردی بود بنام «قیه محمد» معروف به «جئیران» و دیگری «مشهدی محمد ذوالفعلی». روزی این دو نفر برای بوته‌کشی باهم به صحرا رفته بودند و در حال بوته‌کشی متوجه می‌شوند که هوا ابری و دگرگون می‌شود. مشهدی محمد به قیه محمد جئیران می‌گوید:

قیه جئیران حجاب ائله
گیلادمای^۲ قوجاق ائله
بولود گلدی دماوننه
قیید جئیران گئدک کننه

بولود گلیبدی^۱ قانونه
اوجی چاتوب دماوننه
قیید جئیران گئدک کننه

۱- قهواند

۲- گیلادما: موقعی که افراد برای خارکشی یا کندن ورک به بیابان می‌رفتند، با وسیله‌ای به نام کوله بئل (KÜLƏ BEL) که بیلی باریک و دراز بود، ورک‌ها را از بیخ می‌کندند و با کوله بئل چند بوته را روی هم جمع می‌کردند. بوته‌های دیگر را که می‌کندند به آن ملحق کرده و بر روی آن می‌کوبدند تا به آن ملحق شده و سفت گردد. این توده را روی زمین می‌چرخاندند تا بوته‌های دیگر هم به آن ملحق شده و یک بسته سفت تشکیل شود که به آن گیلادما می‌گفتند. خارکن ورک‌های یک منطقه را به صورت چندین گیلادما آماده می‌کرد و در آخر کار آن‌ها را با فرو بردن دسته بیل یا ته کوله بئل در یک جا جمع کرده بر روی آن می‌کوبید و یک بسته بزرگتری را تشکیل می‌داد که به آن قوجاق (QUCAQ) می‌گفتند. شخص خارکن تا ظهر حدوداً ۴ قوجاق می‌کند. آن را بار کرده به روستا می‌آورد. بعد از خشک شدن آن را می‌تکاند، برگ‌های ورک (ورک گوگی) را برای خوراک دام و هیزم آن را برای پخت نان و یا گرم کردن آب حمام استفاده می‌کرد.

بولود گلیب بیزیم داغا	ننه‌ی جئیران چرخین بیزلر	گلیی باخیی بو جئیرانا
قورخورام ایننی یاغوش یاغا	چئخر دامنن یولی گؤزلر	چیمزیم گیرییب میدانا
قَیید جئیران گئدک کننه	قَیید جئیران حجاب ائله	قَیید جئیران حجاب ائله
	گیلادمایئ قوجاق ائله	گیلادمایئ قوجاق ائله

قیه محمد جئیران در جواب او می‌گوید:

سن دیینئ من یازدوررام
حیرصلننم چولی قازدوررام
دانوشسای بئلیی ازدیرررم

جئیرانام کننه گئدمرم
قَییدمرم، قَییدمرم

(۲)

ده سال پیش هاشم بالا رجیعلی که پیرمردی بود و همسری نداشت و دوست پدرم بود، زمانی که من شاطر بودم و در نانوایی کار می‌کردم به نانوایی آمد و از قضا پدرم هم در نانوایی بود. مادرم فوت کرده بود و پدرم زن دوم از سمقاور گرفته بود. پدرم به هاشم گفت:

- زن نگرفتی؟

هاشم جواب پدرم را با شعر جواب داد:

دئدیم احمد گلابی
گل بو آروادی آلما
اؤزیی دردسره سالما
گئدیب سوماوردا قالما

